



اسلامی	۶
۲۲۴	

۴۲۸۲

تاریخ عضدی
شاهزاده عضدالدوله

۱۳۰۶ هجری . چاپ سنگی

موضوع: تاریخ عمومی

۹
۲۲۴

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
مؤسسه ۱۳۰۲

اسم کتاب: تاریخ عضدی
مؤلف: شاهزاده عضدالدوله
موضوع تالیف: ۱۴
۳۴۸

شماره دفتر: ۴۲۸۲



۴۲۸۲

تاریخ عضدی
شاهزاده عضدالدوله
۱۳۰۶ هجری . چاپ سنگی
موضوع: تاریخ عمومی

۹
۲۲۴

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
مؤسسه ۱۳۰۲

اسم کتاب: تاریخ عضدی
مؤلف: شاهزاده عضدالدوله
موضوع: تاریخ عمومی

۱۴
۳۴۸

شماره دفتر ۴۲۸۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	۹
۲۲۴	

کتابخانه
رای
۱۳۲۲

هو الله تعالى شانه
العین

مذا
کتاب مطاب

تاریخ عضدی شرح

حالات زوجات و بنین و بنات
خاقان خلده شیان از تالیفات سرکا
نواب مقرر کاب خورشید قباب
اشرف والا شمس فلک لیت
و سرور مقرب الخاقان
شاهزاده آزاده

عضد الله
وله

دام شوکت و جلاله
وقت بانه

۲




بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و سپاس فرزند ارحمته قیاس شایسته نثار بارگاه جلیل ایشان خاقانی است
 که خوافین با عز و تمکین بر در که بی نیازیش روی نیاز بر خاک مذلت ننهند زهی توانا
 خالق یگانه که بی محادنت غیر و بیگانه با مری این همه خلق کرده که بجزی تجدیدش نماند
 و تعدادش نتوانند متنبیان الله مالک الملک الزمان سلطین پدید آرد و از حسب
 سلطین خواتین و از بطن خواتین خواقین همچنین از هر دانه خوشه پدید آرد و از هر خوشه
 منی و از هر منی خرمی در هر دانه هزار خرمین حکمتش پنهان است و از هر غنچه هزار گلشن
 ابدش عیان مشاطه قدرتش چهره عروسان چمن را بسمت کلکونه و غازه کلکان
 و تازه سازد و قلابه تریش نبات نبات را در همد زمین برورد و بنواز و بالوی و بوز
 مهر را بر منظر عالی سپهرش آید و از دختران اختران بزم سمار را بر زمین گردانیده که آثارینا
 السماء آید نیابت الکوکب در معرفش هر چه بی جایست و هر دلیلی نقابی نورش
 بر مان هر دلیل است و در دوش درمان هر علیل ای که عالم مظهر نورست و آفریش مرا
 ظهور تو جز شکر تو گفتگو نشاید و آنهم که ز هیچکس نیاید نفع ترا شمار که تواند که بر هر نعمتی

۳

شکری بخواند و قدر از گفته بشویم که خاموشی ما خوش زبان نیست که غیر از تو کیش که نیست
 همان به که بر نفس صلوات و تحیات بلا نهایت نثار روح کثیر الفتوح حاجه کاین و خرم جویت
 یعنی حضرت ختمی مرتبت و آل اطهار و انما یم که ما را از وادی نبی و ضلال زبانی ند و بقریب صالح

سبب تالیف کتاب

چون جناب محامت نصاب وزیر انطباعات و مدیر دار ترجمه حاضره و
 دار التالیف که نام شریفش مطابق نام نامی و اسم سامی جد بزرگوارش محمد
 حسن شاه قاجار است و بقلب مرحوم والد ماجد خویش عماد السلطنه
 ملقب و از تربیت و تشویق شایسته کیوان خدم و دارای اسکندر چشم و ار
 و بهیم جم مالک رقاب الاحم سلطان ابن السلاطین و الحاقان ابن الخواقین

ناصر الدین شاه غازی خسرو صاحبقران

خلد الله ملکه الاخره و دران ارعفوان شباب تا زمان شباب اوقات
 خود را مصروف نشر علوم و معارف نموده و در اغلب فنون و فضایل بر
 دانشوران و اواخر و اوایل تقدم یافته خصوص در علم تواریخ و اطلاعات
 بر وقایع تمام کره ارض که خاطر اکاهش مطلع الشمس دانش و نبش و مرآت
 بلدان عالم آفرینش و تاریخ منظم ما تقدم و شایع سوانح عالم هست بر
 حسب امر قدر قدر بهایون روح فداه باین فدوی در کا دستان پناه
 ابلغ فرمود که از واقعات زمان سلطنت خاقان رضوان مکان طاب الله
 شاه آنچه شنیده و دیده بعرض برساند اگر چه هنگام افول اخر سلطنت پد
 تاجدار خود پیش از ده سال نداشتیم لکن هر چه در آن زمان دیده و در نظر بود
 یا در مدت عمر خود از بزرگان قوم ذکر و انا شنیده بودم درین مختصر تحریر
 نموده ارسال خدمت جناب عالی وزیر انطباعات داشتم که بمقتضای السیوه

لا یقظ بالمعور حتی الامکان در انجام فرمایش اقدام شده باشد و بنا بر
شهر جادی الاولی مطابق او اخر سنه ترکته است ثیل در زمان حکومت همدان
نکارش یافت امیند که منظور نظر کیمیا اثر بنده کان استان ملاکت باسان کرد

(اخاز حکایات زوجات خاقان مغفور)
زوجات خاقان جنیت مکان چند نمره بودند نمره اول از خانوادۀ سلطنت و
سایر شعب قاجاریه و بزرگ زادگان معتبر ایران بودند که عدد آنها قریب
چهل بلکه زیاده بود سبکت خاقان مبرور باین طبقه حفظ احترام کامل بود حتی در
حضور آنها با سایر طبقات ابد التفات نمیشد روزی یک ساعت حق حضور
داشتند مثل سلامهای رسمی بزرگ حاضر میشدند قاجاریه یکساعت می ایستاد
باقی در صف دیگر ترتیب شئونات پدران خود می ایستادند ایجاد این سلام
از زمان خاقان شهید آقا محمد شاه و نیا سالی آنحضرت بود در موقع سلام کینفر
یساول زنانه در ب اطاعتی آنها با و از بلند این عبارت ترکی را می گفت
(خانم لار گلین) خانمها منتظر وقت و کوش بر آواز ساول بودند و سلام می دادند
دیگران در آن ساعت مطلقاً حق حضور و تشریف نداشتند بهر یک اظهار محبت
می فرمودند از بعضی تعقد احوال کسان آنها میشد اگر مطلبی داشتند عرض میکردند
صرف قاجاریه (استیه خانم) مادر نایب السلطنه مرحوم خواهر امیرخان
سردار بودند که زن معقوده دالمه حضرت خاقانی بود دیگری بدرالنسا خانم
دختر مصطفی خان عموی خاقان معقوده دیگری مادر ملک آرا خواهر مرحوم
سلیمان خان اعتضاد الدوله بود چهارم دختر شیخ علیخان زند مادر شیخ
الملوک که چون از سلسلۀ قاجاریه نبود در صف بزرگ زادگان جای داشت
معروف است که حاجیه بدرین از حضور این سلام اگر او داشت که زیر دست

بدرین

همیشۀ مرحوم امیرخان سردار بایستد و میگفت من توانلو هستم زیر دست
(دوللو) نیاید واقع شوم این منازعه و بعضی جهات دیگر یکدی رسید که حاجیه
بدرین خانم بی اجازت از حریم خانۀ خاقانی بخانه پدر رفت و گویند مطلقه شد
چون یکی از خواهرانش در جلاله علی نقی میرزای رکن الدوله بود او بطور فرزند
رسیدگی بکارهای حبیبۀ مرحوم مصطفی خان میکردشان این نجیبۀ محترمه بدرجه
بود که زمان وفات پدرش بحضرت خاقانی عرض و پیغام داد که یکی از حقیقه
سلطنتی را بدید بر سر عماری عموی شاهنشاه بزم حضرت خاقانی از انجاء مرزا
مضایقه فرمود بدرین خانم تمام حضور یافته کارها جواب کرده گفت تا حقیقه
خاقانی نیاید جنازه خانی از خانه بیرون نخواهد رفت بالاخره با مر خاقان
مغفور (آغا مکمل) که از خواجۀ سربایان زمان آقا محمد شاه بود حقیقه زمره مشهور
بحقیقه نادری را بانهایت احترام برده بر سر جناب زده زدند باین همه احترام که
از او منظور میشده بر استیه خانم تو است مقدم بایستد زیرا که خاقان شهید
رتبه والدۀ ولیعهد مرحوم را بجای رسانیده بودند که در آن مقام گفتگوی
(یوخاری باش) و (آشاقه باش) ممکن نبود بدرین خانم هم بسیار غیور و
بخشونت بود و همین جهت فراق خستیا را کرد یا طلاق گرفت وضع این سلام
از زمان خاقان شهید تا وفات مهد علیای بزرگ مادر حضرت خاقانی خیلی ظم
بود و بعد از آن رفته رفته بعضی از آن زوجات محترمت و بزرگ متفرق شدند
مادرهای شیخ الملوک و ملک آرا نزد پسرهای خود رفتند مادر نایب السلطنه
وفات یافت بزرگ زادگان دیگر پدرشان از اعتبار افتادند بالاخره تا
سال دهم سلطنت خاقانی این سلام متروک شد ولی از این طبقه ذوی المست
هر که باقی مانده بود همان احترام را داشت چنانچه رسم خاقان مغفور آن بود که

بمناسبت آنکه خود را تمام اولاد خاقان مغفور بمنزله خاله میدانست زیاده بر وقت
 هزار تومان از مال خود تدارک و لوازم سفر برای مرحومان قتل السلطان و کرکن آلدو
 و سرکشیک چی باشی فراهم آورد برای همین استحکام خویشاوندی با (آقا بیگم آغا)
 مشهور با آغا باجی همیشه زاده او (ماهجه بیگم آغا) دختر حسین خان دهنلی را برای
 مرحوم حسام السلطنه تزویج نمودند که امیر تیمور میرزا از متولد شد (شاه بیگم آغا) را
 که همیشه زاده دیگر آغا باجی و دختر نظر علی خان شاهسون سایرین بیکدیگر بود
 مرحوم حاجی سیف الدوله بزنی آوردند این عروسی از عروسی های بزرگ است
 و جشنی بعد از آن نشد و حضرت خاقان بروضه رضوان ارتحال نمود و معروفست
 که تاج الدوله بخاقان در مکان عرض دست نهادند که ای پسر کارا قدس برو
 تدارکات موجوده عروسی سیف الدوله را باز دید نماید سرانجام آنقدمی و مهری
 جنسی برای رسیدگی این تدارک نامور شد و یکصد و بیست هزار تومان جوهر
 و البسته فاخره و طلا و نقره آلات و سایر نفایس موجوده را تحمین نمودند فرمایش
 بهایون صادر شد که یکصد هزار تومان برای عروسی سیف الدوله کافی است
 هزار تومان دیگر تاج الدوله در حق صاحبقران میرزا و فتح سیر میرزای نیز آلدو
 و اگر عروسی این دو شاهزاده هم حسب الامر ضمیمه عروسی سیف الدوله شد
 تمام تدارک و خرج آنها را تاج الدوله داد و دختر ابراهیم خان سردار دوله را
 برای صاحبقران میرزا و دختر مهر علی خان قوالوی مشهور به طور برای نیز آلدو
 عروسی کردند و زیکه دختر نظر علی خان شاهسون از ازابیل وارد طهران مینمودند
 امنای دربار بکام سلطنت استقبال نموده عروس را از قریه کن تا شهر بر تخت فیل
 نشاندند این آول عروسی بود که در عهد سلطنت قاجاریه بر تخت فیل نشست یکی
 از جهات احترام این عروس ملاحظه آغا باجی خاله مجلله او بود حضرت خاقانی

X

مکرر نوشجیات و تعارفات از جانب آغا باجی برای امیر اطرسیا
 دول متحبه میفرستاد و از جانب آنها نیز برای آغا باجی تعارفات و نوشجیات
 می آمد از جمله یکت عنبر چه مرصع که تخمه آن زمره بسیار درشت و دورش یک
 قطار الماس بسیار ممتاز و دو زنجیر طلای ظریف داشت برای آغا باجی از
 جانب امیر اطرسیا انگلستان اهدا شده بود حضرت خاقانی این پارچه را
 بهشت هزار تومان خرید زمانیکه (طاوس خانم) صفه نایه لقب تاج الدوله
 مرحمت شد عنبر چه مزبور را بر رسم خلعت فرستاده به میرزا عبد الوهاب محمد
 الدوله که نویسنده فرمان و حامل خلعت بود و بر تاج الدوله علاوه بر حق
 تعلیم خط و ربط عالم پدر و فرزند می داشت و اهل بلد و همشهری بودند و حسب
 فرمایش خاقانی پانزده هزار تومان رسوم فرمان و خلعت بهای عنبر چه
 مرحمتی داده شد این فقره که معروفست چندین دفعه قرض میرزا عبد الوهاب
 نشاط را مرحوم خاقان با عطای مبلغی خطیر ادب فرمودند یک دفعه آن همین
 پانزده هزار تومان بود تاج الدوله از تربیت نشاط صاحب خط و کمال بود
 در عریض بحضور خاقانی مضامین خوب مینوشت پسری داشت سلطان
 احمد میرزا نام مشهور به (سیور ساچی) وقتی در سیلاق آقا میرزا قاسم تاج الدوله
 و سلطان احمد میرزای مزبور با هم بنا خوشی و بافتل شدند خاقان مرحوم تشریف فرما
 (نوا) بودند سیور ساچی فوت شد و تاج الدوله محبت یافت حضرت خاقان
 در تسلیم نامه تاج الدوله این بیت را مندرج فرمودند از کسی که بشکند
 چیزی قضای بگذرد خوب شد بر تو بخورد آتش از میان دشت (تاج الدوله)
 در جواب نوشته بود اگر بشکست اندر بزمستان ساغومیا سراسی سلامت
 دولت پر میغان بر جا اوضاع و اسباب تجل تاج الدوله همه جهت از حرف

راج الدوله

خارج بود و دستکاهی جداگانه داشت از فرشتخانه و صطبل و صندوقخانه
و غیره میرزا حسین پسر مرحوم میرزا اسدالله خان که برادر مرحوم میرزا آقاخان
صدرعظم بود وزارت تاج الدوله را داشت ماهی هزار تومان باسم سبزی
مطبخ تاج الدوله از دفتر برات صادر میشد ازین ناخذ معلوم میشود که تفصیل
دستگاه چه بوده است در اندرون هم همه قسم صاحبان مناصب داشت
از جمله (اصف) دختر خانلرخان زنند و جبه ملک ایرج میرزا که بسیار زن زنی
بود وزارت تاج الدوله اختصاص یافت این بیت از مرحوم محمد رضا میرزا
در حق اوست بار نایسته است بی تنگ و کف مادری چاره بازان اصفه ۷
(حسنی سبک) رشتیه معروفه که اسباب تجارت معتبر و عمده داشت در آن
دستگاه (گرگ یراق) بود شوهر اختیار نمی کرد و لباسی متوسط و مرکب از زنانه
و مردانه پوشیدنی میخواست بگوید فاجعه مادر زادم میرزا تقی آقایی علی آبادی در تعرض
با و کتبه پیر و بکر و یوفا و بد رک است این جهان کوئی که خود چنین سبک است دختر
جعفر خان زنند که از زوجات معتبره خاقانی بود و در زمان شاه شهبانو اسطه اتمی
که باور زده بودند مطلقه شده بچراغ علی خان نوایی تزویج یافت و قریب یکصد
سال عمر کرد و آن دستگاه رتبه قائم مقامی داشت (میرزا ماه شرف) حتمه
مرحوم حاجی ملا صالح مجتهد برغانی ملقب بنیشیه که شکسته را خوب مینوشت
مستصد انشاء بود از دستگاه تاج الدوله و شرح التفات حضرت خاقانی با و
نمیوان تفصیل نگارش داد از نور و سلطانی تا سیر دهم عید خاقان جنت مکان
با تمام اهل حجرخانه و تمام خانواده شایزادگانی که در طهران بودند و شاهزاده
خانمانی که شوهر کرده و در دار الخلافه حاضر بودند همان تاج الدوله میشدند
درین سیزده روز در خدمت حضرت خاقان ما با بعیش و استماع ساز و نوای مبارک

مشغول بودند تاج الدوله مرحومه بهیچ آنها عیدی و تعارف میداد و همراهم
مینمود اطلاقا و هم اندران متعدد برای هر یک بطراخو را آنها موجود بود تحت
مرقص مشورت تحت طابوس را تحت خورشید میگذشت شجاع السلطنه مرحوم در ملک
طهران تدارک عروسی تاج الدوله را دید و شبی که بجمارت خاقانی رفت تحت
فرزبور را برای خوابگاه خاقان مغفور زدند و از آن شب باسم آن مرحومه موسوم
و تحت طابوس مشهور شد پس از آنکه استبار شخص تاج الدوله زیاد شد شجاع
السلطنه با جازت حضرت خاقانی میخواست بقیه مدت اقطاع او را بخشیده
بعقد دوام خاقان مغفور بیاورد تاج الدوله تمکین نکرده گفت این همه التفات
ملوکانه از اثر نظرات مسعوده ساعت عقد بوده است برهم زدن آن عقد
میسوم کجا روا باشد چون این عرض تاج الدوله در اول جوانی با وجود نفری که
عموم زنان از اقطاع دارند و میخواهند مسعوده دالمه باشند فوق العاده
موجب خوشنودی خاطر خاقانی و دلیل واقعی بر فطانت و بیوشیاری آن مرحومه
شد مقرر فرمودند که با ملضاعف بر اوضاع ترقیات او از هر جبهه افزوده شود
و امر اعلی العبد عبدالله خان معمار باشی صادر کردید و یکصد عمارت تمام از
از اندرونی و بیرونی و تمام مشتمل بر تالارهای آینه متعدد مانند موقع ملک و زمین
خود خاقان مغفور که مشهور بجمارت چشمه بود برای تاج الدوله ساختند هیچکس از
اهل حجرخانه در آن عمارت نبودند که دختر آقا محمد رضای موسیقی دان معروف و
ملقب به (شاه وردی خان) و بیکم رستم آبادیه ملقب به (یار شاه) با چند نفر دختر
جوهر پوشش که کارشان زدن ساز و خواندن آواز بود اینها هم داخل خدمت محرم
مروجات بودند دیگر اینکه سفره حضرت تاج الدوله بسر میردند دختر
آقا محمد رضا در فن موسیقی استاد و ارشاد کردی پدر خود نایل باین استعداد شده بود

ولی اینها دخل بدستگاه بازی کرفانه و بازی کران حضرت خاقانی نداشتند و
 باز کرفانه خاقان یک فصل بسیار مفصلی میباشد وضع آنها و هم و بریشان و
 شئونات و مخارجشان شرح علیحدگی میخواند هرگاه خوف ملالت نبود تفصیل آن را
 نگارش گذارش میداد (سُنبُل خانم) والدۀ مرحوم شعاع السلطنه از اسرای
 کرمان زمان شاه شهید است در خدمت خاقان مرحوم خیلی با احترام و در حرمت
 بسیار که منشاء آثار بزرگی بود حضرت پادشاهی و مقام شاهزادگان و اراخانم
 می گفتند و سلطۀ عرض مردم بحضور خاقانی میشد و توسط مینمود و ارباب نیک محضر
 و خوش قلب بود و مکرر عیضه رعایای حمسه را که از شعاع السلطنه پس خودش تظلم
 کرده بودند بحضور خاقانی میداد و میگفت اینجا هم کسی مظلوم واقع شود و از شاه
 عالم پناه شکایت نماید اگر چه پس خودم مصدّر ظلم شده باشد باید معزول شود و پرتکرار
 حضرت خاقان را سفر و حضر بر عهده خود میداشت و وقت غذا خوردن پهلوی
 شاه می نشست شاهزادگانی که بودند برای هر یک غذای کشیده اگر از برادر و
 بستهای دیگر یا بقتد دیگران دست درازی میکردند نسیب میداد و مکرر با فکر
 بر سرشان زده بود عبد الله میرزای دارا و را (حمیراء) میگفت (فرجهان خانم)
 ملقبه بفرجهان خانم و از صبا یای زمان جهانبانی حضرت خاقانی است
 او را برنی میرزا محمد خان پسر عمویش داند نه سال در جلاله او بود و با حالت بکار
 طلاق گرفته شوهر خستیار نکرد در خدمت خاقانی خیلی تقرب و دستگاه و عمارت
 جداگانه داشت یک اتاق مخصوص در عمارت خاصه خاقان برای فخرالدوله
 بود که تمام شاهزادگان وقت شام و نهار با آنها می رفتند و بهیشت اجتماع در سفره
 حاضر میشدند و در خدمت پدر نامور صرف غذا مینمودند (حسن جهان خانم) ملقبه
 بوالیه هم از دختران سُنبُل خانم است که در صباحت منظر و لطف خاطر و سماعت

سُنبُل خانم

×

فرجهان خانم

فرجهان خانم

بنان و فصاحت بیان نظیرش بسیار کم بود سبک عرفان داشت و خود را از اهل
 سیر و سلوک میدانت شعر خوب میگفت این شعر از دست اربابیت یافتیم حقیقت
 و حسن الماد کل شیء حتی سالما در کردستان شخصاً با کمال استقلال حکومت کرده است
 (تاج علی بیگ خانم) هم از سُنبُل خانم است عروس مرحوم ابراهیم خان کرمانی بود
 و در کرمان وفات یافت (فاطمه خانم) از بستگان سُنبُل خانم بود و دختر می از
 خاقان مغفور آورد که همش سرو جهان خانم است از بنات محترمت حضرت خاقان
 محسوب میشود پس از آنکه شاه خلیل الله را شرار یزد باغوا می و احسین و نهما خلوص
 بصدر المملکت شهید کردند و بلا خطه باز ماندگان مرحوم شاه خلیل الله و احسین و
 اعوان او با صدر المملکت مورد سخط پادشاهی شدند محض حفظ آن خانواده و پاس
 زحمات میر ابو الحسن خان پدر شاه خلیل الله خود تا زنده بود و طفلی خان زنده را با آن
 رشادت بکرمان راه نداد و سر جهان خانم را به مرحوم آقا خان پسر شاه مزبور داد که
 آقا علی شاه مرحوم و آقا سلطان محمد شاه حالیه دام جلاله پسر دوفه سر جهان خانم میباشد
 (خازن الدوله) از زنانی بود که خیلی اعتبار یافت پس از وفات مرحومه محمد علیا
 حضرت خاقانی بزنانی که از خانواده قاجار یا سایر بزرگ زادگان بودند امر فرمود
 که یکی از آنها باید بجای محمد علیا در فرمانه سلطنت رئیس و مقتدر باشید و باقی
 در جمیع امورات با جازه و رفتار نمایند آنچه از نقد و جنس و مقرر می توسط محمد علیا
 بشما میر سیدان یک نفر برساند بعد از مشورت تمام زنهای محترمه عرض کردند که
 اسکان ندارد از ما یکی رئیس و دیگران مرغوس شوند لکن اگر یکی از جاری محمد علیا
 بجای ایشان بنشیند اختیار تمام امور در خانه مبارکه در کف کفایت او باشد بنا بر
 احترام آن مرحومه طاعت کنیز و بالطوع و آبرغبه خواهد شد (کلبه کن حاجی) که از
 کنیزان محمد علیا بود باین رتبه انتخاب شده آنچه نقود و اجناس و اهر و غیره در

سُنبُل خانم

خازن الدوله

صندوقخانه مبارکه بود و متصرف گردید و آن قانون زمان محمد علیا ابد برهم نوزد
تمام حرمخانه در اطاعتش بودند از موجب و لباس و انعام و بخشش هر کس هر چه
میرسید بتوسط او داده میشد بقلب صندوق و قدری ابقای یافت نقش مهرش
این بود معتبر در ممالک ایران قبض صندوق و دارش جهان اعتبار این مهر
بجای بود که اگر کز و کز و از تجار و سایرین میخواست بی ثلثش تحویل میکرد
اقتدار صندوق در حرمخانه سلطنت بجای بود که یک نفر زن چه از محترمان
و چه کیس سفید و کنیزان بی اجازت او نمی توانستند بجرمخانه داخل یا خارج
شوند هر وقت زنی میخواست باندرون بیاید یک انگشتری یا قوت بزرگ که
علامت رخصت و رد بود بتوسط اقا الماس حواجه خودش میفرستاد و در باندرون
اقا یعقوب کرجی آن انگشتر را میدید و بدربان مینمود و فوراً اذن ورود حاصل بود و
هر کس میخواست خارج شود انگشتر زرد بزرگ صندوق را به این تفصیل که علامت
اجازت و پروانه خروج بود میدادند و مینمودند و از حرمخانه بیرون میرفتند و در تابستان
که تمام اهل حرم بلاقات مختلف میرفتند صندوق و قدری میان دو خلی رحمت خانهای آنها
متحمل میشد از تمهید و عقل و بزرگ بشی و شخصیت که از و مشابه شد خاقان مرحوم او
بزرگی خواست و ملقب بخازن الدوله شد مرحومان بهاء الدوله و سیف الدوله میرزا
پسران او بدیبا شدند اجزای خازن الدوله را از میرزای زاننه و کنیزان متعلق بصندوقخانه
اگر بجزیه تحریر در آید بهر اصفی کجایش ندارد (میرزا مریم) از اولاد میرزا صالح طهرانی
که مدرسه و بعضی از ابدیه دیگر از مشهور و مشهود است در خدمت خازن الدوله
مستوفیه بود (میرزا پری سیما) و (میرزا فلک ناز) و چند نفر دیگر حرم را بودند اگر در
سفرهای همایون حضرت خاقانی یکی از خادمان حرم و سایر انگشتری میداد و بایع
و دیگری میفرمود ضیاء السلطنه بخازن الدوله مینوشت که در فلان ساعت فلان

جوایر بفلان خاتم التفات شد میرزا مریم و سایر محترمین ثبت میکردند اگر چیزی
از نقد و جنس جوایر و غیره داخل یا خارج از خزانه میشد ممکن نبود که خازن الدوله
و اجزای او ثبت نداشتند باشد خداوند جل شاناه حافظه و هوشی بخازن الدوله
مرحمت فرموده بود که هر وقت هر قسم چیزی حضرت خاقانی از خزانه میخواست فوراً
خاطر میکرد و هر قدر را شرفی بدستش میریختند یا کیسه نمناوری بدستش میدادند میگفت چه قسم
نهایت اگر مختلف میکرد در صد یا دویست اشرفی دویست عدد بود که زیاد و کم از حد
او داشت هر قسم احوال قیمتی را باندک ملاحظه از رش و قیراط وزن آن را طوری تخصیص
میداد که هر استاد جوهری میدید تصدیق مینمود و بعد از سنجیدن وزن و قیمت بهمان
طوری که گفته بود قبول او صایب میشد بدون حضور حضرت خاقانی نفیرت پیوسته با
اجزای خود مشغول محاسبه صندوقخانه و انجام امورات اهل حرمخانه بود و دو ماه بهر روز
مانده میبایست با حضور خیر و خان حواجه تمام خلعتهای شاهزادگان و حکام
بقیچیه بنظر خاقان مغفور برسانند و سربقیچه را میرزا مریم بنویسد و تمام خلعتها با
طوری فرستاده شود که در شب تحویل هر یک از حکام در نقاط حکمرانی خودشان
خلعت شاهیه رسیده باشد و در ساعت تحویل مخلص باشند اگر چه بعضی از بانوان محترمه
حرمخانه بودند که هرگاه خازن الدوله بمنزل آنها وارد میشد بدون اجازه نمیشد
اما در اطراف خودش که محل نشین چند علیای مرحومه بود و بکسیح خانم محترمه بر او مقدم
نمی نشست بلکه در اعلی درجه ادب و فروتنی مطلب خودشان را می گفتند و جواب
می شنیدند تمام بار خانهای که از ولایات و عید نوز و زیاده سایر اوقات می آمدند
شیشه آبلیمو یا کیسه تنباکوی را ممکن نبود بدون سهمایش و تقسیم تعیین خازن الدوله
کسی نتواند دست بزند حتی برای شخص سلطنت بهم میبایست خازن الدوله قیمت بداد
که باصطلاح خودشان بخش میگفتند بقدری محل اعتماد خاقان مرحوم بود که اگر تمام خزان

خاقان مغفور بود و وقتی سر برهنه جامی بحضرت خاقانی سپید و در نظر پادشاه
بسیار مطبوع افتاد این مصرع را در حق او فرمایش نمودند قدح در کف سا
بی حجاب به ضیاء سلطنته اشارت شد که او مصرع دیگر را عرض کند مرتجلاً
عرض کرد سبکی است در پنجه آفتاب اگر این مصرع از دیگران بهم باشد
ضیاء سلطنته چنان بموقع خوانده که احمق و اولاد از دیگران است (سلطان خانم)
دختر الله قلیخان دوللو بهم در بزم میکساری حاضر میشد تمام ملزومات این
کار از تنگ تا و جامهای طلا و قهوه سینی های طلای مینای ممتاز و مجموعه
پوشهای مروارید دوز و غیره سپرده با و بود امان الله میرزای مرحوم از بطن
سلطان خانم است (بدر جهان خانم) دختر قادر خان عرب بطامی است
پس از آنکه حکم خاقان شهید وضع ریاست خان مروارید بر چیده شده عیالش
اسیرانه از بطام بطهران آوردند بدر جهان خانم را شاه شهید بحضرت خاقان بخشید
اول زنی که بر وجیت خاقان مغفور اختصاص یافته این است و همچنین نخستین اولاد
خاقان هم از بطن بدر جهان خانم است که اسمش (بهایون خانم) و لقبه بجانباجی
و زوجه ابراهیم خان ظهیر الله دوله بود دختر دیگر هم (بیکم خانم) و لقبه بجانباجی
که او نیز از سایر بنین و بنات سلطنت بزرگتر بود از بدر جهان خانم است
زوجه مرحوم محمد قاسم خان امیر شد دختر دیگرش (سید بیکم خانم) و لقبه بهدم
سلطان که زوجه زکی خان نوری شد حسین علی میرزای قزاق و حسنعلی
میرزای شجاع سلطنته هم از بدر جهان خانم هستند بیکم جان خانم و لقبه به
جانباجی را مرحوم خاقان بسیار دوست میداشت در سفر و حضر از پدر
والا کتر دور و بجز همیشه طرف صحبت بود و در بذل و بخشش بی نظیر بود و
شبک عرفان داشت و از مریدان مرحوم حاجی آقا رضا می بهمانی بود و در ساله

سلطان خانم
بدر جهان خانم
خانم
عبدالله خان
محمد خان

مبلغی خطیه بطریق نیاز توسط ایاخان و سایر نوکرهای معروف خود از
نقد و جنس و غیره بجهت حاجی مرحوم ارسال بهمان مینمود این دو دختر که از
سایر اولاد بزرگتر بودند خود و شوهرشان هم در نزد حضرت خاقان بسیار
محترم و محترمه بودند ظهیر الله دوله و محمد قاسم خان امیر سیح دخلی بسیار دامادها
خاقان مغفورند استند مثل شاهزادگان بزرگ در سفره شامانه و مجلسهای
حاضر میشدند و در حرمان بسیار با احترام بودند کسی از خدمت حرم و سایر
خانمها از آنها حجاب و پرده نداشت (ننه خانم) مشهوره بجایه استادنا
خانه طاق شاه بایک صندوقخانه مختصری از تنخواه نقد در دست او بود
اصلاً از بجای دار المرز و عثمه مرحوم رضا قلیخان لکله باشی مختص بهدایت
از زوجات زمان جهانبا نی حضرت خاقانی بوده است شاهزاده (طیغون
خانم) دختر ایشان است که زمان رحلت شاه شهید چهار ساله بود و جایه
شاهزاده (عزت نسا خانم) زوجه مرحوم حاجی میرزا قاسم هم از بطن است
این دو خواهر در جباله و موسی خان قزاق بودند یکی موسی خان سپهرمند یقینان
امیرالامراء که شوهر طیغون خانم بود دیگری موسی خان برادرزاده مرحوم خاقان
والد ماجد جناب ایلخانی چند نفر از زوجات حضرت خاقانی که خدمت کارها
و ایوان ششمین شامانه با آنها بود سپرده بجایه استاد بودند و همچنین چند نفر
خواجه معتبره و مخصوص مثل آغا علی عسکر و غیره که تنظیف تالارهای سلطانی و
افروختن چرخها را در عهده داشتند سپرده بایشان بودند و کمال احترام را
در حرمانه داشتند جایه شاهزاده (عزت نسا خانم) بقوت پنجه خیل شها
داشت با اکثر برادرهای والا کتر در حضور خاقانی پنجه میکرد و بر صریف فایز
می آمد حتی میکشید و وقتی باشاهزاده سلیمان میرزا که خیل بقوت پنجه و بازو بود

حاجیه
طیغون خانم
عزت نسا خانم

عزت نسا خانم

شرط و عهد بستند حاجیه شاهزاده خانم قوه سینی نقره را مانند کاغذ پاره کرده
بود حضرت خاقانی تلجاییه استاد خیل مزاج میفرمود و شخصانه برای مشغولیت
با او قمار بازی میکردند خیل جناغ می شکستند غالباً حاجیه استاد میرد اگر جایان
وقتی خاقان مغفور میرد هر کس حضور داشت باید بقاعده ایلات دست بزند
و (کیل) بکشند شعر مخصوصی خود حضرت خاقان میخواند شاید در خاطر نواب
ایلمانی مانده باشد از بنات سلطنت هر چند نفر که شوهر نکرده بودند بطور است
و کشیک بر طبق دستور العمل جده ایلمانی مشغول خدمات مختصه حیات و اطفا
شاهنشاهی میشدند ایلمانی بلا حظه حاجیه استاد گذشته از مقام نوّه برادر بود
مثل شاهزادگان همسال خودش در خدمت خاقانی بود و چشم پیری
دیده میشدند دختر زادگی (بی بی خانم) از ایل مازندر است و نیز از زوجات
قدیمه خاقان مرحوم بوده (شاه سلطان خانم) عروس مهر علیخان عمو دختر
اوست پوشانیدن رخت حضرت خاقانی و آوردن آینه و شانه و بردن
رخت حمام با او بود و حاجه حاجی و رعنا حاجی که از خدمه حرم بودند بجهت انجام
این خدمات سپرده بی بی خانم بودند و حاجه حاجی بقیچه و آینه و شانه بر میداد
رعنا حاجی برهنه میشد و بجهت شست و مال کردن بکر محانه حمام میرفت
(ماه آفرین خانم) شیرازی از زوجات حضرت خاقان بود یک دختر آورد
آسمش (زبیده خانم) که زبیده عصر خویش است رستم خان قره گز و او را
برای پسرش علیخان نصره الملک خواستگار شد با بنایت احترام عروسی
نمود زبیده خانم در سلک عرفان و از مریدان مرحوم حاجی میرزا علی نقی است
کمتر وقتی فراغت از او را دخیفه و جلویه دارد در مدت شصت سال توکل در
همدان ازین ذات محترمه احدی رنجش حاصل نکرده است بانگه صاحب

بی بی خانم
شاه سلطان
خانم

ماه آفرین خانم
زبیده خانم

همه قسم ریاست و همه طور حاکمش جاری بود بر یارت حرمین شریفین مشرف شده
بیت گزرت بشاید تبر که عراق و ده نوبت بر یارت مشرف مقدس صحن
علیه السلام رفته هیچوقت در سفرها اسباب تجمل ظاهر بر ایا مل نیست ولی بذل
و بخشش باطنی که احدی نداند و مخفی که کسی نشناسد بسیار داشته و دارد و در
و فقیر و سید و ولای عرب و عجم از سخاوت و کرم این شاهزاده خانم نمونه
مقدسه در سفر و حضر بهره ور شده اند کمتر سائلی را محروم گذاشته اند
از منافع املاک و مقرری خود همه ساله مقداری مخصوص برای مخارج شخصی
میکندارد و بقیه بصرف انعام و طعام فقر و ایتام میرسد احدی منکر تقوی
و پرهیزکاری و صفات جمیل و والده حسینخان حسام الملک نیست همه
شاهزادگان او را بلقب فرشته میخوانند در میان تمام دخترهای خاقان
مغفور کو یا ازین حاجیه شاهزاده کسی آسوده تر نباشد و اینطور اسباب عزت
و سعادت و استغنائی ذاتی با انضمام احترام خود و ثروت اولاد و طول عمر
و خلوص نیت برای احدی از آنها مجتمع شده است تن ایشان اکنون که
سنه یک هزار و سیصد و چهارم بجزریت قریب هشتاد سال میباشد از تمام
بنین و نبات که اکنون در این شاه قانی هستند بزرگ تراست در هنگام مرض
و ناخوشیها ابداً بطیب رجوع ننموده آنچه از مرشد خود شنیده است بجهت معالجات
رفقا رمیناید و آنچه را از مرشد شنیده با ستخاره تسبیح الکفای نماید شب زنده داری
و حتی الامکان ریاضت بدن و نخوردن حیوانی و سایر اداب که مقدمه تزکیه
نفس و بی اعتنائی بعالم فانی است منظور میدارند در مخارج تعزیم داری
التمه هدی و اقامه مجلس ذکر مصائب و مناقب ایشان بی احتیاج است
کار و انسانی مدبر و موضع مخصوص برای اقامت زوار در قریه تاج آباد متعلق

باحفا و مرحوم حاجی تارضای همدانی بشرکت مرشد خود حاجی علی نقی مرحوم بکفایت
ایشان ساخته که بفت یا بشت هزار تومان در آن خرج شده و هنوز فی الجمله نامتومی
دارد و یکی در نزدیکی (روان) که رود عظیمی در آنجا روانست ساخته برای خارج
این پل امیرزاده چشام الدوله سلطان اولیس میرزا زامانکه حاکم همدان بود و درست
نموده است و دو دانگ قریه لاله چین را برای تعزیه داری و روشنائی کریمای معلا
وقف نموده اند از حاجیه شایسته بعضی کرامات و خارق عادات بهم حکایت
آچکه خود مشاهده کردم و شاید بعضی بگویند اتفاقی افتاده این است که بیان میشود و بر
مردمان مخرب محض نیست که هرگاه بنای ظهور آثار این خلق محبوب باشد تفاوتی
در میان مذکور و انانث یعنی و فقیر نیست پیچ خواننده ازین در نزدیکی مقصود وقتی
در سفر مشد با شایسته هزاره محترمه هم سفر بودم و هواد را علی درجه حرارت بود در منزل
میامی و نفرز و انا خوش بودند قدری پیچ در پیش انداز من بود حاجیه شایسته
برای آن مرضیهای زیاده خواست قدری از آنرا فرستادم تا ثانی فرستادند و پیچ
خواستند پیغام دادم که برای خودمان در این هوای گرم لازم است جواب داده
بودند که پیچ برای همراهان ناخوش لازم تر است مضایقه نکنید فردا بجهت شما
پیچ فراوان خواهد رسید پیچ را هر چه بود فرستادم و بطور تعجب و تعریض گفتیم یقین
از اینجا لاهی همدان فردا پیچ خواهد رسید صبح همان شب حاکم سبز و ازیر الدوله بروی میز
باستقبال آمد پیچ بسیار همراه آوردند روزی در مشهد مقدس بدیدن اور فرستاد
تنباکوی حاجیه شایسته هزاره بد بود دیکت کیسه تنباکوی خوب از منزل برایش فرستادم
سه روز بعد سه کیسه تنباکوی آصف الدوله برای من فرستاد و از جمله خیرات او بود
مبلغی برای متولی و قاری و روشنائی بقعه باباطاهر که مدفن حاجی میرزا علی نقی
مرشدشان نیز در آنجا میباشد مقرر است بقعه و صحن امام زاده یحیی واقع در

همدان را حاکم الملک بخوابش ایشان عمارت نموده مبلغی مصروف آن
داشتند اند اشعار بسیار از مرثی و قصاید و غزلیات در دیوان او دیده
شده که بعضی از آن در این اوراق درج میشود در اشعار جهان مختص میکنند
(از جمله اشعار او اینست)

در ده بمن ای ساقی زان می دو نیمه	کر سوز درون کویم شعری دور مستانه
خوایم که در این سستی خود نیز روم از یاد	غیر از تو نماند کس نه خویش و نه بیکانه
از عشق رخ جانان کشته است جهان چرخ	مستانه سخن کوید این عاشق دیوانه

کفنه خوش در کوش دل چون عاشقی دیوانه
کر وصل او خولی ز خود بیکانه شو بیکانه

در عشق او کرم صافی باید بوزی نوشتن	در شعله عشقش دلا پروانه شو پروانه شو
اند دل هر عارفی زین می بود میخانه	خواهی دلا عارف شوی میخانه شو میخانه شو
در شب هجران کد از هم پیچو شمع	روز وصلت سرفرازم پیچو شمع
در رهت استاد ام از روی شوق	تابیانی جان به از هم پیچو شمع
از غمت با آتش جبران بسی	که بسوزم که لب از هم پیچو شمع

خواهم از ساقی موشش تا نماید لطف عام
هر زمان ریزد بکام شکست من جامی دگر

کر چه توان لنگ لنگان بلایم در کوی دوست	لطف او کر شامل ایدمی نهم کامی دگر
--	-----------------------------------

والده محمد تقی میرزای حاکم السلطنه از بختیار است (حاجیه شایسته هزاره بریم خانم
هم از بطن اوست که برستمخان پسر میرزا محمد خان بیکلر بیکی دادند بعد از
هفت ماه رستمخان وفات یافت روز سیم فوت او خود حضرت خاقان مجلس
تعزیت تشریف فرما شدند در همان روز محض التفات به بیکلر بیکی دست بریم خان

بدست آلهیا رخا نصفت آلهوله دادند که سالار و سایر اولاد آصف آلهوله
 از حاجیه مریم خانم میباشند (کوهر خانم) همیشه آصف آلهوله را هم از بیکدیگر
 برای خودشان خواستگاری فرمودند که از زمان معقوده حضرت خاقانی است
 پس از وفات مرحومه والده ولیعهد مرحوم کوهر خانم بعقد دلی در آمد یک دختر
 آورد و خود بدرو جهان گفت دختر را با اسم مادر نامیدند (کوهر خانم دوم) را
 برستخان پسر ابراهیم خان ظمیر آلهوله دادند که بعد از فوت او زن شاه رخ
 خان برادرش شد این دختر هم بواسطه احترام مادرش در خدمت خاقان
 خیلی محترم بود خان بابا خان و حاجی محمد خان سر زندان رستمخان و شاهرخ
 خان میباشند از کوهر خانم مادر رستمخان و شاهرخ خان هم دختر مرحوم مصطفی
 خان عمو و داخل در انجب نجبای سلسله میباشند (بیکم جان خانم) از اهل قزوین
 رکن آلهوله و امام وردی میرزا و سلطان ابراهیم میرزا از بطن او میباشند از
 زوجات عصر جهانباقی خاقانی بوده که سردن رختواب و لوازم راحت
 حضرت خاقان در عمده او بوده زنانی که شب بکشیست خدمت می آمدند
 او خبر میکرد شبی شش نفر میسوم بود که در سر خدمت کشیست بنوبت می آمدند
 و نفر برای خوابیدن در رختواب که هر وقت بهر پهلوی که راحت میفرمودند
 آنکه در پشت سر بود پشت و شانه شانه را در بغل میکرد و دیگری نمی نشست
 و منتظر بود که هر وقت پهلوی دیگر غلطیدند او بجا بد و پشت شاه را در بغل آورد
 و نفر هم بنوبت پای شاه را میمالیدند یک نفر نقل و قصه میگفت یک نفر هم
 برای خدمت بیرون رفتن و انجام فرمایشات در همان اطاق بسر می برد
 و زنهای کشیست سه دسته بودند که در میان خادمان حرم برای این خدمت
 انتخاب شده بودند زحماتشان زیاد بود و تمام در تحت حکم و دستور العمل

کوهر خانم

پسر ابراهیم خان

زنان کشیست

والده

والده رکن آلهوله بودند در حقیقت خدمات شخصی خاقان با والده رکن آلهوله
 و والده شجاع استلطنه و جدّه الیمانی بود و این سه نفر هم بحسب احترام و شرف
 در عرض یکدیگر بودند در میان زنهای کشیست سه نفر سر کشیست بودند اول
 بیکم خانم و والده یحیی میرزا و جهانسوز میرزا که برادر خواهر مادر ملک قاسم میرزا
 بود بعد از فوت عمه اش با نهایت احترام او را از روسیه آوردند عمارت
 سر و ستان که مادر ملک قاسم میرزا متعلق بود با تمام اثاث البیت و جز
 حتی کنیزها و خواجه های او را به بیکم خانم دادند زن بسیار محترمه و نجیبه بود
 و دوم (مهر نسا خانم) همیشه محمود خان که از نجبای خوانین دخیلی بود اول
 نداشت سر کشیست سیم (نوش آفرین خانم) دختر بدرخان زند و والده عتقا
 استلطنه و مهر استلطنه بود (ننه خانم) بار فروشی که بالآخره کارش بالا گرفت
 و ملقبه بهد علیا شد کاران میرزا و رنگ میرزا و بزم آرا خانم و احترام آلهوله
 متعلقه صاحب دیوان است و از اهل کشیست بود و کل پیرهن خانم هم از ارمنه
 تعلیس و مادر عتضا و استلطنه و عتاسقلی میرزا و خاور سلطان خان عمایل
 میرزا نظر علی حکیم باشی بود از اهل کشیست است دیگر (ملک سلطان خانم)
 همیشه محمد ناصر خان ظمیر آلهوله و والده ملک زاده از اهل کشت است این
 چند نفر زانی بودند که در رختواب میخوابیدند (شاه پرور خانم) قزاقه دانی
 و (زارک بدن خانم) قزاقی و (زاغی صفیانی) این سه نفر نقل بودند
 شش نفر هم برای مالیدن پای حضرت خاقان و سه نفر برای رجوع خدمت
 که همشان ایامی گفته میشد که تمام پیچیده نفر و منقسم به کشیست بودند
 و شبها بر حسب اخبار والده رکن آلهوله در اطاق خوابگاه سلطنت حاضر
 میشدند (خانم کوچک) دختر تقی خان و نبیره کریمخان زند است نظارت

بیکم خانم

مهر نسا خانم

نوش آفرین خانم

ننه خانم

مهر نسا خانم

ملک سلطان خانم

شاه پرور خانم

زارک بدن خانم

زاغی صفیانی

خانم کوچک

خانه اندونی خاقان مرحوم در دست او بود و زمی ده مجموعه و شبی ده
مجموعه شام و ناهار که تمام مجموعه ها و سرپوش های آن نقره بود از عمارت
طنابی و طنبی بعمارت خیمه که محل نشیمن خاقان مرحوم بود میآمد و قشایند
غذا صندلی بسیار بزرگی میگذاردند خانم کوچک ملقبه به ننه کوچک که
برعکس نهند نام زنگی کا فور بقدری بزرگ بود که در کمال شکل حرکتش
میدادند بر آن صندلی می نشست و سایرین دست بسینه برایش می ایستادند
در حضورش این شام و ناهار کشیده میشد و مجموعه ها را در پارچه سفیدی میبندیدند که کوچک
بر سرش را اندر میگرد و ده نفر از جمله حرما که حاضر بودند و ذکر اسمی آنها لزومی نداشت
بالباسهای فاخر و آلات جواهری که داشتند مجموعه ها را بر سر میبندیدند اگر
شب بود کتیر بر یک در پیشاپیش خانم خود فاونس نقره در دست داشت و مجموعه بر سر
خانها بود و همین بنات شام را میبردند این ده نفر با آنکه بعضی مادرش را میبردند
بودند تا وقتیکه غذا کشیده میشد و بروی ننه کوچک که بیج اولادی نداشت
می ایستادند جای اینها هم که محل مجموعه مینمودند در حضور خاقان مرحوم بنوبه در
میان درمی اطاق بود حق ایستادن در خود اطاق را نداشتند و مخصوصا
باسم کنیزان میآمدی پادشاه خطاب میشدند در عاشورا هم اسباب شبیه
خوانی و رقی و فتنه تکیه زنانه از بابت تعزیه خوانی شبها سپرده به ننه کوچک
بود منبر و وضه خوانی روز حکمش با (خیرنا خانم) مادر حیدر قلی میرزا و خرم قلی خان
برادر زاده شاه شهید بود که روز عاشورا خودش بمنبر میرفت و شعاریته را
میخواند تمام اهل حرم در پای منبر سینه میزدند (کل بخت خانم) تر کمانیه در جبهه
شاه شهید بود (کوچک خانم) تبریزیه زوجه سلیمان خان عطاء الدوله بود
بر دو آنجا جز و حرما می حضرت خاقان شدند (استادینا) که زن مصطفی خان

کتابخانه
ایران

موزه
تاریخی
ایران

عمو و شاکر مهراب ارمنی همغانی بود با (استاد زهره) که زوجه جعفر قلی
عمو و شاکر درستم پیودی شیرازی بود و هر یک از آن دو زن در علم موسیقی
بی نظیر بودند و مهراب و رستم استاد آنها از معارف اهل این فن و بر آقا
محمد رضا و رجعی خان و چالچی خان مفتیان آن عصر سمت نهادی داشتند
زوجه حضرت خاقانی نبودند ولی خاقان مغفور آنها را بخانه خود آورده بود
سقری و مواجب و همه اسباب تجمل بجهت آنها مقرر بود تمام بازیکر تا که بحسب
تعداد و النسبه بخواه بل متجاوز بودند سپرده باین دو استاد و در حقیقت
دو دسته بودند که تمام اسباب طرب از تار و سه تار و کمانچه و سنتور زن و
چینی زن و ضرب کیر و خواننده و رقاصان و دو قسمت بودند نصف آن
دسته استاد مینا و نصف دیگر دسته استاد زهره خوانده میشدند این
دو دسته هم پیوسته با هم رقابت و عداوت داشتند بلکه در میان هر خواننده
ضرب المثل بودند اگر خصوصی در میان دو نفر میدید میبختند مثل دسته استاد
مینا و استاد زهره منازعه مینمایند دسته استاد مینا سپرده بکل بخت خانم و
استاد زهره سپرده بکوچک خانم بود عمارت و سکن و حیره و مواجب و نوکرو و
برای بازی کران حتی سب سواری و طوبیه و میر آخور و جلو دارشان از اهل
هر خانه خارج بود کوچک خانم و کل بخت خانم در اداره خودشان همان تسلط
خازن الدوله را نسبت بسایر داشتند مبلغ کلی در سال مواجب و مخارج بزرگ
و بازیکر خانه بود و هر وقت احضار میشدند احدی از سایر اهل هر خانه نخواسته حق
حضور نداشتند اکثر اوقات باغ قرق میشد و بازیکران آنجا میرفتند یا در
اطاق بزرگ طنبی این مجلس را هم میآید تمام رقاصه های قباای شهر فی
که هزار عدد با جاقلی بر آن دوخته شده بود داشتند که با عرقچین تا تمام جواهر با کلوبند

خوب و کوشارهای ممتاز لباس رقصان این بود سایر اهل طرب و بازیگر خان
مثل سایر اهل حرم جواهر بسیار خوب داشتند در مجلس هم دوستی
استادزهره و استاد دینا سرصف بودند کل بخت خانم و کوچک خانم در حضور
ایستاده بودند نسبت به یک از بازیگران اگر اتفاقی میشد بدست آنها و توسط
آنها بود اگر عرضی داشتند آنها عرض میکردند در قصر قاجار اکثر اوقات بازیگر
سوار می شدند و سرسواری میزدند و میخواندند رقصها بسیار خفیه و آهنگ
هریک از دو دسته در یک خیابان حرکت میکردند میکوبید بازیگران هر وقت
میخواستند از عمارت خودشان حرکت کنند بای و هو می آنها در عمارت های مجاور
بلکه در جاییکه دو حیات فاصله بود قسمی بلند میشد که قطع نموده و پادشاه بازیگر
احضار نموده معلوم است پنجاه نفر خانم که اقل پنجاه کنیز هم داشتند یکصد نفر
زن همه کارشان منحصراً در عیش باشد تا چه وجه قیل و قال خواهند داشت
خواجگانی که برای خدمت آنها معین شده بود پیش رو میآفتادند کنیزها
پشت سر میرفتند غالباً چاههای تنگهای شراب و جامهای طلا و نقره
در آن بود بدوش بر میداشتند این وضع تا مدتی خیلی آراسته و پیراسته بود
کم کم بعضی از آنها مادرشان هزاده شدند از حیات بازیگر تا بیرون آمدند بعضی را
حضرت خاقان مطلقه نموده با مرای دربار تزویج فرمودند اکثری از شوهران
آنها خیلی معتبر بودند مثل ذوالفقار خان سردار و علی خان سردار و غیره در او
دولت آن وضع بآن ترتیب باقی نمانده بود صبح تا آفتاب محمد رضا و جلیل خان
و چالانچی خان به علم خان می آمدند لباس بازیگر ناظوری بوده که بحضورت هیچ چیز
آنها پیدا و نمایان نبوده خواجگای نشینند آنها نمی پیش استاد مردانه شدن
میکردند بعد از آمدن منزل در وقت معین استاد دینا و استادزهره هر یک

مشغول تعلیم و دسته خود میشدند در مجلس که بازیگران حضور بهم میرسیدند
اکثر اوقات آقاخان سپهر مصطفی خان عمده که در آن وقت بحکم حضرت خاقان
از دیدگان محروم شده بود طرف صحبت و گفتگو بلکه همسایه و همزبانوی خاقان
بود و محال مرحمت باو میشد حتی مکرر گفته است با التفات بی نهایت حضرت
خاقان ابدانچال میرسد که چشمی داشتیم و از اینکه مرا کو کرده اند فزوده خاطر
باشم شخص آقاخان قاجار هم بسیار خوش محاوره و شیرین کلام و با فم
بوده مثل سایر قاجارهای آن عهد بد زبان و خوشنیت طبع نداشته است
(مشرقی خانم) از اهل شیراز است مدت اطراف التفات حضرت خاقان
واقع بود و حیچیک از خادمان حرم بیش از وصاحب اولاد نبوده با آنکه چند تن
از اولادش وفات یافته بود بعد از وفات حضرت خاقان سه پسر و چهار
 دختر داشت اسامی آنها از بنقرار است (محمد مهدی میرزا) (محمد امین میرزا)
(محمد مهدی میرزا) (حب نبات خانم زوجه میرزا محمد خان عمه) (پاشا خانم
زوجه سرانجام حسن و قدار) (فرزانه خانم زوجه حسینعلی خان معیر المملکت)
(مهر جهان خانم عروس قاسمخان قوللر آقاسی باشی) مشرقی خانم در علم
موسیقی مهارت کامل و بالفطره آوازی سرشار داشت گویند شبی خاقان بر حرم
با (شاه پسند خانم) مادر کیکاووس میرزا و کیکاووس میرزا و کیکاووس میرزا و کیکاووس
برج جهان نما بعشرت و راحت بسر میردند مشرقی خانم در طبقه دوم بود این
شعر را با او بلند خوانده بود بالای بام دوست چو نتوان نهاد پای بهم چای
آنکه سربسم زیر بام دوست آقا اسمعیل پیش خدمت باشی در محتالی
خانه خودش که در محله دروازه شران و درین زمان متعلق با اولاد مرحوم مؤید
الدوله است همین شعر را شنید و نوشت برج جهان نما شرف سراغ و میدان

شیرین

شیرین

ارک بود بعضی چنین گویند پیشخدمت باطنی اشب از صفهان آمده در وقت
بسته بوده است و یک برج نزدیک دروازه شایزاده عبد العظیم تاجصح میماند
و این شهر را با از مشتری خانم از بام یک برج شنید و نوشت و زمانیکه بحضور
خاقان مشرف شد عرض کرد که صدای مشتری خانم بطوری دیشب بکوش من
رسید که شعرش را بگویم این خانم قریب صد سال عمر کرد و در اواخر عمر
حالت طرب و مسرت از دنیا یان بود و بیچوقت او را مغموم و غمناک دیدند
هر وقت حضرت خاقان بفری غریت میفرمود و در هنگامی که حکم و شلوار
میپوشیدند مشتری خانم باید مشغول خواندن باشد در سفر آخر که تشریف فرما
اصفهان میشدند مشتری خانم برسم نالوف مشغول خواندن این بیت شدت
توسفر کردی و خوبان همه کیس میکنند از فراق تو عجب سیهها برهم خورد
حضرت خاقان بضمون بیت را بفال بد گرفته متغیر شدند و بی اختیار فرمودند
انالله وانا الیه راجعون و در همان سفر از ساحت اصفهان بکرا ار جان رفتند خاقان
خالد مکان بفال و تعبیر خواب و نجوم و اختراجات و بعضی فقرات دیگر ازین قبیل
بسیار معتقد بودند چنانچه از حکایت ظاهر کردید خیلی امور را بفال نیک گرفته بودند
مثلاً (طرلان خانم) دختر اللهیار خان سبزواری طایفه غلج لر که از زوجات معتبره
محرمه بود و در سال دوم سلطنت بختان شاه شانه آند از سبزه و او را با کمال احترام
و اوضاع تجمل آوردند شب تحویل حل عروسی این خانم بود و در آن سال اتفاقاً بخت
خاقانی خوش گذشته بود تا آخر عمر حتماً باید شب تحویل را مرحوم خاقان در خان
(طرلان خانم) همان باشد شام را آنجا بخورد لباس تحویل را آنجا بپوشد همه ساله
درین شب با طرلان خانم در یک رختخواب میخوابیدند با آنکه در او آخر طرلان خانم
پیر شده و بگرفته بود این رسم و شگون ابتدا برهم نخورد (حاجیه طرلان خانم اولادی نیان)

طرلان خانم

در سال سیم از سلطنت شاه خالد آرامگاه مرحومه شد در وقت استهلال
مجموعه اسباب ماه دیدن را بها خانم مادر جلال الدین میرزا بر میداشت
اینه و قرآن و بعضی دعاها و چیزهای دیگر در آن بود با تاج الدوله خدمت خاقان
میرفتند بعد از دیدن ماه و زیارت کلام الله و غیره خاقان مرحوم بروی تاج
الدوله نگاه میفرمودند بعد از آن آقا بهرام خواجه قزلباشی که یکی از خواجهای آغا
باجی دختر ابراهیم خان شیشه بود می آمد و پیشقاب بنانی تمیاز و حضرت شاهانه
و نان خود شیرین میکرد این آقا بهرام در عهد جوانی یوسف وقت خود بود که کسی
بناطور دارای صباحت و ملاححت دیده میشد در او آخر دولت خاقانی با منوچهر
خان و خیر و خان خواجه همد رجه بود بعد داخل رجال و ارکان دولت محسوب
شد بسیار متوقر و متشخصانه حرکت میکرد و اوقاتیکه ذوالفقار خان سردار بخت فخری
خان فغان نامور شد شبی حضرت خاقان در عالم رویا ذوالفقار خان را دیده بود
که برهنه و بدون لباس با طاق پادشاه وارو شد و پشت میلرز و حضرت
خاقان ازینو واقعه بطوری پریشان خاطر شدند که نیمه شب حاجی میرزا محمد لایق
شعاع السلطنه را که در علم تعبیری نظیر بود و با کمال تشویش خواب را بیان
فرموده تعبیر آن را خواستند حاجی بعرض رسانید که این خواب رؤیای صادقه
و آیت فیروزیت از آن رو که ذوالفقار شمشیر فتح است و برهنگی آن برآندن از
غلاف و لرزیدنش حرکت و حمله بر دشمن است فتح باد و ذوالفقار خان خواهد بود
گویند تاریخ رویار اثبت نمودند مطابق بار و زفتح ذوالفقار خان و شکست فخری
خان بود و وقتی که تدارک عروسی شاه رضوان پناه را میدیدند و جشن بزرگ
مرحومه محمد علیا طاب ثرا بود درین بین شاه مرحوم پشت ناخوش شده
شبی حضرت خاقان در خواب دیدند که شاه مرحوم را خواجه کرده اند در نهایت

افسر دکی پیدا شده حاجی میرزا محمد را حصار و صورت خواب را با اضطراب
خاطر ملوکانه که از آن حاصل شده بود بیان فرموده بودند عرض کرده بود و چون
بعضی بزرگ و آقا است کسی را که پادشاه عالم بزرگ کند و آقایی بدید اعلی و جبه
شرافت و خواجگی برای او خواهد بود و خاطرهایون از حسن تعبیر بغایت خوشوقت شد
همه ساله حاجی میرزا محمد مزبور مبلغی مرسوم و موجب خلعت می گرفت و خدمت
محو له با و بهین تعبیر خواب بود در سیزدهم عید نوروز تمام اهل حرخانه بیابست در
باغ پادشاهی حاضر شوند و باغ قرق شود (پادشاه قلی میرزا) که دختر قلی میرزا
زند بود با تقاق (آئی باجی) دختر مجنون خان پازکی بیابست بجمارت کلاه
فرنگی شاه شهید که مجلس تجوید در آنجا منعقد میشد و بعد از تجوید درمائی آن است
بیابند احدی بخواند و جمیع عجمای اسباب تجوید دست نمیزد و روز مزبور در شب خان
باز میشد این دو خانم در حضور حضرت خاقانی و دو طرف از آن خواندها بر می نشستند
و میان باغ انداخته می شکستند بعد از آن تمام اهل حرخانه آن ظروف را با بست
بشکستند و اسباب هفت سین را بیضا کنند بیکدیگر میرنجتند و نسر یا دعا و خند و
زد و خورد مای غریب میشد بعد از اتمام این کار (خنجی دهن) و (کجشکی) که از آن
حرم بودند و نفر کنیز سیاه تنو مندر که یکی (کل عنبر) و دیگری (مشک عنبر) نام
داشتند و سپرده بها در آن در آنجا جبه دار بودند می آوردند و مادر القیور و
مزبور از خدمتکاران و والده مرحوم خاقان بود که در حیات مشهور بجای سلی منزل داشت
بلور خانها و صحنی خانها و فرش خانها و دختران اسپرده با و دو دختر و شاد
باغچه دهن و کجشکی که مشاطی کل عنبر و مشک عنبر را کرده بودند می آمدند این دو کنیز
قوی میکل را میآوردند زنهای جمع میشدند این دو کنیز را با لباس میان حوض می انداختند
و آن دو نفر در میان حوض آب مشغول کشتی میشدند باقی در اطراف حوض میایوی

مادران بیابست
آئی باجی
خنجی دهن
کجشکی

میکردند بعد که کنیزهای مشارالیهما از آب بیرون می آمدند موقع شایا بش میشد
خود خاقان بدست مبارک شاهی زیادی بیپاشیدند همه اهل اندرون در
آن موقع بهم میرنجتند از خانها و شاهزاده خانها و خادمان حرم بلکه غلام
و خانه شاگرد و خواجه سرایان بر کلاه یکدیگر میزدند پول را از زمین میر بودند آن
وقت شاهزادگان می آمدند بحضور آتش باست مخصوصی که طبع حضوری بود
و دیگرها بر سر بار بود یک کا و دو ش چینی یعنی کاسه که دسته داشت و او را
شیر خوری می گفتند هر یک در دست داشتند و با همان ظرف آتش از دیگرها
برداشته میخوردند غذا در آن روز منحصر بهین آتش بود و بهین طریق مذکور خود
میشد بعد از صرف آتش در خدمت حضرت خاقان مشغول بقمار میشدند در این
قمار الله یار خان آصف الدوله و منوچهر خان معتمد الدوله و سپه دار هم حاضر
بودند بر دو باخت زیاد میشد روز سیزده عید باید بدینمنوال بگذر روز یک
برف هم اگر برش کار نمیرفتند مجلس قمار فراموش بود شبها هم همیشه اسباب
قمار در کار بود و در شب جمعه که تمام شاهزادگان در حضور خاقان می نشستند
خلل است سلطان دعای کیل را بلند میخواند و یکی با او میخواندند و بعد از صرف شام
مترخص میشدند هر وقت میل بقمار نمیکردند شاهزادگان را ترخص مینمودند
خودشان بیشتر بخواندن تاریخ مشغول بودند یا محمد ولی میرزا را میخوانستند و از
تواریخ حکایت میکرد و منوچهر خان معتمد الدوله ایچ اقامی باشی و خواجه باشی
بود وقت شام و نانا را از بیرون باندرون می آمد این شام و نانا رسوای
شام و نانا رایت که نه کوچک ترتیب میداد خواندها بر سر خوانها بود و آقا
امتیاز لکن ظلال را از بیرون بر میداشت معتمد الدوله پیش روی خوانچه بود
اغاسعید و عقب او صدر الدوله با صغیر سن بجهت نیابت نظارت همراه

خواجه بود در بجا ط چشمه که میرسیدند آقا به لکن را خود معتقد الله به دست گرفت
 و می آورد بر زمین میگذارد و می ایستاد تا خوانچهار را خواجها رو بروی اطاق میشو
 به تنبیل خانه که در آن شام و نانا چیده میشد میگذاردند بفرمایش والد
 شعاع استلطنه وضع سفره فراهم می آمد (آلا گوز خانم) قرا باغی که از کینزای
 اغا باجی بود و مادر سلطان حسین میرزا میباشد با غنچه دهن باجی و دو نفر دیگر از
 کینزای میاندازی که سابقا حالت آنها نوشته شده است شبی یک نفر و روزی
 یک نفر بعد از چیدن سفره می آمدند و سری فرد می آوردند معلوم میشد که شام یا
 نانا را حاضر است یکی از آنها بحضور شاه می آمد دیگری بحضور شاهزادگان
 در بالا خانه مخصوص فخر الله نوشته منتظر اخبار بودند میرفت پس از آنکه حضرت
 خاقان بر سر سفره می آمد شاهزادگان نیز حاضر شده اذن جلوس حاصل میکردند
 عقل و دولت و کفایت منوچهر خان معتقد الله از عمده تحریر خارج است شان او
 بطوری بود که اکثر اوقات در کارهای بسیار عمده و ولعی طرف مشورت خاقان
 واقع میشد که وقت قمار با فرما فرما و ملک آرا و سایرین رو بروی خاقان مرحوم
 می نشست و حریف آنها بود بلکه غالباً خاقان مرحوم می فرمودند من بامنوچهر خان
 شریک هستم در همان زمان ملقب بمعتمد الله بود ولی رسم حضرت خاقان این بود
 که از شاهزادگان و اهل حرمانه و طبقات نوکران را بملقب خطاب نمی فرمودند
 منوچهر خان باین لقب و آن تقرب و منصب همان آقا به لکن را با کمال افتخار
 بر میداشت هر وقت حضرت خاقان بیرون میرفتند معتقد الله پیش روی
 شاه بود و در عقب او کوهر خانم که از زنان محترمه و دختر طفعل آقای قاجار
 از بی بی عظام خاقان مرحوم بود و مادر ایهام چاقی طلای بزرگ در دست داشت
 پیش از آنکه شاه به عمارتی وارد شود او وارد می شد و آواز بلند میگفت (اچین

الاکور خانم

شاهزادگان
منوچهر خان
عبدالله

کوهر خانم

از کینزان

از کینزان و غلام کچه کان و خواجه سریان هر کس در عمارت بود برودی پنهان
 میشد بعضی از خانها اگر میخواستند در پائین اری همان اطاق ایستاده بودند
 کاهی حضرت خاقانی اطهار التفات بآنها میفرمود اگر مطلبی داشتند عرض میکردند
 وضع نشستن در سفره خاقان مرحوم این بود که در سمت سفره شاهزادگان
 می نشستند یکطرف طول و دو طرف عرض جای آنها بود مرحوم ظل سلطان رو برو
 حضرت خاقانی می نشست سایرین بر تیب تن خود از طرفین ظل سلطان می نشستند
 یک سمت دیگر که ضلع طول سفره واقع و محل جلوس حضرت خاقانی بود طرفین ایشان
 که مسافتی خالی بود در جانب راست هر وقت مرحوم ولیعهد رضوان مهدی شاهزاده
 محمد علی میرزا یا فرما فرما یا ملک آرا بودند می نشستند و در جانب چپ شاهزادگان
 کوچک بودند و بنا بر احترام مادر نشان داخل در آن سمت نمیشدند
 برخلاف یاسامی شاه شهید خاقان خلد مکان در ایستادن اولادش ملاحظه
 بزرگی و کوچکی و آقا و این را میفرمودند نه رعایت نجابت و مهالت طرف مادر
 و الاحساب آباء هر که بحسب سال کوچک تر بود زیر دست می ایستاد سوا
 مرحوم ولیعهد که از عهد سلطنت خاقان سعید شهید تا زمان پادشاهی پدر و ااکر
 خود در هر موقع بر سایر جوانان مقدم بود در موقع سلام ایستادن در اطاق
 هیچ وجه مرسوم نبود در سلام شاه شهید که مطلقاً احدی در اطاق نمی ایستاده
 اوایل سلطنت خاقانی هم بهمان یاسا گذشت در اواسط دولت والد شعاع
 السلطنه و تاج الدوله و خازن الدوله عارض شدند که محبت حضرت خاقان
 چگونه مقتضی است پس برای مابا درجه و شانی که دارند زیر دست بعضی از
 برادرهای دیگر که شانی ذاتی ندارند بایستند و مثل بهاء الدوله و شعاع السلطنه
 و سیف الدوله در صف نعال کیقباد میرزا و شاه پور میرزا واقع شوند حضرت

منوچهر خان
عبدالله

شاهزادگان
منوچهر خان
عبدالله

خاقان مقرر فرمودند که شاهزادگان مفضل الاسامی (شعاع السلطنه)
 (بهاء الدوله) و (سيف الدوله) و (سيف الله ميرزا) و (نیرالدوله فتح میرزا)
 و (عصه الدوله) داخل صف سلام نباشند بلکه در اطاق بایستند چون یکبار
 میرزا ابراهیم دختر ابراهیم خان شیشه به پیری خود قبول کرده بود چنانچه سبق ذکر شد
 لهذا بنا بر خواهش آغا باجی او نیز از ایستادن در صف معاف و داخل در
 اطاق میشد و با شاهزادگان فوق می ایستاد و دیگر احدی حق ایستادن در اطاق را
 نداشت این اجازه و تدبیر را هم خاقان مرحوم محض آن فرمودند که وضع
 احترامات بزرگی و کوچکی و ملاحظه کبر سن از میان او لا دشان برداشته نشود
 (مادر ملک آرا) که همشیره خان اعتضاد الدوله است زوجه ممد قلیخان
 برادر شاه شهید بود که ابراهیم خان عمور از ان مرحوم آورد و بعد از وفات
 ممد قلیخان شاه شهید دختر دالی خود شاهزاده خاقان مرحوم دادند و
 حرمانه خاقانی ملک آرا و دو همشیره اش از و متولد شدند که یکی (خدیجه خانم)
 ملقبه بجای شاه زوجه اسمعیل خان ملقب به سالار سپهر اعتضاد الدوله بود
 و دیگری زینب خانم زوجه تیرنج شاه برادر زاده مرحوم خاقان است
 زمانیکه ابراهیم خان با مادرش شاه شهید بجان خود آوردش و شادی
 میفرمود که حالا صاحب سه پسر هستم که مقصود خاقان مغفور و حسین قلیخان را
 درش و ابراهیم خان ظیر الدوله است یک نفر زنی که مرحوم خاقان بوی
 شرعی که قریباً نگاشته میشود خودشان برای هر یک از شاهزادگان تزیین
 میفرمودند و در حضرت شانانه دارای انواع احترام بود زنهاى نجیبه و متخصه
 حضرت خاقانم در خدمت خاقان شهید خیلی محترمه بودند بخصوص در حق اولاد
 مرحوم ولیعهد رضوان ممد بقدری شاه شهید التفات و احترام میفرمود که

دینار

فیضان

بدر خاقان

مرحوم ممد علیا والدۀ خاقان غالباً از نیاب ملول و باطنی مکرر بود چنانچه
 در تولد مرحوم ظل السلطان حقیقه الماس شاحه دار تحفه لعل را به دست (سایه)
 که از بزرگ زادگان طالش و از زوجات حضرت خاقان بود و (کوهر شادان)
 عروس خان نایب قاجار و دولو از بطن اوست فرستاده که برگاهواره بوم
 ظل السلطان آویخته که همیشه در سلامهای رسمی ظل السلطان آن حقیقه را میزد
 چون والدۀ مرحوم ولیعهد زود مرحوم شد نسا باجی علی شاه مرحوم بزرگ کرد
 و مشهور بهادر ظل السلطان شد از والدۀ مرحوم ولیعهد و ظل السلطان یک
 دختر هم متولد شد که (کوهر ملک خانم) مشهوره بشاه بی بی است چون محمد این
 خان تپچی باشی قاجار و دولو مادرش همشیره امیر خان سردار بود و با ولیعهد
 رضوانی خاله زاده بودند شاه بی بی را با و تزویج نمودند ولی از شدت تند خوئی
 طلاق ختمیار کرده بعد با مرحوم میرزا ابوالقاسم قایم مقام مزاجت او و
 بجهت همین طلاق گرفتن از تپچی باشی مرحومان خاقان خلد مکان و ولیعهد عفران
 باطنی از ورنجیده شدند میگویند ولیعهد مرحوم همیشه میفرمودند که هر ملک خانم
 خواهر من نیست بلکه خواهر ظل السلطان است دخترهای قاجاریه که بزرگی شاهزادگان
 بخاواده سلطنت می آمدند چند قسم شئونات داشتند که در حق بزرگ زادگان
 غیر سلسله قاجاران رسم و فقرات نبود و از آنروسی که بجان سلطنت برای یکی
 از شاهزادگان می آمد اگر از سلسله نبود در تخت روان می نشست و آنچه از این خیلی
 بود باید بگوید و شتر بنشیند مهارش را وقت سوار شدن عروس یکی از اقوام معتبر
 و اما دیبایت بگیرد تا عروس نشین شود و قینک دختر فتحعلیخان دولو را که والدۀ مرحوم
 ولیعهد باشد برای خاقان مغفور میآوردند میگویند خود شاه شهید برای تالیف
 قلوب و دلربائی از طایفه یو خاری باش شریف بردند و مهارش را گرفتند که

سایه

سایه

عروس سوار شود ثانیاً یک کلاه پنبه دوزی مفتول مثلث در خزان بود که عروسها
از سلسله جلیله رسته روز بعد از عروسی بر روی تخت بسیار بزرگی می نشاندند
آن کلاه را بر سر او میگذاردند جقعه مرصع بزرگی بر آن کلاه میزدند زنهای
خوانین قاجار دور آن تخت تانچاچی میکشیدند درین چوبی بیابست تمام زنان
ترا که که آنوقت برسم کرد بودند بیابند چوبی بکشند اگر عرائی هم روی میداد
زنهای ترکمان در حرمخانه بهمان قاعده ایلیت مشغول عواداری بودند شاه شهید
و خاقان مرحوم مکرر میفرمودند ما با ترکمان همسایه و همجانب هستیم از ایل با جدا گانه
نیستند و عیش و عزایباید با ما باشند هم عروسها را کلین خانم خطاب میکردند
و آن کلاهی که بر سر کلین خانمهای سلسله قاجاریه میگذاشتند آتش و کلاه
بود این عروسها یک مفاخرتی بسیار داشتند که بلفظ ترکی می گفتند ما (دیگه) کلین
هستیم ثانیاً عروسی که از سلسله بود وقتی که او را می آوردند باید ارجاق مطبخ سرای
حضرت خاقان را بسو سد بعد او را بحضور ببرند را بعا این عروسهای از سلسله بطور
ایلیت از برادر شوهرشان رونمی گرفتند رسم و یاسای حضرت خاقان آن
بود که یک نفر زن مشخصه بعقد دوام برای هر یک از پسرهای والا که می گرفتند
و آن زن بود که میباید بقلب کلین خانم خطاب شود طلا و نقره و جواهر و بلبلوس
و اثاث البیت و سایر لوازم این عروس را بیابست خازن آله و له از خزانه
بد بعد از آن یک زن اگر شاهزادگان زنی از هر قبیل و از هر قبیل میخواستند
بگیرند مختار بودند و مخارج در عمده خودشان بود بیشتر عروسها نیکه خاقان
مرحوم برای پسرهای خود می آوردند از ایل جلیل بودند ازین تفصیل ذیل معلوم
خواهد کرد دید معدودی که از سلسله و خانوادای سایر بزرگان بودند کلین خانم
مرحوم و لیحه دختر میرزا محمد خان بیکلر بیکی قاجار دولو است که در عصمت و

بزرگت منشی ثانی را بعه و بلبیس محسوب میشد و آله شاه مرحوم است
(کلین خانم) شاهزاده محمد علی میرزا دختر احمد خان بیکلر بیکی مراغه است
(کلین خانم) محمد علی میرزای ملک آرا کلیری خانم ملقبه بدر ای ملک دختر قلی
قلیخان برادر شاه شهید است (کلین خانم) محمد ولی میرزا نیز دختر مرتضی قلیخان
کلین خانم حسعلی میرزای فرمانفرما دختر امام قلیخان بیکلر بیکی قاجار است
کلین خانم حسعلی میرزای شجاع السلطنه دختر ابراهیم خان سردار قاجار دولو
کلین خانم محمد تقی میرزای حسام السلطنه دختر حسینخان و نبلی بیکلر بیکی خوی
که همیشه زاده آغا باجی دختر ابراهیم خان شیشه بود و کلین خانم علی نقی میرزا
رکن آله و له دختر مصطفی خان برادر شاه شهید است کلین خانم شعلی میرزا
شیخ الملوک هم دختر میرزا محمد خان بیکلر بیکی و خاله شاه مرحوم است کلین خانم
محمد رضا میرزا نیز دختر مرحوم میرزا محمد خان است کلین خانم علی شاه ملقب
بطل السلطان دختر حسین قلیخان برادر خاقان است کلین خانم عبدالعزیز
دارا دختر سلیمان خان عتضاد آله و له قاجار قوالودانی شاه شهید است
کلین خانم امام وردی میرزای کشیکچی باشی دختر محمد خان قاجار قوالودانی
ایروانی است کلین خانم حیدر قلی میرزا دختر مهر علیخان قاجار قوالودان برادر
شاه شهید است کلین خانم محمود میرزا نیز دختر محمد خان ایروانی است
کلین خانم همایون میرزا دختر میرزا شعیب صدر عظم است کلین خانم
القدری میرزای ملقب بنواب دختر حسین قلیخان برادر مرحوم خاقان
کلین خانم منوچهر میرزا نیز دختر آن مرحوم است خط شکسته را درست و
خوب مینوشت و طبعی موزون داشت این شعر از دست (شعر)
چشمه آن لب از چشمه حیوان بهتر منزل و منظر از روضه رضوان بهتر

آنکه در بندگیت داده سرو دستار بودن در کت از تحت سلیمان بهتر
 کلین خانم اسمعیل میرزا و احمد علی میرزا نیز دخترهای مرحوم حسین قلیخان بودند
 کلین خانم کیقباد میرزا و دختر حاجی رضا قلیخان قاجار و تللو است کلین خانم
 حاجی بهرام میرزا و دختر طغی قاقای قاجار و تللو از بنی اعلم خاقان است
 کلین خانم شاه پرویز میرزا و نواده مرحوم میرفخر علی از اجده سادات است
 که همیشه مرحوم میرزا غلامشاه باشد کلین خانم ملک قاسم میرزا و دختر مرحوم
 میرزا بزرگ قائم مقام از سادات هزاره است کلین خانم سیف الدین
 نیز از سادات و نواده میرزا عبد الوهاب محمد آله است علیه میرزا تقی
 کلین خانم مخمور است و گرفت و جان خود را خلاص کرد و جهان شاه میرزا نیز تعلق
 او را کرد و هجرت از میرزا و عباسقلی میرزا و او را نک ریب میرزا و سلطان حسین
 میرزا هم کلین خانم نکرتند کلین خانم برنیز میرزا و صاحبقران میرزا و دخترهای
 ابراهیم خان سردار قاجار و تللو بودند کلین خانم ملک ابرج میرزا و دختر خان
 خان زند که از طرف مادر عمه زاده حضرت خاقان و ملقب باصف بود و وزارت
 تلج آله و له را داشت کلین خانم سلطان مصطفی میرزا نیز دختر خانم خان عمه
 زاده خاقان است کلین خانم کیکاوس میرزا و دختر فرضی بیک شاهسون
 ساریخان بیکو همیشه زاده آغا باجی است کلین خانم سلطان محمد میرزا و سیف
 آله و له دختر نظر علیخان شاهسون ساریخان بیکو و او نیز همیشه زاده آغا باجی
 و دختر ابراهیم خان شیشه است کلین خانم شاه باقی میرزا و دختر محمد خان باب
 قاجار و تللو است کلین خانم محمد مهدی میرزا و دختر محمد علیخان قوال و برادر
 شاه شهید است کلین خانم فرخ سیر میرزا و نیز آله و له نیز دختر محمد علیخان
 و کلین خانم محبی میرزا و نواده محمد علیخان مزبور است کلین خانم کبیر و میرزا

و پرویز میرزای نیر آله و له دختران مرحوم محمد باقر خان بیکلر بیک قاجار
 و تللو خالوی شاه مرحوم هستند کلین خانم کیومرث میرزا و ابو الملک
 و دختر محمد حسن خان شقی باشی قاجار و تللو است کلین خانم سلیمان میرزا و دختر
 حاجی محمد حسین خان صدر صفائی که از طرف مادر و دختر زاده حاجی ابراهیم
 خان اعتماد آله و له صدر عظیم شیرازیت همیشه بطین ابراهیم خان ناظر شیراز
 بقدری خوش سیما بود که حسب الامر خاقان هر وقت خدمت شاه میرسد
 یباید بهیچ قسم آرایش نکرده باشد محبوب و بروی چه محتاج زیور است کلین خانم
 فتح آله میرزای شجاع السلطنه و دختر ابراهیم خان ظهیر آله و له قاجار و تللو برادر
 زاده شاه شهید است کلین خانم ملک منصور میرزا و دختر حسین قلیخان بیکلر
 ارومیه دانی زاده خودش است کلین خانم بهمن میرزای بهاء آله و له دختر
 محمد قلیخان قاجار و تللو بیکلر بیک استر آباد است کلین خانم سلطان سلیم میرزا
 و دختر جهانگیر خان نواده صادق خان شقای است کلین خانم محمد مادی میرزا
 نواده میر قلیخان قاجار و تللو است کلین خانم علیقلی میرزای عتضاد السلطنه
 و دختر حسنان فشر است کلین خانم کامران میرزا و سلطان ابراهیم میرزا و دختران
 حسین قلیخان و نواده محمد خان قاجار و تللو بیکلر بیک ابرو نه است کلین خانم سلطان
 احمد میرزای عضد آله و له دختر امیر خان سردار قاجار و تللو خاله زاده مرحوم لعل
 است کلین خانم محمد امین میرزا و دختر حسین علیخان قاجار و تللو نواده مصطفی خان
 برادر شاه شهید است کلین خانم جلال الدین میرزا و دختر شهباز خان و نبلی است
 کلین خانم امان آله میرزا و نواده حسین علیخان قاجار و تللو است —
 چون در صفحات قبل ذکر از خواجیه سریان مرخانه حضرت خاقانی نشده
 مختصری از شئونات مرحومان منوچهر خان و آغا بهرام یاد کرده شد مناسب دید

که شتمه از حالات محفوظه بقیه خواجها نکارش دهد خصوص آنکه جمعه ششماره داشته
اند که بجای متروک نباشد بلکه این طبقه نوع استحقاقی دیگر دارند زیرا که از آنها اصل تمام
و نسل باقی درین عصر مانده که بقای نام و نشان آنها باشد اگر چندی دیگر بگذرد
کان لم یکن شیئا مذکور خواهند بود در زمان خاقان سعید شهید خواجه سریان بسیار
کم بودند آغا جعفر معتبر و مابقی که معدودی میشدند سپرده باو بودند وضع آن زمان
یا زمان سلطنت خاقان مخفوف تفاوت کلی داشت اهل هر محله در زمان سلطنت
شاه شهید که باو بی حرم محمد علیا و والده حضرت خاقان مرحوم بود جلوه دار نشان
زنمای ترا که بودند که بد کما می آنها را می کشیدند آبداری و قبل منقل را کثیر میزدند
امکان نداشت که مردی متصدی خدمت یکی از اهل حرم باشد ولی در زمان
سلطنت خاقان خواجه سریان بسیار بودند که بعضی از آنها در طی اوراق
قبل مرقوم گردید و برخی اکنون نگاشته میشود (آغا کمال) که امورات اهل بزرگ
خانه و دوست او بودند منتهای جلال را داشت و کارهای خیر از وصا در میشد
کار و اسرای رباط کریم از بنامای اوست موقوفاتی بقاعده متر داده بود
گویا آن موقوفات رفته رفته از میان رفته و میرود و آن رباط و بخاری خواهد گشت
(آغا یعقوب) که در هنگام قتل ایلچی خود را بر و سهاست اهل سلام در آن
بلوای عالم و قطعه قطعه کردند یکی از خواجهای بود که رسیده کی با سباب اطاق حضرت
خاقان می نمود و با آغا علی عکس و چند نفر دیگر در حقیقت داخل اداره جده اینجا
بودند زمانیکه مقتول شد سی هزار تومان نقد و جنس متروکات داشت (یعقوب)
خان خواجه که نان و گوشت و روغن و برنج و بهیزم و ذغال و سایر لوازم کاخانه
هر محله بفرخواست بر یکت بدستباری او و پدر میرزا قلی مشرف که از اول دولت
شاه شهید تا آخر دولت شاه مرحوم به شرفی هر محله و کارخانه باقی بودند عاید

میشد از معتبرین خواجها بود بعد از وفاتش هفتاد هزار تومان به شرفی نقد از
صند و قخانه او بخرانه دولتی وارد شد سوای املاک و سایر ممتلكات (آغا
مبارک) و (آغا سید ابراهیم) و (غلام تلج) هر سه خواجهای تاج الدوله بودند
که بقول عوام از شدت تشخص بلج هیچ یک ازین خواجها نمیدادند (آغا الماس)
خواجه خازن الدوله محنت را در و خروج تمام اهل هر محله بود منتهای شخصیت را
داشت (آغا سعید) در او اخر خود را با استقلال نایب معتمد الدوله منوچهر خان
میدانست (حسرو خان) تا ممکن بود خودش را داخل این طبقه نمیکرد و یک
باشی بودند زیرا که میکفت پدر من در کر جستان از پدر منوچهر خان نجیب تر بوده
بر قدر منوچهر خان آرام بود و حسرو خان تندمی داشت در هر کاری که سختی داشت
عمل لازم داشت بتدبیر خاقان مرحوم او را نامور میکرد و چندان اعتقاد بعقل او
نداشت دولت و اعتبار او را اکثری از اهل عصر حاضر دیده اند حاجت بشرح
آن نیست (آغا حسین بلوچ) از اسرای شاه شهید بود با نهایت تجمل حرکت میکرد
و از نمره و اقله آسی نفرد دیگر بودند که اسامی آنها در نظر نیست (حاجی میرزا علی رضای
خواجه) برادر حاجی قوام شیرازی بود خاقان مرحوم بقدری از و احترام میکرد
که حسرو خان و منوچهر خان ابدان آن درجه نبودند همیشه حاجی دانی خطاب
میسفر مودند جهت این خطاب از قول صدر الدوله بود چون والده ابراهیم خان
ناظر همیشه حاجی میرزا علی رضای مذکور بوده آنها و را حاجی دانی می گفتند
حضرت خاقان هم محض التفات و احترام اینطور میفرمودند

در ذکر بعضی از حبشهای بزرگی که برای بنات محترمات حضرت خاقان مخفوف
اسکنه الله فی غرف الجنان واقع شده که حالت تاریخی دارند و امثال آن
اگر در زمان خلفای عباسی و سایر اتفاق افتاده گشت سایر شتمار و در صفحه

روزگار پشتمن یافته است
 مجنون خان یازکی که سلفا عظمی
 با ولا و فتحعلیخان قاجار جد بزرگوار حضرت خاقان بخلوص طوئیت رفتار
 مینمودند و پس از منقضی شاه شهباز شیراز و وصول موکب ایشان بجوار
 و در این مجنونخان بزور حال پیغام و واسطه اصلاح مابین خوانین قوالمود
 دولت بود بعد از آنکه آتی باجی دختر خان مشارالیه بزنی حضرت خاقان آید
 دختری آورد که سمش سلطان بیک و ملقبه بعصمه الدوله بود این اول دختریست که
 خاقان مرحوم بجای از سلسله قاجار دادند حاجی محمد حسینخان صدر صفهانی
 که در آن اوقات کوکب اقبال و طالعش در اوج ترقی بود با آن سخاوت سرشار
 و سایر باریار از اندرون و بیرون برانگیخت و سلطان خانم را برای پسر خود
 ابراهیم خان خواستگار شد تمام رؤسای قاجاریه شمشیر را بر کمر بسته آمدند
 در اطاق نقاشخانه جنب تخت مرمر نشسته با تصریح گفتند هرگاه این وصلت که
 مایه تحقیف شئون است واقع شود از نوکری استغفا خواهیم نمود
 گویند مرحوم فتحعلیخان کاشانی ملکت اشتر چون با مرحوم صدر صفهانی که در آن
 داشت تخم این خیالات را کاشت حضرت خاقان فرمودند شما در ایلیت هر چه
 بگویند صحیح میدانم اما میرزا محمد خان بیکلری یکی از طرف شما و علی نقی میرزای رکن الدوله
 از جانب من مجلس تشکیل داده مشاورت نمایند هر قسم نتیجه مذاکرات شد ما را
 در آن سخن نخواهد بود شما هم بهمان نتیجه متقاعد شوید فرمایش شاهانه را اطاعت
 نمودند بهمانا بیکلری بزرگوار رفتاری داشت که بهیچ وجه میل قلبی حضرت خاقان را
 از دست نمیداد پس از انعقاد مجلس امر بهایونی را مرحوم رکن الدوله بدین
 موجب بلاغ و کوش ز در رؤسای قاجار نمود که آنچه برادر زادگان شخص سلطنت
 بودند تدارک و مخارج از خودم داده عروسی آنها شد بنی اعمام و محرمین ایل طبل

۹
 ادبی
 کلام

هم از قوالمود و دولتوهریک خواستگاری نمودند شرف مصابرت یافتند و هنوز
 دختران زیاد در هر محفانه هستند اگر مایه و شرفی دارید که شاهزاده خانها
 متعدد در آنجا هداری کنید بسم الله خواستار شوید و مضایقه نمیدود و الا چگونه
 راضی میشوید که دختران من در هر محفانه بمانند و یکی از عیان حضرت داده شود
 بیکلری که وکالت از رؤسای قاجار داشت بلاغ این فرمایش را قصد این نمود
 و رؤسای قاجار نیز از یو خاری باش و آشاقه باش مصابرت ابراهیم خان
 پسر صدر را مضایقه نمودند و نخستین عروسی که از خانواده سلطنت بجای سلسله
 داده شد همین بود سخاوت جلی حاجی محمد حسین خان صدر صفهانی که در عصر
 خود حاتم را ثانی بود با وزارت مملکت ایران معلوم است در هیچ موقع که میخواهد
 دختری از حضرت خاقان بگیرد چه قضا و اثری خواهد داشت و بچه تفصیل است
 این عیش فراهم آمده بهیچیک از دختران خاقان باین وضع و اثاث تجمل عروسی
 نشده مبلغی شاهای کشمیری بجای پنبه و کمنه میان شعلها سوخته شد و چینه
 کیسههای شرفی که مرحوم صدر بجای شاهای شتاباش و ثار میکرده است
 و چه جواهر نفیسه که بر سر عروس ریخته شده بدل و بخششی که مرحوم صدر روز عرو
 ابراهیم خان ناظر برای اعتبار و افتخار خود بکار برده چشم روزگار کمتر دیده است
 و شرح آن موجب تطویل خواهد بود این سخن پایان ندارد ای عمود دستان
 آن دقوی را بگو عبدالله خان امین الدوله صفهانی هم برای پسرش میرزا علی
 محمد خان که وزیر این الوزراء محسوب بود از خاقان مرحوم استدعای دختر
 نمود و بنا بست آنکه صفهانی و اهل یک ملک بودند با تاج الدوله میخواست
 خویشی حاصل نماید خورشید کلاه خانم دختر تاج الدوله را برای پسرش مستدعی
 شد خاقان مرحوم غنمای میل را باین مطلب داشتند زیرا که محنتات صورت

نسخه
 کلام

و معنوی میرزا علی محمد خان هم همه قسم جلب قلوب میکرد و مستعد انواع
ترقیات و برتری بود در کفایت و درایت ثانی نداشت همچنانکه در سن
پانزده سالگی بکرات عدیده با پدرش مجادله میکرد که چرا بعضی وصیت فرما
فرما و شجاع است سلطنت چشم از بندگی مرحوم ولیعهد پوشیده است در همان غفلت
شباب بنظر حقیقت دیده و دانسته بود که عاقبت این کار بد است و از اول
و امجا حضرت خاقانی آنکه بر ازنده تاج کیانی گذاردن و بر تخت مرم بر آمدن
باشد و لیعهد مبر و رطاب شاه است همیشه اصرار داشت که روی کا عذر ابر
و میکفت اگر بقا عده عرف این شان برای من حاصل نشود بقانون شریع انور
حاصل خواهد شد در زمان پدر با آنکه خیلی جوان بود همیشه با ارباب علم و کمال
بهر دو خود دش هم در اغلب فنون دارای مقام بلند بود و خط نسخ و نستعلیق را خوب
مینوشت در نظم و نثر عربی و فارسی بسیار فصیح بود اشعار او در عربستان و ایران
البنه مشهور و صاحبان کمال گردیده این دو شعر را در بدو جوانی و حدیث سن که
طبعش بعلم فقه و اصول مایل نشده و هر چه داشت اصول بود گفته و چون حقیقت
از آن عالم سیاق ملک طفولیت این طرز بیان مستحسن بود و ذکر آن شایسته است
و الا فضاید عربیه و غیره که گفته بسیار
مطرب مجلس نواخت این ترانه
می چو نباشد نه زلف باد و نه شانه
چندین شعبه ریاضی را تکمیل نموده
دوش که بودم حریف چنگ و چقا
زلف طرب را می ست شانه تحقیق
چندین شعبه ریاضی را تکمیل نموده

در این
بیشتر بود

در این

در مجلس درس من حاضر نیست نمیدانم چه میگوید و فنی که حاضر است آنچه میگوید
در کمال ملاحظه میگوید و در این مورد را بطوری که دلش میخواهد بر روی کاغذ زد
و فنی کامل شد که همه کوره رفت و از هر جا با خبر بود این شرح را از هر جا
اقا میرزا تقی علی آبادی شنیدم که میکفت چون فیما بین فرما فقرای حاکم فاکرا
وسیف الدوله حاکم اصفهان بجهت قرب جوار خالیا گفتگویی ناگوار بود تاج
الدوله از این الدوله که در دست داشت و هر قدر حضرت خاقان اصرار در داد
خورشید کلاه خانم میرزا علی محمد خان فرمود تاج الدوله انکار و کراهت داشت
و اینکار در عقد امتناع بود خاقان مرحوم باین الدوله فرمودند یکی دیگر
از دختران خود را میدهم این الدوله عرض کرد مقصود خورشید کلاه خانم است
که مادرش در این اوان بانوی با توان میباشد من و تاج الدوله اهل صفتانیم
هرگاه این ملاحظات در میان نباشد این شرافت هم ازین غلام مسلوب
بماند بهین گفتگو تا گذشت و این فقره موقوف گردید چون علی الرسم تمام اهل قلم
باشال کلاه و دود لاغ و چو خا بارانی که لباس سلام آن عصر بود و صبح از
منزل خود بخانه امین الدوله میرفتند و از آنجا بدر خانه می آمدند روزی بقاعده
معموله بمترال امین الدوله رفتم دیدم حالت امروز برخلاف روزهای دیگر است
جمعی کثیر از زرگرو سایر محترفه با جمعی از تجار و جوایر فروشان در این دیوانه
ریخته اند و امین الدوله با کمال بیاشناخت مشغول خریداری شال و جوایر
و بعضی فرمایشات متعلق بعروسی میباشد از تفصیل استغفار کردم فرمود وقت
گفتگو ندارم بروید طاق نظام الدوله تفصیل را از جوایر شنوید فتم نظام الدوله
کیست گفت میرزا علی محمد خان روانه منزل میرزا علی محمد خان که جوان و صاحب
حسن صورتی و معنوی بود شدم پس از ظهر در مهربانی جوایر می طلب شدم گفت

دیروز که شهادت این دولت از دفتر خانه بیرون آمدید و منم در خدمت
شما بودم میرزا یوسف پشیمت آمد که شاه ترا میخواند و وقتی شرفیاب شدم
که در باغ گردش میفرمودند مرا بکوشه احضار فرموده و فرمایش کردند که
حضرت تاج الدوله را که از حرمخانه شاهنشاهی و بازیکر خانه خارج است میباید
عرض کردم بی من نموده اند آغا مبارک خواجه تاج الدوله را پیشانی عرض
کردم بی من نموده اند برو منزل آغا مبارک بنشین تا بگویم چه باید کرد حسب
الامر اطاعت نموده بعد از آنکه بیای بالاخانه آغا مبارک آمد مشارالیه جلالت
احترام من زد و بصری عمارت آمد هنوز با او رسم سلام و علیک تمام نشده
چوبی بدو خورد آغا مبارک چو بر که دید بی اختیار و برسان مرا گذاشت و سمت
در زد و در شتافت و بدون تأمل مراجعت کرده گفت شاه است و شمارا
میخواند چنانکه نزدیک بدر آمدم شاه فرمود اندرون بیا اطاعت نموده
قدم در حرمخانه گذاردم لکن از شدت و اتمه و خجلت نزدیک بود قالب تن
نایم حضرت خاقان ملتفت شده دست مبارکشان را بکم من انداخته با کمال
مهربانی و مرحمت مرا تا وسط عمارت برده با او بلند فرمودند تاج الدوله
بیای بیایا کوه خان پر شجاع است سلطنت آمده است پسر زادهای ما ما شاه الله
بزرگ شده اند بطوریکه شناخته نمیشوند تاج الدوله در حالتیکه سر تا پا عرق جو
بود آمده با نهایت مهربانی اظهار التفات بمن کرد و در خدمت شاه و تاج الدوله
دار اطاق مرتضی خان تاج الدوله شدیم که پشتی و نموده مرتضی و من در صحن
و مشکامای مرتضی و دشکامای مرتضی و کشته سوزنا و جگرهای مرتضی در آن اطاق
بود و پردای مروارید و دراز و نموده بود من مثل بید میل زیدم و از خجالت عرق
میربختم تاج الدوله فرموده که از دیدن من تنها شرم نمی آید مشب عمارت

قبله عالم خواهی آمد و صد نفر مثل مرا خواهی دید پس چه خواهی کرد خاقان مرا
فرمود تاج الدوله قدری نبات بیا و تاج الدوله حقه مرتضی پرازنات آورد
شاه قدری بدنان خود گذاشت و قدری بدنان تاج الدوله و فرمود قدر
نبات بدنان ملا کو خان بگذار و رویش را بوس تاج الدوله حسب الامر
معمول داشت و من از کمال حیرت و دهشت مبهور بودم حضرت
خاقان بی خستیا رخندیدند و فرمودند این میرزا علی محمد خان پسر این
الدوله است اگر بنوکری و دامادی قبول داری بشاه الله مبارک است
و بمیل شاه رفتار کرده و الا ترا بیک مرد اجنبی نموده ایم حال اختیار
با خودت میباشد تاج الدوله عرض کرد تقرب این الدوله و پسرش را در
حضرت شصت یاری باین درجه نمیدانم حال که دانستم غیر تسلیم و رضا کوچه
شاه آغا مبارک را خواسته فرمودند برو پیش خازن الدوله جنبه ترمنه که دیره
پوشیده بودم بکمر و بیا و آغا مبارک اطاعت نموده جنبه آورده و بدوش من
انداخت فرمایش شاهنشاهی محمد آبا آغا مبارک شد که میرزا علی محمد خان
بر پیش عبد الله خان پدرش و بکولقب نظام الدوله پدرت را با و التفتا
کردیم و خورشید کلاه را بقلب شمس الدوله مفتخر نموده برنی نظام الدوله دایم
در نهایت استعجال مشغول تهیه عروسی باش میرزا تقی آقا علیه الرحمه میگوید که
من آن روز نظام الدوله را بر سر صدارت نشسته دیدم زیرا که خط و سواد او
کفایت و مصابرت پادشاه و وزیر زادهای ابا عن جد برای او جمع بود تا اینجا
بیانات مرحوم میرزا علی تقی علی آبادی بود ولی هزار نقش بر در زمانه و نبود
یکی چنانکه در آئینه تصور راست همین نظام الدوله در آن قدر پادشاه ایران در دیده
شده بمرستان رفت جهت این جلای وطن آن بود که نضال او را این الدوله پیش

قبول نکرد از مرحوم نایب السلطنه خائف گشته تا سه سال بتدبیر علی آنچه
داشت محل نجف اشرف کرده شبی که از فین کاشان با پنجاه نفر ضویده
سوار که همه از طایفه مادرش و از لرهای رشید صفهان بودند حرکت نمود
تا بعد از هفت روزه رفتند مادر میرزا علی محمد خان خواهر حاجی قاسم خان
که حکومت صفهان را داشت از بس ظلم نمود خاقان مرحوم او را کور و معرکه
نموده سیف الدوله را درسی و شش سالگی حاکم صفهان فرمودند درین
سافرت که میرزا علی محمد خان بیست و پنج منزل را هفت روزه طی نمود
شمس الدوله را هم که شانزده ساله بود لباس مردانه پوشانیده همراه برد
میرزا ابوالحسن یغماي جندی که نویسنده نظام الدوله بود حکایت کرد
که میرزا علی محمد خان قبل از آنکه سوار شود بچا در من آمد و همچو گمان میکرد که از
خیال فرار او مطلع نیستم فرمود یغما پدري مثل این الدوله و شرافت و امان
خاقان مرحوم با یقین باین مطلب که شایسته صدارت ایران هستم حکومت
کاشان و ششونات حالیه بهم که هست بگذارم و بودای غیر ذریع فرار کنم
پس فرق ما بین من و ابراهیم ادهم چیست یغما گوید در جواب گفتم یک فرقی
در میان است که ابراهیم ادهم علاقه دنیوی را گذاشت و از دوری کرد
شما تعلقات دنیا را از پیش فرستاده و دنبال آن میروید مرحوم امین الدوله
با آنکه درین عروسی مخارج کزاف نمود معذرا مرحوم خاقان فرموده بود
خواستی تقلید پدرت را کرده باشی از من دختر گرفته باشی ولی آنجا صیحه
بخششای صدر را در عروسی ابراهیم خان دیده بودند در عروسی پسر تو این
شعر را میخوانند کیرم که مار چو یه کندین شکل مار کوزه بره دشمن و کومه بره
از کمال محبت و مرحمتی که خاقان مرحوم شمس الدوله داشت شبی که او را بجان

نظام الدوله بودند فرمای آن بدون فاصله حضرت خاقانی بجان امین الدوله
تشریف فرما شدند امین الدوله سوای شال و مانتو نفیسه و از هزار تومان پول
نقد پای انداز کرده بود تمام آن را خاقان مرحوم شمس الدوله بخشید فرمان حکومت
کاشان بهما بجا با اسم عضد الدوله نوشته شد و نظام الدوله بنیابت عضد
الدوله حکمران کاشان کردید تا زمانی که از آنجا بعراق عرب فرار نموده
بقیه عمر خود را در آنجا گذرانید و در آن اماکن مقدسه آثارش را آفتاب
مشهور است اثاث مطلق خانه خود را تاج الدوله در بدو جلوس شاه مرحوم
با آن حضرت پیشکش کرد الا دو پرده مروارید و دو رکبه یکی نجف و دیگری کربلا
حمل شده یک پرده مروارید هم خازن الدوله بروضه کاظمین شریفین
فرستاده تذهیب چهار کدسته کوچک آنجا از آثار حاجیه خانم و خیر صفا
خان عمو است چون دوست علیخان و اجدادش همیشه اظهار ارادت
بحضرت شاه شهید و مرحوم محمد حسنخان سردار قاجار پدر شاه شهید
میکردند و مادر حسین علیخان معیر الممالک که معروفه بحاجیه خانم بود با حاجیه
کاشمیه که از سلسله مرحوم ملک الشعر است از کسانی بودند که معاشر و
سونس والد حضرت خاقان محبوب میشدند و خاقان مرحوم باینده نفر
زن محترمه نهایت التفات را داشتند و اکثر در صحنه بسم میردند
باین مناسبات در وقتیکه فرزانه خانم را بحسین علیخان معیر الممالک میدادند
بجمله قدمت خدمت دوست علیخان و التفات با در حسین علیخان
دیناری از معیر الممالک بخشا استند تمام تدارک دخت خودشان را
خازن الدوله از خزانه داد و در حق سهرابخان نقدی و غلام حسین خان
سپه دار هم این قسم معامله شد ولی سپه دار بزرگ پدر غلام حسین خان

سپهبدار چون شخصاً صاحب مکتب بود آنچه بعروس او مرحمت شده بود
 قیمت آنرا نقد بخازن الله و له تسلیم کرد دختر ثانی که حضرت خاقان
 برادر زادگان خودشان یعنی اولاد حسینقلیخان مرحوم داده اند تمام
 تذارت را مثل عروسی پسرهای خود از خزانه میدادند دخترهاییکه بسیار قاجار
 میدادند هر چه آنها می آوردند در کم و زیاده آن فرمایش نمیفرمودند و چون
 دخترهای زیاد به بر سایر که بخانه غیر سلسله قاجار میرفتند ملاحظه و عطا میشد
 پس آنرا که چند خاتون محترمه از بنات سلطنت بخانواده غیر سلسله قاجار
 مرحمت شد و فتح این باب کردید امان الله خان والی کردستان بخوار
 والیه تمشیر شجاع السلطنه اقدام نمود چون خسرو خان هم بسیار خوشش میا
 بود و امان الله خان پدرش بعضی مدعیات این وصلت را عرض کرده
 بود که میخواهم بواسطه یکنوع بستنی مخصوص بشاهنشاه ایران دست مجاورین
 و همسایگان بدامن ملک مسروث و موقع فرمان گذاری من دراز نشود
 در جواب عرض یا عرضیه اش حضرت خاقان این بیت را مرقوم فرمود بود
 تران آفتاب و ماه میمون | دل احباب و اعدا شاد و پرخون
 این عیش هم از عیشهای بسیار بزرگست که بزرگان خانواده بنی اردلان
 با سلطنت قاجاریه موصلت نموده اند تفصیل آن موجب اطناب و
 تطویل خواهد شد پس از اجازه و مرضی امان الله خان از حضور خاقان
 که برای تهیه عروسی رخصت خواست حضرت خاقان فرمودند فی مان
 برای پیشکش این فرمایش که خیلی با موقع و مناسب بود و والی مشارالیه
 ده هزار اشرفی نقد و پنج قطار قاطر سخت روان که هر یک معادل صد تومان
 تقویم شده بود و بهیت قالیچه ممتاز قیمتی پیشکش کرد در همان سفر یکی

دختر ثانی که حضرت خاقان
 برادر زادگان خودشان
 یعنی اولاد حسینقلیخان
 مرحوم داده اند تمام
 تذارت را مثل عروسی
 پسرهای خود از خزانه
 میدادند

از خاقان

از خاقان حرم سلطنت را خاقان مرحوم طلاق داده با جواهر و اثاث
 تجمل و غیره با امان الله خان والی التفات فرمودند از هر مخانه باشخاص
 محترم این قسم التفات میشده است محمد صادق خان کروی هم شده عا
 این التفات را کرد که از خاقان حرم عالی با و التفات شود یکی از زوجات
 با جواهر آلات و تجملات ممتاز با و التفات فرمود که والده جناب حسینقلی
 امیر نظام است آقا علی اکبر که بعد از آقا سید سید سید سید سید سید سید
 داشت (شیرین شاه) که خیلی خوشش میا بود با اثاث و آلات جواهر با و
 التفات شد که جده مادری معیر المملکت حالیه دوست محمد خان است
 شاهزاده قیصر خانم همشیره جهاننور میرزا را که از دختران محترمه حضرت خاقان
 و مادرش دختر حسینقلیخان بیکلربکی ارومیه بود بعد از فوت محمد ولینان
 محض آنکه بسلیمان خان صاحب اختیار التفات مخصوص شده باشد با و
 فرمودند خاقان مرحوم امان الله خان را که در آن عهد شیخ قبیل قاسم بود
 با همشیره اش حاجیه خانم حضار فرموده فرمایش کردند دخترم را بفرست
 خاطر خود بسلیمان خان میدهم من و امان الله خان هر دو در حق او باید پدری
 کنیم چون والده سلیمان خان زن بسیار معتزله بود حضرت خاقان خیلی
 با و اظهار مرحمت میفرمودند این جشن هم از عروسیهای بسیار بزرگ بود که
 از طایفه محترم فشار بخانواده سلطنت وصلت و مصاهره جسته
 عروسی معتبره دیگر که ازین سمت رود کرج تا آن سمت رود آرس صدای
 بسیار کبابش بلند بود عروسی (شیرین جهان خانم) همشیره بیف الله
 بود که در سن چهار سالگی او را حسین خان سردار قاجار قزوینی برای مهد
 قلیخان پسرش که در آنوقت هفت ساله بود کرده است این شاهزاده خانم

سید سید

سید سید

از طهران تا ایروان بیک تخیل و اختتامی بودند که نمیتوان بیان کرد بیکت جفت
کجا و کینزان و خدمه او بودند که روپوش کجاوه تکی ده یک دوزی کلابتون
بود و روپوش تخت روان مروارید دوز و سته عدد و قبه مرصع بر آن منصوب
بود و قاطرهای تخت یراق طلاداشتند سردار مرلورسوی کینزان و غلامان
طلاد و نفره آلات و زر مسکوک معادل سی هزار تومان املاک ایروان را جزو
صداق عروس خود قرار داد که همان املاک بعد از مصالحه بار و سیه مانند
سایر ولایاتی که گرفتند گرفته شد چونکه صد آمد و ده همراه اوست سیف
الملوک میرزای سپهرموجم ظل السلطان و لیعهد رضوان مهد بر می دست بدست داد
عروس و داماد از تبریز بایروان فرستاد چنین حکایت میکرد که پس از دست
بدست دادن آلتا سردار یکشت جوهر بر سر عروس و سپهر خودش شایسته کرد
چون شان من نبود که از زمین چیزی بردارم از گم و کیف آن مطلع نشدم زمانیکه بزی
مخصوص خود آدم دو دانه لعل و سته دانه زرد در میان کلاه و شال ترمه که من
افتاده بود که در قزوین آن پنج قطعه جوهر را بجا رصده تومان فروختم ازین روایت
مشت نشانه خروار و اندک گواه بسیار میتوان بود فاعبه و یا اولی الابصار
اولاد همین مهد یقینان که دختر زادگان مرحوم خاقان هستند در نیست اکنون
غالب آنها برای معاش یومیه خود محتاج باشند درین جشن تمام جوانین آن سویی
رودارس که خود را مالک همه چیز میدانستند دعوت شده بودند حاکم کجی و کلی
و شیروان و شته و بادکوبه و رودبار و طالش و سالیان و بسیاری از دیگرین
و رؤسای درین ضیافت بودند گویند حسینخان سردار وقتی گفته بوده است که از
اجراء و اداره خودم و حکام همسایه و دوستان و اقاربم درین عروسی معادل
یکصد هزار تومان برسم مبارکباد و از شال و جوهر و نقدینه و غیره آورده و بار

آن هر یک را بفرافروشان از جیره و خلعت و انعام فرو کرد از مکر دم
بعد ازین عروسی مرحوم و لیعهد بلا حظه احترام و مهر بانی که بهمشیره خود فروخته
باشند با مختصری از حرم بایروان تشریف بردند درین تشریف فرمائی حسینخان
سردار و سخنان ساری اهلان تشریفاتی که بعمل آورده اند از حوصله تحریر
خارج است (خاتون جان خانم) مشهوره بدختر صفائی از حرمهای حضرت
خاقان بود یک دختر داشت اسمش شمس بانو خانم که بجای میرزا موسی خان
پسر میرزا بزرگ قایم مقام داده شده و هزار تومان تدارک حضرت خاقان
از خودشان باین دختر دادند و چیزی از حاجی میرزا موسی خان نخواستند
در خانواده قایم مقامی او را ششاهزاده سادات میگفتند و قتیله این عروس
میردند حقیقه که پنج قطعه زرد بر آن منصوب و مهر مبارک حضرت سید الساجده
علیه الصلوٰه و السلام در میانش بود بدست خودشان بر سر شمس بانو خانم زدند
و فرمودند این محضر میرزا و در خانواده اجداد قایم مقام بوده بعد بخانه آمده
الکون که ترابین خانواده بزرگ سیادت و آدم محضر را نیز ببر که در همان دودمان
بماند تنها آن مهر مبارک نزد بهمشیره میرزا ابوالقاسم قایم مقام زوجه ملک قائم
میرزا بود البته هنوز در خانواده قایم مقامیها میباشد مرحوم طهماسب میرزای
مؤید الدوله بطوریکه نگاشته شد تفصیل محضر حضرت و حقیقه زرد را روایت کرد
والعمده علیه (در خشنده که مهر خانم) که از بنات سلطنت و دختر زلیخا خان
ترکمانیه بود بمیرزا اسمعیل خان بندپی مشهور به (حلال خور) دادند خان بی بی
خانم از دختران حضرت خاقان و مادرش خیر النساء خانم بلباسیه بود پنجم باشی
رشتی دادند و آغاسیکم خانم را که از بطن شاهنواز خانم گرجیه بود بمیرزا علی
مقا باشی هزار جری مشهور به دو دانکه دادند سلب و صلت آنها بخانواده سلطنت

امیر دیوانخانه دادند جهت این موصلت آنکه حاجی زین العابدین یزدی
 میرزایی خان از تربیت شده کان میرزا محمد خان بیکلر بیکی بود که در هیچ
 کاری بی مشاورت حاجی مشارالیه اقدام نمیکرد و بعد از شهادت
 خاقان سعید و پیراکنده شدن اهل اردو از قلعه شیشه و بودن حضرت
 جهانبانی در شیراز و داعیه سلطنت علی قلیخان برادرشاه شهید در
 مازندران و هنگامه صادق خان شقاقی و یاعنی بودن اکثر روسای
 ایران علی قدر مرتبسم تفصیل حالت میرزا محمد خان بیکلر بیکی و قتل او
 و خدمتگذاری او در تواریخ زمان سلطنت قاجار بسطایا ذکر شده
 در مدت قلعه داری او محمد علیا و الهه خاقان به بیکلر بیکی فرموده بود
 در تمام خزان موجوده دولت بر تصرفی نشانمائید مضامینم مکرر
 خزانة مخصوص که یک کرور زر مسکوک در آن است و نذر کرده ام زمانی
 که پیرم بر تخت سلطنت متمکن گردد این مبلغ تماماً بمصارف خیریه برسد
 مساجدی که خاقان مخفور در بلاد عمده بنا نموده که همه جا باسم مسجد
 شاه یا جامع سلطانی معروف است با صریح نقره و کتب بدطلای
 کر بلای معالی و کتب بدطلای کاظمین علیهما السلام و حضرت معصومه
 بنت موسی ابن جعفر و ضریح حضرت ابوالفضل علیه السلام که نامت
 او در زمان شاهنشاه جنت آرامگاه با تمام رسید و در پای نقره
 بعضی اماکن مشرفه و مدارس و سایر آثار خیریه که در ارض اقدس
 فرموده اند غالباً ازین مبلغ یک کرور بوده است آنگاه مسجد شاه
 که بموجب (والا ما کن اقبال و ادبار) بدجنت مسجدی بود که بمبالغه خرج
 شد و اکنون نامت است و نامت حاجی آن موجب شده که نامن در دوان

و اشعار و قمار بازان گردیده در صورتیکه خیال اتمام او نباشد اگر منهدم
 شود و سنکت و آجرش بمصرف بعضی پلها و مساجد محروبه آنجا
 برسد یادگان چندی که ساخت شده و وجه اجاره آن بطور شروع
 صرف تعزیه داری و سایر وجوه مبررات شود بهتر است ازین مسجد
 که اسم خراب و رسم خرابات دارد با جمله بیکلر بیکی و دولو بقدری محنت
 در خدمت شاه شهید داشت که محمد علیا و الهه خاقان رضوان مکان
 از و حجاب نمیکرفت همین قدر در وقت در و منزه نشانی است که در
 مشاورت از قوا نلود و دولو سلیمان خان عتقاد الله و له و میرزا محمد
 خان بیکلر بیکی اکثر اوقات طرف اعتماد شاه شهید و حضرت خاقان
 بودند خاقان شهید هر وقت بسفری میرفتند خانه و خزانة و هر خانه هر چه
 بود سپرده به بیکلر بیکی میشد بعد از رسیدن خبر شهادت خاقان شهید
 انار الله بر نامه آنچه لازمه تدارک و مخارج قلعه داری بود از مرحومه همه
 علیا میکرفت و بمصارفی که صواب بود میرسانید پولی که از خزانة بیرون
 می آمد شبهه بیرون می آوردند عامل مبلغ خودش بود و حاجی زین العابدین
 و آقا جعفر سابق الذکر و آقا کریمی که در شادت خیلی معروف است و این
 آقا کر از سوای آقا کر از او اخر زمان خاقان مرحوم است پس از آنکه کوب
 سلطنت خاقان مرحوم طلوع نموده شد آنچه شد و وقتی مرحوم و لیعهد
 و علی نقی میرزای رکن الله و له در خدمت خاقان مرحوم مستعد می شدند
 که دختری بی خان التفات شود حضرت خاقان فرمودند خدایا
 حاجی زین العابدین را از محمد علیا شنیده ام و مطلع هستم که میخواهد او را
 لقب خانی بدد خودش از بابت که خدا سردی که دست قبول نکرد

بنابر رحمتی که پدر میرزا بی خان کشیده است نه بخوابش شاد ختری که مادرش
محبوب تر در قلب من است باو میدهم و افتخار سلطنت را بدین موجب
با میردادند مرحوم ولیعهد و رکن الدوله در این عروسی غریبها کردند و حق
بزرگی و اقامتی را با علی درجه بجای آوردند با آنکه خاقان مغفور از بزرگان
سلسله خیل احترام میفرمودند کوشا خاقان شهید پیش از آن ملاحظه جناب
رؤساء و محترمین قاجار را داشته اند تفصیل ذیل نمونه از احترامات اکابر
و محترمین قاجار در خدمت سلاطین این سلسله جلیله آشکار و مکتوب
مینماید حاجی محمد قلیخان آصف الدوله میگفت زمانی که غلام بچه بودم
در فصل تابستانی خاقان مرحوم به (سویانک) تشریف برده بودند
دره بود مشهور شاه پسند که درختان آلبالوی بسیار داشت قنادان
نظاره خانه نقل بر سر درخت ریخته بودند ظل السلطان و جمعی از شاهزادگان
در رکاب مبارک پیاده از سویانک بسوی دره میرفتند در بین
راه مهد یقلیخان بیکلر بیکی دوللو با چکمه و شلوار معزول از حکومت استرا
مراجعت کرده بود دستری فرو داد و چشم خاقان مغفور که باو افتاد
عنان اسب را کشیده در کمال مهربانی احوال پرسید فرمودند و امر کردند
سوار شود بیکلر بیکی عرض کرد اقا زادگان من مخصوص ظل السلطان پیاده
باشند من سوار شوم دور از ادبست خاقان فرمودند تو به پیوستی
و آنها جو نسد تو دوللو هستی و آنها قائلو پیش از سلطنت شما خودتان را
کمتر از ما نمیدانستید حالا باید جو انهای ما خودشان را از پیران شما
کمتر بدانند سوار شو مهد یقلیخان سواره برابر اسب خاقان می آمد
و شاهزادگان پیاده در جلو بودند تا بمنزله نگاه و چادر رسیدند

بیکلر بیکی

بیکلر بیکی در نهایت جسارت عرض کرد چه تقصیر کردم که مرا از ستر باد معزول
کردی خاقان مرحوم در نهایت الامت قسم یاد کردند که شاه شهید را
در خواب دیدم و بمن فرمودند ستر باد خانه ما میا شد خانه مرا
بدست دوللو ده مهد یقلیخان حکایت خواب و فرمایش خاقان
شهید را که شنیدی اختیار بجاگت افتاد مثل آنکه وحی آسمانی با و نازل شده
باشد (چه فرمان یزدان چه فرمان شاه) دیگر لب از گفتگو بسته نظماً
چاکری و شکر گذاری نمود و دورشته تبلیغ مروارید از جیب خود بدر آورد
که بسیار ممتاز بودند با بیست دانه زمره سوراخ کرده بسیار نفیس و
عرض کردند این جوهر از خانه ترا که بدست من آمده آنچه در حکومت استرا
بدست آورده ام صورتش را بجاگت پای مبارک میدهم هر چه من جنت
میشود و هر چه پسند طبع همایون می افتد محنت از نده صاحب جان و مال
نیستم خاقان مغفور این ادب دانی بیکلر بیکی بسیار بنط شده بظل السلطان
فرمودند بیکلر بیکی خسته و از سفر آمده است روانه سویانک شده حمام برد
تا ما هم بیاییم بعد قبای تن خود را که دارائی سجاف ترمه بود برای بیکلر بیکی
پیر و بکوان قبائی است که امروز در تن من بود همانطور که عرق سفر شاکت
نشده عرق من هم درین قبا خشک نشده است عرق شاه همینست از
پوشید حسب الامر شاهانه طاعت کردم بیکلر بیکی به پیش خدمت و گفت
خو بجینی که در ترک اسب من است بیا ورده محمد قلی بر خدمت شاه
آن خو جین را سر بسته بحضور آوردم یک تبلیغ صدانه زمره ممتاز و دو
پارچه جوهر آلات زنانه ساخته و سیصد عدد اشرفی در آن بود چون بیکلر بیکی
گفته بود خلعت بجای تو هم میان خو جین است حضرت خاقان سی دانه

اشرفی بمن التفات فرمودند و فرمایش به بیکلریکی شد که ما چهار شب در
سویانک هستیم شما هم بمانید و بشهر نروید مشارالیه حکم جمایون رفتار نمود
در آن چهار شب کل سیما خانم همیره خازن الدوله و شرف خانم همیره
تاج الدوله را سویانک آورده کل سیما خانم را ملقبه بکرجی خانم فرموده با آن
جوهر زیاده برنی بیکلریکی دادند و شرف خانم را ملقبه بظلال تاج کرده بظلال
دادند سمنبر خانم چهره کی ملقبه به (باش آچق) نموده او را برای خودش
گرفتند این سه فقره عیش در سویانک بعل آمده منتهای دلجوئی از عهد قلین
بیکلریکی فرمودند باش آچق مزوره و بها خانم والدۀ جلال الدین میرزا و
نفر دیگر از خادمان حرم غالباً لباس فرنگی میپوشیدند مناسبت لقب
آن بابت است حکایاتی چندیم در تبیین مراتب احترام رؤسای قاجاریه
نزد خاقان پس از آنکه سلیمان خان عتضا الدوله متهم به بعضی خیالات
شد از حکومت آذربایجان با اقتدار و استقلال که داشت بجایاری طهران
آمد که غرض معاندین خود را مشهود پیشگاه شاهنشاه بدارد و بلیسره باطل
خاصه پادشاهی رفت محض اینکه صورت حال بعرض حضرت خاقان
رسید خودشان با صطیل تشریف فرما شده با کمال احترام و محبت دست
سلیمان خان را بدست گرفته بعمارت و تالار سلطنت آوردند این مطلب
خودشخص است که میرزا شیخ صدر عظم هر وقت خدمت مصطفی خان
و علی قلی خان اخوان شاه شهید خطاب شرافه مرحوم امیر قاسم خان و وزیر
خان ظمیر الدوله که گذشته از دامادی در مقام سرزندگی بودند مشرف
میشد به باشال کلاه میرفته و قلندانش را روی خودش میکشیدند
و در پیش آنها می نشستند است معلوم است پس از آنکه میرزا شیخ صدر عظم

این درجه احترام را میخوانده دیگران چه میکردند در هیچ مجلس هیچ سلام
احدی از نوکر باب کو یا بر قاجاریه مقدم نبودند زیرا که قائم مقام
با آن احترام در نزد ولیعهد جنت مکان امکان نداشت که بر امیر خان
سر دوا بر ابراهیم خان سردار تقدم بجوید یا بر سپهر قلینان سردار قاجا
شاید بیانی سبقت نماید وقتی در او ان طفولیت در حضور خاقان مرحوم
بودم و مشاهده کردم حاجی میرزا علی رضا که از خواجهای معظم و وزیران
محترم بود دست مصطفی خان عتبه برادر شاه شهید را گرفته می آوردند و
مصطفی خان وارد اطاق شد و نظر خاقان مرحوم برایش سفید و نیت
خوش و افتاد از جا بلند شده و بلا حظه سنگینی کوشش او بلند فرمودند
(عمو سلام علیک) نوذر میرزای پسر محمد یقین میرزای ملک آرا که قدری
حق عقل داشت و در خدمت حضرت خاقانی جبار بود عرض کرد شاه
آقا این پیر مرد که چشم ندارد چرا تو وضع فرمودید خاقان مرحوم بی اختیار
سلی سختی بروی او زده فرمودند ای پدر سوخته تو که چشم داری چنین
چرا تو وضع نلگم حاجی محمد حسین خان مروی عزالدینلو که با والدۀ خاقان جنت
مکان منسوب و از یک شعبه بودند و ملقب به فخر الدوله بود بقدری نیت داشت
که مدت بیست سال مخاطب بودن در سلام لفظ (قربانت شوم) که
لازم و ملزوم باین منصب بزرگ است از شنیده نشد وقتی که حاجی
محمد حسین خان صدر صفهائی ملقب بنظام الدوله شد چون خان مروی با
میلی داشت از عطای این لقب بعد رکراست داشت حضرت خاقان
برسم نالوف که همیشه فرمایشات سلام را بلغث ترکی و بصوت بلند
ادامی فرمودند و غالباً فرمایشات ملوکانه از تحت مرمر تادردیو انخانه

میرسیده است فرمودند صدر ابلقب نظام الدوله سرفراز کردیم
خان مروی تبرکی عرض کرد (ناظم غیر منتظم وار) شاهنشاه را ازین جواب
خوش نیامد و بتغییر فرمودند (ناظم غیر منتظم وار) عرض کرد (ناظم غیر منتظم وار)
یعنی تراب در تراب ازین سؤال و جواب معلوم میشود که قاجاریه محجه درجه
میخواهند زبان ایللیت را از دست ندهند بخصوص فخرالدوله که صاحب
کجالات و دنیا دیده و سیاحت کرده بود تا خیالی پستیه صرف میزده بر خفا
محمد صادق خان و نبلی که مدتی در سلام مخاطب بود و صدای عرض او
در جواب فرمایش شاهانه بلند تر از صدای حضرت خاقان بوده است
فخرالدوله در جواب دوستی و دشمنی حرف را طوری بهوقع میگفت که به
گفتن یک مطلب تمام اولاد نادر شاه را تمام کرد پس از استیصال
خانواده نادری و گرفتاری نادر شاه ثانی و سایر اناث و ذکور آنها
وقتی خاقان مرحوم با و فرموده بودند بیاید با اولاد نادر شاه متونه بقدر
کفاف داد که محترمانه محفوظ بمانند خان مروی چون با فشاریه خصوصیت
داشت عرض کرد بلا حظه اینکه دنیا دار مکافات است و جزای کردار بد بقیات
نیماند فتح علیخان بزرگ جد شمار نادر شاه کشت اکنون که فخرعلینان
زنده شده و نادر شاه بدستش گرفتار است موقع انتقام میباشد فوراً
حالت خاقان مرحوم منقلب شد و فشاریه کور شدند و در کور شدند
اسم نادر میرزای پسر شاه پرخ شاه اسم جدش بود و همچنین اسم خاقان
مغفور قستباس و مطابق اسم جد بزرگوار خودشان فخرعلینان مرحوم بوده
وقتی حسین علی میرزای فخرالدوله با کمال اقتدار می که داشت خواسته بود
با ستزای ریش فخرالدوله که بعضی از صومالی آن سیاه و بعضی سرخ و بعضی

سفید بود و لفظی کرده باشد جوابی بسیار ناگوار شنیده بود که فخرالدوله
گفته بودای کوه ساله مادر حسن بنهم چه میگوئی مقصود از حسن در این
لطیفه حسن علی میرزای شجاع است لکن برادر لطیفی فرما فرما بود
با جان محمد خان قاجار دو تلو که ایلخانی بود خاقان مرحوم بقدری خصوصیت
میفرمودند که اکثر شبها از در کوچه مشهور بدریجه خانه خان مروی
که با نجارزدیک بود میرفتند و با خان صحبت میکردند و گویند سلطان
خانم نوه جان محمد خان را که والده امان الله میرزا است شبی از خانه جان محمد
خان در زیر جبهه یا خرقة خودشان پنهان نموده بسرای سلطنت آورده
برای خودشان عروسی کردند و با جان محمد خان پیغام دادند که رسم ایللیت
است که از یکدگر دختر می درزند من بهم دختر شمارا بمان قانون آورده ام
شما هم هر یک از دختران مرا برای پسران خود میخواستید بیاید بدزدید
مختارید مخصوصاً طبع خاقان مرحوم با احترام و حفظ حالت نجبا خیلی مایل بود
با آنکه ذکور طبقه نادرشاهی را بصحبت ملک داری بطور مرقوم بعضی
مقتول و غالباً از حلیه بصر عاقل شدند انانیه آنها در کمال احترام بودند
یکی از دختران شاه پرخ شاه را خود حضرت خاقان گرفتند چند دختر ششم
بحسین قلیخان برادر خاقان و فضلعلینان و سایر شاهزادگان دادند
یکی هم بمحمد قلی میرزای ملک آواداده شده مادر سلطان بدیع میرزا
صاحب اختیار حکمران استرآباد بود آنکه از صرهای حضرت خاقان شد
یکدختر آورد و نامان زن جنیق قلیخان مرحوم مادر زین العابدین خان است
و بعد از حسین قلیخان مرحوم محمد علی میرزا داده شد و دو دختر از شاهزاد
مرحوم آورد زن فضلعلینان مادر محمد ولی خان ریش مشهور بود و سایر

اولاد شاهرخی که طبقه دوم و سیم بودند اثبات آنها برنی شاهزادگان
مرحمت شد والده سیف المللوک میرزا و سیف الدوله میرزا
حاجیه آغاز وجه ظل السلطان دختر قمارقلی میرزا است از زنان
بسیار محترمه خانواده سلطنت بودند شیخ المللوک مادر
نظر علی میرزا و زن آما موردی میرزا اما در اما مقلی میرزا و زن
محمد رضا میرزا مادر رضاقلی میرزا و غیره بهر یک در خانه شاهزادگان
دکان بودند در خدمت خاقان مرحوم بسیار احترام داشتند و چون
نسبت خود را از جهت بصفویه میرزا سید بهی خلی ظهار تقدس
بگنجد می کردند کبریا هم بهر میرفت و با آنکه در ظاهر سبانه دشمن
بودند اما احترامشان با علی درجه در هر موقع ملاحظه میشده است
ملاحظاتی که خاقان مرحوم در باب احترام و حفظ شئون
سجایا میفرمودند در طی حکایت ذیل مشهود میشود —

از عبدالعلی میرزا پسر سلیمان میرزای شاهرخی که علمدار
ملا یر تیول او بود و اکنون تیول من است شنیدم که می گفت
چون عمه ام زوجه شیخ المللوک بود پدرم را باین مناسبت به
از کور شدن بجای فرستادند و این تهریه را با سم تیول بها
مرحمت کردند وضع پریشان ما و تفقد نمودن شیخ علی میرزا
موجب شد که زمان شریف آوردن خاقان مرحوم بقم پدر من
مال و تدارک مختصری فراهم نموده بقم فرستیم که مدد معاش از
شاهنشاه تحصیل کنیم پس از ورود قم پدرم عریضه نوشت
و بمن که در آنوقت نه سال بیش نداشتم دستور العمل داد که بروم

در بصره خانه غلام بچه و خانه شاگرد زیاد در آنجا هستند بلکه
خود را در میان آنها با ندر و نرسانیده عریضه را تقدیم
دارم صورت و شمایل حضرت خاقانی را بهم از محاسن بلند و رسا
و چشم و ابروی کشاده و قامت و اندام موزون و مطبوع بمن
خاطر نشان نمود بر حسب گفته پدر رفتار نموده قدم با ندر و نر
گذاشته با غلام بچه و خانه شاگردان داخل شدم دیدم آن
کسی که پدرم میگفت باشکوه و ار خالق در میان رختخواب
نشسته است فورا وارد اطاق شده عریضه را داده پس
از خواندن فرمودند از اطاق بیرون برو و در آنجا بمان بسیار
ترسیدم که یقین مرا هم مثل پدرم نابینا خواهند ساخت بدکار
کردم که باین جبارت وارد شدم بعد از لمحیه یکی از خادمان
حرم را خواستند بعد فرمودند این صاحب عریضه را بگو بپای
وقتیکه رفتم دیدم کلاه بر سر گذاشته و یکت عبای توری
بدوش انداخته اند فرمودند پدرت کی است عرض کردم
در قم هست از وضع ما و رفتار شیخ المللوک با ما استفسار
کردند و جواب عرض کردم پس از آن فرمودند تمام اهل حرم
که اینجا هستند بهر یک یک دست لباس خوب بپا و بپوش
برقابت و هم چشمتی یکدگر رختنمای خوب آوردند چهار بخت
بسیار بزرگ بسته شد تمام لباس زنانه بود بضایا سلطنت
فرمودند صد تومان پول نقد بپا و پوشش علی میرزا بنویس
سالی صد تومان بمقرر سی سلیمان میرزا بیضا اید امان الله خان

افتخار را خواستند و با غنا سعید و فرمودند این بچه را با این بچه
و تنخواه نقد بده بدست او و دو اسب سواری بنابر ایلیت
افشاری بایده امان الله خان سلیمان میرزا بدهد و او را بملک
بفرستد عرض کردم پدرم استند عامی شهر فیانی حضور مبارک
دارد یکصد تومان دیگر هم التفات شد و فرمودند دیدن بد
کو رسیر تو لزومی ندارد و آنچه میخواهی است داده شد میگفت قشنگ
از عله آروانه قسم شدیم سه تومان پول داشتیم زمانی که
بر کشتیم مبلغی از نقد و جنس آورده بودیم لباسهای زنانه را
چون خیلی قاهر بودند زنهای شیخ الملک خریدند از همان
و جوایز ملکی در عله از خریدیم نگارنده این اوراق کوید بپوز
اولاد سلیمان میرزا گذرانی که دارند از همان ملک عله است
و مقرری بسیار جزئی که باقی مانده رعایتی که من بقدر قوه در
حق آنها کرده ام بعد از من انشاء الله اولاد در زیر سایه
مبارک شاهنشاه همجای روحافاده در باره آنها خواهند
فرمود اکثر از قاجاریه در بودن موافق با خاقان مرحوم بزبان
ساده ایلیت سؤال و جواب می نمودند گویند وقتی حضرت خاقان
بحسب تعلیخ ان کوسه غزاله نیلوفر فرمودند پیر شده و شنیده ام
در عروسی مادر من از اشخاصی بودی که خواججه شیرینی بر سر داشته
از خانه پدرم بخانه والده ام می بردند حسین قلیخان عرض کرد
در عروسی مادر تان بودم اما شیرینی و خواججه و خانه در میان
نبود کشمش بود و با دام در میان پرپاشش یعنی طبق چوبی ازین

الاجتی

الاجتی بآن الاجتی بر دیم خاقان مغفور بسیار خندیدند و در حق
او اکرام فرموده فرمایشش کردند تو هست میگوئی خداوند
عالم ما را از آن اطاعتی چوبین باین عمارات رنگین و نشین
رسانید و (ذالک فضل الله یؤتیه من یشاء) وضع صر محانه خاقان
مرحوم بطوری بود که با آن کثرت خادمان و جمعیت امکان ندا
در میان زوجات و اولادش برودتی شود یا صحبتی میان
اید که اسباب کدورت شهریار ندارد باشد اوقات تشریف
داشتن در اندرون را غالباً بصحبت قار و اظهار مهر بانی باهل
صر محانه میکردانند ثانی صر محانه از ظاهری بعضی با هم مودت داشته
که مکرر واسطه انجام کارهای راجع بیکدیگر میشدند و قتی که
شاهزادگان بصر محانه می آمدند در آن موقعی که شایسته حضور و
حق شهر فیانی بودند تا با بانشا و خوشنودی می آمدند و میفکند
فرضا بعضی که نسبت بعض دیگر وضع ظاهرشان ناقص بود
خشم بایر و نداشتند و چشم و کوشش همه بلکه جو اس و هوششان
بر آن بود که بوجد مسعودشانانه بد نکند و حضرت خاقان هم
بهریک علی قدر مراتبهم نوعی رحمت و رفتار میفرمودند که دل
شکنی حاصل نکند مثلاً زنانه که اولادند داشتند از اولاد دیگر برابرم
فرزند می با آنها میداد و مادرهای حقیقی آنها جبرئیت نمیکردند
روی اولاد خودشان را بپوشند که مباد آن مادر صوری که متصد
رحمت و آلام اوست و لذت شود که صاحب اولاد دیگر است
و نگا باری با من است مخصوصاً زنهای نجیبه که بی اولاد بودند و

اولاد دیگر با بنابر رسم فرزندی داده میشد بهین سهم برای
اسباب تجمل از بیرون و اندرون فراهم میشد و با دختران
و پسران خودشان فرزندان و فرزندان مهربانی فرمایند
که غالباً شاکر بودند حتی با اطفال کوچک همینقدر که فرصتی بدست
میآمد بهضمون شعر مولوی رفتار مینمودند چونکه با کودک سرو
کارت قتاد پس زبان کودکی باید کشاد بخاطر دارم که با کمال
میرزا برادر در میان اطاق بزرگ سلطنتی حرمخانه بودیم حضرت
خاقان فرمودند بیایید تا هر سه قاپ بازی کنیم در بین قاپ
بازی پرده اطاق بالا رفت و مرحوم ولیعهد وارد شده تعظیم کرد
خاقان مرحوم بدون اینکه تغییر در حالتشان عارض شود فرمودند
عباس میرزا تو بایکی ازین برادرانیت شرکت شو من با دیگری
شرکت نموده بازی کنیم ولیعهد مبرور طاعت امر فرموده بنا
بازی شد آنوقت مرحوم ولیعهد فرمودند بیایید چه قدر
لذت دارد که من با پسرهای هشت نه ساله مشغول بازی باشم
و مثل تو پسری که خداوند عالم بکمر پدری داده است از در دیده
روی میمون تو دیدن در دولت بکشاید ولیعهد مرحوم فوراً بجا
افتاد و سجده شکر گزارده بعد دست بجیب خود کرده بلبت
اشرفی بمن و ده اشرفی بکامران میرزا التفات کرده عرض
نمودند که عرایض لازمه دارم بجهت امر شخصی بدید برون پانین
انها در نهایت خرمی و سرور مشغول گفتگو شدند و ما با کمال
شادمانی مرخصی حاصل کردیم (والده عبداللہ میرزای دارا)

والده عبداللہ
میرزای دارا

از سادات بود و خودش ازاده سید ابایی عصر خود و صحبت
مناسب گفتن و مناسب خواندن نظم و شعر یکانه بود با حضرت
خاقان مرحوم بدون ملاحظه پدر و فرزندی بیانات خوب میکرد
هر وقت دلتنگی برای پدر بزرگوارش حاصل میشد میفرمود دارا
بیاید و رفع خیالات مرا بنماید کتاب قانون خود را بدون آنکه کسی
حاضر باشد محرمانه برای خاقان مرحوم میخوانده و باید روا الاکبر
صحبتهای قانونی بمیان می آورده اند در علم نجوم بقدری مهارت
داشت که در حین وفات با کمال صحت از خانه خودش بخانه
ضیاء السلطنه بمشیر خود رفته گفت درین هفته حالت خودم را
بقانون احکام نجوم در زوال می بینم در همین جا خواهم بود اگر هفته
بخوشی بگذرد بمنزل میروم و اگر نکند دشما مرا با فنوس تمام بمنزلی که
باید بفرستید خواهید فرستاد و در همان هفته وفات کرد شعار
بسیار خوب دارد این رباعی را بطور رمز بخاقان مرحوم که غالباً در
اشعار خود و غیره آنحضرت را پیر فلک میخوانده نوشته است

ای پیر فلک تو پیر کردی همه را	از دولت و عمر سیر کردی همه را
دادی دل چیکال بموران ضعیف	بر شیر دان دلیر کردی همه را
این شعر نیز از ان مرحوم است که حسب الوصیة بر سنگ قبرش نقش شده	
بعد از فلک ما کندی که بخت ما	آهسته نه قدم بدل در دناک ما
علم نجوم را در پیش برادر خود شاهزاده محمد ولی میرزا تحصیل کرد	
که احکامات مطابق واقع آن مرحوم را در بسیاری از مواقع تمام	
اهل خراسان و یز و غیره مطلع هستند کلمات ظریف دارا در	

(هر چه در دل نهد و آید در دیده نگویند) وقتی شاه رضوان
جایگاه ازهرات بهمشیره خودشان مرحومه بیگم خانم جانبا
دستخط فرموده بودند که تمام جده و عثمها را از جانب من احوال
پرسی نمایند حتی آن وایت را مقصود آن حضرت از آن زمین
شاه پرور خانم طوطی بنا بود که صورت و قد و بالایش بسیار
بلند بود و مراد از ایت سکینه خانم سابق الکرما در هر مرز میرزا
و بهرام میرزا که چشم و دمانی کشاد و صدای خوش داشت آسماء
تنزل من السماء ختائی خانم و مروراید خانم و غنچه دهن خانم و چند
نفر دیگر از خادمان حرم متصدی قوه و غلیان و کلاب نبات
و قوه دارچینی و سایر امور متعلق بقوه خانه خاقان بودند
غلیانها طلا و ترصع و قوه خوریا و پیالهای زیر ترصع و طلا و طلا
طلا و نقره و سایر ملزومات و اسباب چای خوری که در آن
قوه دارچینی و کلاب نبات صرف میشد و شرح آنها سطور
میشود تمام تحویل این چند نفر خادمان حرم بود که بعضی صاحب اولاد
هم بودند از جمله (آلاگوز خانم) مادر صاحبقران میرزا که سوازی آن
آلاگوز سابق الکرست ریاستی بر این چند نفر داشت تا خودش
در اداره والده شعلع السلطنه بود و باین مناسبت بعد از فوت
او صاحبقران میرزا را که در آنوقت در حرم رضاع بود و دختر آله و له
همیشه شعلع السلطنه بفرزندگی نگاهداشته و هم بدین سبب
تقریب واقعی در خدمت پدر بزرگوار بهرسانیده به منصب امار
توچخانه مفتخر گردید این خادمان قوه خانه بهر صاحب جواهر و خا

و اثاث تحویل بودند علاوه بر مقرری و مواجب و طلبوس که بآنها
میرسید تقریباً از انعامات شایسته و شتلهای قمار و تعارفات
شاهزادگان خصوص آنهایی که حکومت داشتند و بدار الخلاف میآمد
در سالی پانزده هزار تومان بل تجا و زبانها میرسید بسیار وقت
شده بود که یک غلیان بموقع برای فرمانفرما و ملک آرا و آن طبقه
از شاهزادگان برده یکصد اشرفی بل زیاد تر گرفته اند بسا اوقا
بود که غلیان و قوه نمیدادند و میکفتند شما حق ندارید که غلیان و
قوه از قوه خانه پادشاه بخواهید بهین لطایف الحیل شال و
پول و جواهر میگرفتند بودن منافع دیگر هم بود و عاید این چند نفر
میشد از جمله فقره (سلطان حقی) بود که بازاری هر یک تومان که
بجمله شاهزادگان و اهل حرم باین اسم میدادند که باین میشد که
برای خوش آمد خاقان مرحوم و تملق بتاج آله و له شاهزادگان
و شاهزاده خانها و خانها ده تومان بآنها تعارف میدادند
در بیان سلطان حقی

سلطان حقی و جی بود که خاقان مرحوم هر وقت با یکی از حرمها مصفا
میفرمودند برای زوجهات و بنین و بنات سلطنت میفرستادند
دیگر یکت یا امثال آن بود که اگر از پیراهین خاقان مرحوم هرگاه گفته
میشد میفرمودند فلان کینز قوه خانه ببرد بفلان شاهزاده بدهد
و فلان مبلغ را بگیرد و آن را شاهزادگان میکشند که چهره
بدن مبارک اذیت وارد آورده است دیگر آنکه هر وقت که
زلف مبارک را میزدند که باین میفرمودند برای فلان زن از خادمان

حرم یا شاهزاده خانها یا عروسهای محترمه سلطنت بر بند خاندان
 قنوه خانه که آنرا میبردند مبلغی ازین باب تعارف میکردند اما
 این امتیاز بسیار کم داده میشد زیرا که بهر یک از خواتین حضرت
 خاقان موی زلف خود را التفات میفرمود و مبلغی هم میداد که برود
 جواهر نفیسه و قیمتی بجز دو آن موی را در جواهر نشاند بر سر خود
 نصب کند فقره موی سر خیلی مایه افتخار بود و هر که از آن موی
 مبارک بر سر خود زده بود بر بندگان تفاخر نمیکرد و برای
 خود امتیاز کلی داشت (خدیجه خانم) همشیره محمد زمان خان و
 آلدینلو که بهر حرمه محمد علیا و آلدینلو که بهر خانی و نسبت
 قریبی داشت از زنهای بسیار محترمه بود و فرخ سیر میرزای نیرالدوله
 بفرزند او مرحمت کرده بودند کنیزی داشت مشرف نام و تن
 از خانم خود رنجیده شد در موقعی که خدیجه خانم ناخوش بود و آلتها
 منضجی بجو بر کرده بودند نیرالدوله هم طفل و مرخص بود مشرف کاشه
 دورا مسموم نمود قاشقی از آن بفرخ سیر میرزا دادند خدیجه خانم و
 دایه طفل هم بهر یک یک پیاله خوردند خانم و دایه باندک حال
 وفات یافتند و نیرالدوله سلامت ماند بکم شصت یاری مشرف
 خادمه را بدان خمپاره کذازه مکافات دادند شرح حال محمد
 زمان خان مشارالیه و خاتمه کار او در تواریخ سلاطین قاجار
 مسطور است و مجلسی از آن درین چند سطر نکاشته میشود
 ایل جلیل قاجار که در رشادت همیشه بر سایر طوایف برتری
 داشتند از تمام شعبهای آن جلالت و جبرنت و اتلا بر دیگران

بنام خداوند

در مواقع حرب مرتبت و اعیان داشت دولتی همیشه بجهت تدبیر
 و مال اندیشی معروف بودند غالدینلو در جدال بسیار عجول و متهور
 بودند چنانچه قاجاریه همیشه آنها را (شرابشراطلو) که بزبان ایلیت
 خودشان معشوش کاریت و در عرب (لفوف) میگویند
 میگفتند محمد علیای بزرگ دختر محمد آقای غالدینلو میباشند از طایفه
 شابلیاتی هم خوانین معروف بوده که در جنگهای خراسان و آذربایجان
 و غیره جان خود را بر کف گرفته در راه دولت خدمات
 نمایان کرده اند چنانکه خدمات اسمعیل خان و پیرقلیخان سردار
 در زحماتی شجاع السلطنه در خراسان و جنگهای ولیعهد خلدیگان
 در آذربایجان ثبت تواریخ مبسوطه شده در وقتیکه محمد زمان خان و میر
 خان غالدینلو در استرآباد و شاهپور و بطام رایت تروافراشتند
 و جلیل آقا که از معارف قاجار بسیار نالو بود در آن هنگام بدست
 محمد زمانخان مقتول گردید پس از شکست یافتن و دستگیر شدن
 محمد زمان خان و امیر خان و یاران آنها لطفعلی خان کتول هر دو را
 با جمعی از اهل طغیان در چمن (ننگ) دامغان بخدمت حضرت خاقان
 آورد حسب الحکم پس از تعذیب بچوب و تازیانه آنها را لباس زنا
 پوشانیده بهر خاب و سفیداب غازه نموده دورا ردوی
 شانه کردند و بعد بهر دو برادر را از دیدگان محروم ساختند
 محمد سینخان شابلیاتی هم که در این واقعه با آنها بود دست و پایشان
 بود حکم فرمودند بنده از بندش جدا شود ولی مشارالیه چندان قوی
 دل بود که تا پایان کار راه نکشید و هیچ تلفت مکرانیکه وقت قطع معاش

جلاد آب دهن بر ویش انداخت ازین حرکت متغیر شده
خسوفت نمود که تو نامور بقطع اعضای من هستی نه نامور بقطع جگر
من بهمانا فضل بیک شایبانی را که جد محمد حسین آقا مزبور باشد
مرحوم فتحعلیخان جد سلاطین قاجاریه بکیفر خیانتی بقتل رسانیده
بود و پس فضل بیک را مرحوم محمد حسن شاه قاجار بمجازات
تقصیری گشته و محمد تقی آقای پسر او را مرحوم شاه شهید حکم
بقتل فرموده و بجاقان خلد مکان که در آن او ان ولایت عمید
داشت فرموده بودند پس محمد تقی آقای شایبانی که محمد حسین آقا
نام دارد و جوانست مانند جد و پدر خود عصیان خواهد ورزید و او را
قتل تو گذاریم که باید بقتل برسانی حضرت خاقان جب
الوصیه پس از ظهور عصیان او و همدستی با محمد زمان خان و امیرخان
اثر بقتلش بطور مرقوم فرمودند دیگر از وصایای حضرت شاه شهید
عروسی مرحومه رضوان مکانی محمد علیای ثانی بود که در سال ششم از
سلطنت حضرت خاقان واقع شد و از عیش های بسیار بزرگ
بود که مردم ایران را آزادی هفت شبانه روز کوش زدند و معنی
حریت را فهمیدند تمام بزرگان قاجار و رجال دولت با اقتدار
رخصت یافتند که بهر قسم دلخواهشان باشد مشغول شادی شوند
همه طبقات اوقات خود را بشادمانی گذرانیدند خاقان مرحوم
درین جشن بزرگ بمیرزا شیخ صدر عظم فرمودند بایک پیاپی
بخور و با این اشخاص سرخوش باش یا جریمه بزرگی از تو خواهیم گرفت
صدر عظم وادن جریمه را برگرفتند و سرخوشی داد و حسب الامر مجری

تومان ترجمان را فوراً تسلیم نموده خود را از خوردن آنچه نخورده بود
معاف داشت و چون میخواست تقدس خود را بر علمای آن عصر
معلوم نماید تفصیل این فرمایش شاه و عرض خود و ادای جریمه را
بمیرزا ابوالقاسم قتی نوشت مرحوم میرزا در جواب نوشته بود بسیار
غلط کردی که یکت پیاله شراب حلال که بکلم سلطان بود نخوردی میخواستی
آن پیاله را صرف کنی و بجزار تومان را برای فقر و ضعف مبدول دار
زمانیکه خاقان مرحوم محمد علیای دوم را بولیعهد مبرور دست بدست
سیدادند فرموده بودند این وصلت بوضعیت و فرموده شاه شهید است
که دختر میرزا محمد خان بیکلر بکی را به عباس میرزای ولیعهد خود دم بدیم
پسری که ازین عروس متولد میشود بنام شاه شهید نامیده شود و تتمه
این وصیت در موقع خود نکارش خواهد یافت

حضرت خاقان رضوان مکان در سال بیست و سیم از سلطنت خود
شاهنشاه خلد آرامگاه محمد شاه غازی را از آذربایجان بدارالخلافه
حضرت فرموده مرحومه محمد علیای سیم را که بحسب نسب از دو
محمد علیای پیشین انجب بود برای ایشان عروسی فرمودند و نسب آن
مرحومه طاب ثرا تا باین تفصیل است والد ماجدش مرحوم امیر
قاسم خان قوالو پسر مرحوم سلیمان خان عتضاد الدوله خالوی
حضرت شاه شهید است که خلفا بعد سلف در ایل جلیل قاجاریه
نام بردار بودند و مادر امیر قاسمخان نیز از محترمین زندیه بود و نسب
بسلطه کریمخان وکیل میرسانید با والدۀ ظهیر الدوله محمد ناصر
خان دولل و نسبت نزدیک داشته اند والدۀ محمد علیا دختر خاقان

مغفور از بطن دختر قادر خان عرب بطامی است که از خانواده
بزرگ ایران محسوبند فرما و شجاع السلطنه خالوی عیانی
محمد علیای مرحومه هستند این عیش بزرگ هم از وصای بزرگ
خاقان شهید است که بخاقان جنت مکان فرمودند دختر میرزا محمد
خان بیکلر بکی دولور برای عباس میرزا که ولیعهد دولت و از طرف
دولت میداشت بکیر تا پیشش که نام مرابراو گذارده بجهت میرزا نامیده شود
مانند پدر از دو قبیل بزرگ قاجار نسب و نژاد داشته باشد خالو
من سلیمان خان در راه دولت زحمات عمده کشیده است و دختر
از خودت به پسر او بده و دختری که از پسر او خواهد شد اکنون نامزد
محمد میرزا کردم و پسری که از محمد میرزا خداوند خواهد داد از هر دو طرف
بنیره تو خواهد بود آنوقت همه قوالو همه قوالو این لفظ را شاه شهید
نگار نموده و از کمال ذوق و شادمانی برپای ایستادند حضرت
خاقان بلا حظه همین وصیت در آن عروسی و جشن فرموده بودند که
امروز روح شاه شهید را حاضر بینیم به قاسمخان امیر فرمودند در حضور
من تو و ملک آرا و حیدرقلی میرزا و ابراهیم خان ظهیرالدوله بقانون
ایلیت باید چوبی بکشید آنها در نهایت مسرت اطاعت فرمایند
کردند ظل استطاعتهم برای این کار دامن بر گرز و پدر تا جو را فرمودند
اینکه از میان تمامی شاهزادگان حیدرقلی میرزا و ملک آرا انتخاب
کردم از آنست که مادر آنها قوالو است قاسمخان و سلیمانخان هم
قوالو هستند چون والدۀ تو دولو میداشت حق داخل شدن در آن
جمع را نداری زیرا که شاه شهید مکرر فرمودند همه قوالو همه قوالو

چند عروسی دیگر هم ضمیمه این جشن مسعود کردید از جمله مکرزاده دختر ملک
که والدۀ او سرامی ملک دختر مرصقی قلیخان برادر شاه شهید است
و سلیمانخان خان خانان داده شد و مرحوم عتضادالدوله از
او بوجو داد خاقان مرحوم قاسمخان امیر فرمودند که ترا از
بیاور ملک زاده را در کفۀ تراز و گذارده برابر او شرفی سجیده
پیشکش بده تا این پسر زاده ام را بآن دختر زاده ام که پسر تو میباشد
بدهم امیر قاسمخان اطاعت حکم جهان طاع نمود دیگر (بیکم خانم)
دختر محترمه ولیعهد رضوانمده شیره صلیبی و طینی شاهنشاه خلد ارک
که ملقبه بجانباجی بود به سیف الملوک میرزا پسر عم عیانی خود داده
شد دیگر دختر میرزا شیخ صدر عظیم که بهایون میرزا عروسی شد میرزا
شیخ صدر عظیم قریب هشتاد سال عمر یافت اوقات زندگانی خود را
تمام در خدمتگذاری شاه شهید و خاقان مغفور بسر برده بود
از زمان وزارت تا وقتی که در قزوین خانه شیخ الاسلام بنهاد
یافت در خدمت خاقان مرحوم مقبول القول و مسموع الکلمه
بدرجه طرف التفات شایسته بود که در ایام ناخوشی او وقتی که حضرت
خاقان بفرسلطانیۀ تشریف میبردند از صدر عظیم عیادت فرمودند
سرش را برانوی مرحمت و تملطف گذارده در وداع او گریه کردند
و میرزا محمد کیمباشی را برای معالجه و حاجی آقا بزرگ منجم باشی کیلانی را
برای مصاحبت و محمودخان دنبلی را برای پرستاری او در
قزوین گذاشتند ولی چند روزی نگذشت که از دارفانی در گذشت
حالتش این بود که هیچ نمیکند از خاطر حضرت خاقان آسوده باشد و دلش

میخواست که همیشه از یک سمتی صدای انقلابی بلند باشد که
سلطنت محتاج تبدل و زارت شود یک خلق نگوبیده هم که از او
مشاهده شده اهتمامی است که در تمامی خانواده حاجی ابراهیم
خان اعتمادالدوله صدر عظم و سلسله او با علی درجه بکار بردن
حاجی ابراهیم خان در وقار و مکانت اقول شخص روزگار خود بود
میرزا شفیع صدر و دیگران نمیتوانستند در خدمت او دم نزنند
میرزا بزرگ قایم مقام محترم اعتمادالدوله بوده ازین معلوم
میشود که بچه درجه و مرتبه بزرگی داشته وقتی یکی از مقربان حضرت
خاقان عرض کرده بود که محرمانه مطلبی میخواهم عرض برسانم
شاهنشاه فرموده بودند بگو عرض کرده بود وزیر بزرگ حاجی
ابراهیم خان نمیشد کسی بهتر از او خدمت نمیکرد چرا مستوجب
غزل شد فرمودند حاجی ابراهیم خان صدر عظم خوب وزیر
بود اما برای سلطنت آقا محمد شاه مثل او صدر عظمی برای سلطنت
من فرع زیاده بر اصل بود | این سرانجام بود و مرد بزرگ
مقامی بجهت است که چنین پادشاه بزرگی در حق او پیچ فرمایش فرمایند
در میان شاه شهید و حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله شیرازی بیشتر
اوقات صحبتی خوب در میان بود از جمله روزی خان مرزوبیچین
شهریار نامدار شرفیاب شده بود و فرمودند امروز تا ما رجه خورده
عرض کرد و بکت پلو فرمودند قرآن جرمیه بدیهه زیرا که تو میرزا هستی
خوراک میرزا باید شیر برنج و فرنی و آش رقیق و آمثال آن باشد
پلو بکت لقمه صاجان سیف است نه طعمه ابل قلم و قلم شاه شهید

حاجی ابراهیم خان فرموده بودند ای حاجی ای حاجی چنان ندان
که مداخلهای ترا بمن نینگویند و من ننیدانم مسال بجز ارقران که پاف
تومان باشد از مال من خورده اعتمادالدوله بهمان شیرین زمانهای
شیرازی عرض کرده بود بکشت راکفتند که منار بغداد است گفت چیزی
بگویند که بجهت من مردی نیستم که بتوانم بجز ارقران منفعت برده باشم
و بکنز حاجی محمد حسین خان صدر صفهانی در مدت وزارت
با همان جود و کرم خدا داده وجود خود را محترم نگا بدشت نمیکند
کسی از دوست یا دشمن منکر او باشد چه پیشکش از صفهان و کاشان
و قم که اداره حکومت او بودند در عیاد از حضور مبارک خاقان
مرحوم گذرانیده و چه اشیاء نفیسه از جواهر و آلات زرین ساخته
و تقدیم نموده آثار خیریه از حصار نجف اشرف و مدارس و خانقاهات
و سایر از و مشهور و مشهود است وقتی خاقان مرحوم مخصوصاً الماس
مشغلی از صدر خواسته بودند قیمت کزانی خریداری کرده نگاه داشته
بود که حضور تقدیم کنند کونینگی از فرزندانش خلوتهای او چندین گزست
آن الماس را دزدیده صدر گفته بود هر کس الماس را پیدا کند فلان
مبلغ مرشد کانی میدهم همان فراش خلوت الماس را آورده بود که پیدا
کردم و مرشد کانی گرفته بود تا وقتی باز بهمان تفصیل مفقود شد و به
مرشد کانی الماس را آورده صدر نظام الدوله در کمال لامیت سابق
فرموده بود دیگر حق مرشد کانی نداری زیرا بقدر قیمت الماس این
بمژده گرفته کمتر التماس بود که در نزد او اجابت نشده باشد سائل
از حضور او محروم مراجعت نکرده در آخر امر صدارت خود مبلغی

باقی دیوان را از متعه نفیسه اصفهان و کاشان آورده بود که در
عرض نقد بصدق و قحانه به بد امین الدوله پسرش بحضور شاهی نامدا
عرض کرده بود این اجناس باین قیمت یعنی از طرف شاهنشاه
بصدق خبر داده اند که جنس بکار دیوان میخورد حق دیوان را نقد باید داد
عرض کرده بود اطاعت میکنم فوراً بحضور علمای شرع اطلاع داد
که هر کس را فقیر و مستحق میدانید در حق او برات کنید تا این اجناس
و اقمشه موجوده داده شود چیزی از آن نگذشت که مبلغی از آن را فقط
بذل کرد خبر بعضی شاهنشاه رسید ناچار شده باقی آن اجناس را از
بابت باقی او قبول کردند در سفر خراسان و قتیکه شهر یار دیدار در
کنار شهر مشهد اردوی اعلی را زده و زیاده بر هزار نفر امرای خراسان
و افغانستان و ترکمان و غیره در خدمت شجاع السلطنه بحضور شاهانه
آمد و بودند حضرت خاقان تمام امرا و خوانین مزبور را نزد صد
اصغاری بیامانی فرستاد چادر و دستکاهی متعدد برای ضیافت آنها
متیاشده پذیرائی بسزا نمود کوبندگی از شبهای ضیافت امراء
دو نفر سوار ترکمان از کنار چادرهای کارخانه صدر گذر میکردند
آبی که از مطبخ او خارج شده در زمین پستی مجتمع بود ترکمانانند
مرکب در آن رانده و در میان آب و گل مانده با اسبهای خود
تلف شدند عبد الله خان امین الدوله با آنکه بحسب منصب مستوفی
المالک بود مسند صدارت عظمی را در نهایت تسکنت متصرف شد
بطوری در مزاج شهر یار ایران دست یافته بود که در آبادی و ویر
هر یک از بملکان اندک تدبیری بکار میبرد کارش از ساخته بود

وقتی با حسین علیخان معیر المالک خصوصیتی داشت بحضور شاهی
عرض کرد معیر مبلغی از وجه خزانه را بشاهزادگان قرض داده
مراجعه میکند هرگاه بجواب صدق این عرض مشهود خاطر انور گردد
بدون اینکه او اطلاع حاصل کند بمیرزا اسمعیل کرکائی و میرزا احمد
مازندرانی امر فرمائید بخزانة بروند حساب تخواة تحویل معیر المالک
و مخارجی که شده در امتداد دور و روز معلوم بدارند باین شرط
که وقت بیرون آمدن از خزانه یک سمت از در صند و قمار را
آن دو نفر مستوفی مهر نمایند که قبل از معلوم شدن حساب کسی نتواند
مبلغی بخزانة وارد یا خارج کند خاقان مغفور عرض او را مقبول و در
حساب را بر او معلوم و معین فرمودند ضمناً شبانه حسین علیخان را
بدون آنکه امین الدوله خبردار شود بخلوتی خواستند و فرمودند در وجه
تحویلی خود چه تصرفی کرده بدون خلاف بگو معیر المالک عرض کرد
نود هزار تومان بفرمانفرما و حاکم السلطنه و سیف الدوله و سپه دار
قرض داده ام بفلان مبلغ منفعت فرمودند منفعت را از آنکه
قرار داده بالمضاعف مطالبه کن و بگو مبلغ را فوراً خواستند
و میبایست بدهم از دادن سود و زیان ناچارم و اسب بر پیش
اغای مبارکت خواجه تاج الدوله سند بسیار و از خزانه مخصوص که
سپرده بتاج الدوله میباشد وجه را گرفته ببر در صند و قهای خزانه
سپرده بخود بگذارد که مستوفیها برای تعیین حساب تومی آیند
مبادا از جمعی خودت چیزی کم داشته باشی پس از آنکه حساب
خود را معلوم داشتی در نهایت درستی پولی را که بقرض داده بفرست

بکیر با منفعتی که علاوه بر بر آنچه مقرره خودت شده است تسلیم تاج
الدوله بکن متغیر الممالک بدستور العمل و فرمایش شاهنشاهی رفتار
نموده در هنگام حساب او از خزانه نقدی تحویل خود دیناری که
گاست نداشت او مورد التفات ملوکانه و امین الدوله از گفته
خود پشیمان شد و مقصودش بعمل نیاید بعد که دست میل باطنی شاهنشاهی
داری اولاد دوست علیخان میسب باشد بنا به مهرمانی و محاشات
گذشت دست به چاره چون بجان نرسد چاره بجز سلوک و
رفتار خوش نیست تحقیق نمائند که خزانه تحویل تاج الدوله همان
و جو بهی بود که از دولت انگلیس گرفته میشد و ظل السلطان در جلوس
بر تخت سلطنت ابتدا بهمان خزانه را بازو نیاز کرد

امین الدوله بر علمای عصر وزارت خویش خاطر نشان و معلوم
کرده بود که بر خلاف شرع الهی بهیج کاری اقدام ندارد و برای
جلوه دادن این مقصود تا دو سه فتراش و دربان با حضار او نشست
بمحضر اقدس یعنی آمدن وقت که چند محصل حضار آمده بود میگفت
پادشاه مقتدر و الولا امر است اگر تروم بیم جانست تکلیف شرعی
مقتضی شرفیابی شده در انجام امور است تا می توانست تعلل و تاخیر
میکرد و گویند وقتی شاهزاده محمدولی میرزا بخیال حکومت کرمان
افتاد و شجاع السلطنه افرا سیاجان عرب دانی زاده خود را
پیش امین الدوله فرستاد که پیشکش مقبل شود و خیال بهایونی را
ازین مطلب منصرف نماید فرستاده چند روز صبر کرد و دید که با حاکم
تعلل و اهمال امین الدوله مدعی کار خود را از پیش نخواهد برد و ناچار

بوسیله دیگر امر راجع بخود انجام داد و بکرمان رفت پس از دو سال بهین
افرا سیاجان بجهت شب عید نوروز حامل پیشکش کرمان و عرضیه
شجاع السلطنه بود بنا بر احترام و بزرگی امین الدوله حکمیه بیا بهمان ایستاد
سفر بخدمت او آمد تا چشم امین الدوله با او افتاد متعجب شد و گفت
یا حکمیه و شلو ار آمده که بطور قهر از من ترخصی حاصل کنی هنوز موقع عرض
بدستم نیامده اهل مجلس گفتند این فرمایش راجع به طلب دو سال
پیش است که بتوسط دیگری انجام یافت و حکومت کرمان برای شجاع
السلطنه باقی ماند حالا افرا سیاجان پیشکش نوروزی آورده است
در امتداد ده سال که امین الدوله مجاور نجف اشرف بود در موقع
عزیمت حجاج سر خود را نتراشید و کرایه مال داد و جمال دید و نداد
سفر حج نمود و مبلغ کلی بهمه ساله از بابت کرایه بسیار بانان رسید
و تدارکات خسارت بیفایده شد و عاقبت بسفر که نرفته بدار
بقاشتافت ولی با این حالت ثانی و احوال تدبیر عمده و کیاست
او مقبول و تسلیم غالب اهل عصر خود بود از اسمعیل خان نوه حاجی
ابراهیم خان عماد الدوله صدر عظم شنیدم که در اول دولت شاهنشاهی
جنت جایگاه محمد شاه غازی انار الله بر مانه میرزا ابوالقاسم
قایم مقام مرا نزد امین الدوله باصفهان فرستاد و شرحی در کمال
ادب نوشت مختصر مطلب این بود که دولت قاجاریه برکردن
مال ایران خیلی حق دارند آنچه داریم از ایشان است میباید در
خدمت گذاری این شاهنشاهی جو انجنت دست بدست داده
امرو دولت را فیصل بدیم شما در زمان خاقان مغفور بر همه ریاست

داشتید چرا در خانه حاجی سید محمد باقر مجتهد متحصن شده اید
البته تشریف بیاورید که در دربار معدلت مدار شما بریاست مسلم خواهید
بود در عقیده ام نیست که یار محمد خان ظهیرالدوله براتی و میرزا ابوالقاسم
ذوالریاستین همدانی و شما که عبد الله خان امین الدوله همدانی هستید
و من که میرزا ابوالقاسم فرائی هتم هرگاه با اتفاق و بدون نفاق کمر در
خدمت شاهنشاه جمجاه به بندیم چون لفظ کفر کفر نمیشود میتوانم بگویم
تقدیر الهی از تدبیر ما مختلف نخواهد گرد ازین پیغام و نامه معلوم میشود
مقام عقل و کفایت امین الدوله بجه درجه بوده است در جواب کفایت
بود با خدای خود عهد کرده ام که اگر بعد از خاقان مرحوم زنده بمانم و بخوانم
مصد شغلی از مشاغل دیوانی شوم پیاده بکلمه معظمه مشرف شوم این نذر
شرعی خود را نمیتوانم برهم بزنم اگر حق برادری بجا خواهید آورد و مخصی را
حاصل نمایند تا بروم بعبات عرش سمات مجاورت اختیار کنم بمنظور
هم شد و بنده خود وفا نمود آنچه شنیده ام قایم مقام تدبیرات و زاری
بمان و کت قلم و ناوکت زبان و بیان خود از پیش میرد و بر آوردن
و پست کردن هر یک از همقد تمای غلیش اقدام مینماید آنچه مقصود
داشت بجای آورد چنانچه آصف الدوله را با آن استخوان و بستی
بسلطنت در ابتدای کار وزارت بدو سه فقره گفتگو در خدمت شاهنشاه
مرحوم مردود نمود از جمله وقت فرستادن سپاه بدفع سرکشی فرما فرما و
شجاع السلطنه بود که قایم مقام نزد آصف الدوله رفقه تمهید مقدمات
نمود که قوام مملکت امروز بوجود تو و رفع این فتنه فارسی منحصر بعزیمت تو
میباشد فرمایش شاهنشاه نیست که شرایط و لوازم این نهضت را بطور

اندیشه شماست بگوئید تا بمحض ایقنی فرهم شود آصف الدوله خود شما
بسیار نموده بخیل خارج سفر و مالیات فارس را به تیول ابدی برای خود
و چندین حکومتها و مناصب عمده برای اولاد و کسان خود خواست و در هر
خوابش که اظهار میکرد قایم مقام میگفت دولت بیش ازینما تصور مطابقت
شمار اینماید و در انجام آن حاضر بود بهین طور رشته مستدعیات آصف الدوله
طولانی و صفحه بزرگی در خلاصه آن تحریر شده متوسط قایم مقام بجنوب شاهنشاه
جنت جایگاه فرستاد قایم مقام عنوانی که در خاک پای ملوکانه گردان بود
که خداوند تعالی بهیچکس از سلاطین و اکابر و دیگران چنین خالوی نمک
و خدمت گذاری نداده است امروز تاج و تخت و تکیه و شاهی را
بقبله عالم واکدار کرد و خود را پیش نمود ازین سه چیز گذشته هر چه در نظر
و خاطرش آمد در خواست کرد تا مقصم فارس شود و فرست مطالب را
از نظر انور شاهانه بگذرانید شاهنشاه مرحوم متعیر شده از خیال فرستادن
او بفارس صرف نظر نموده محض آنکه مداخله در امور درباری نکند او را
بحکومت خراسان فرستادند پس از آنکه کوکبه سلطنت محمد شاه جمجاه
از گردنه قافلان کوه مانند سیل سیال سرازیر شد و تدبیرات رکن الدوله
با تقدیر ربانی مطابق نیامده شهر یار تاجدار موافق و صیت جد بزرگوار
خود بدون هیچ غائله بجنه و قزوین و از آن پس تنگنا ه موروث نزدیک
شد و شعر شاطی خان بر سر زبانها افتاد با وجود ملک آراطل السلطان شاهنشاه
لیک او هم مردمیدان محمد شاه نیست قایم مقام بجالوی شهر یار محمد باقر
خان بیکلر بکی شرجی نوشت که مبادا اطل السلطان فرار اختیار نماید
ظاهر اباست بناده پادشاه شده مماشات کن باطن قبله عالم او را

بشخص شما سپرده است بیکلریکی کامل در جواب بهین یک بیت گفتا کرد
 شاه بیدار بخت را همیشه | مانگهسان اندر و کلیم
 وقتی که بیکلریکی داشت موقع اجرای مقصود هست و علیشا اندک
 یاسی حاصل کرده میخواست محمد باقر خان میباجی قرار بدهد که مملکت
 اذربایجان از ان ولیعهد یعنی شاهنشاه مرحوم باشد و ابد اذکری از باب
 سلطنت نموده ماجرایی گذشته را منضمی مامضی کوید در بین صحبت
 قاجاریه دولو اولاد جانشینان و مهد یقینان و سایر نزدیکان بیکلریکی
 ظل السلطان را بکلاه فرنگی برده جمعی از مستحقین بدوران حلقه زدند
 این خبر بخرمخانه خاقان مغفور رسیده پردکیان حرم سلطنت از انلی
 و ادنی بی پرده بیباغ دولتی در آمده از فرار مذکور فریاد و فغان آنها
 تا سزیه میدان میرفته است حکما و حتما ظل السلطان را از کلاه فرنگی
 بعمارت فخرالدوله که مسافتی فیابین نبود بردند و بهر یک از خادمان
 حرم که در بیرون حرمخانه منزل داشتند با تمام بنات سلطنت چون
 دختران بخش به پیرامن جدی بدور علیشاه احاطه کردند زبان حال
 و مقالشان اینکه تا تمام مانگشته نشویم ظل السلطان را از دست نمیدیم
 بادشاهه جمجاه بنکارستان نزول اجلال فرموده تا دوروز ابد اوستان
 ظل السلطان را بر زبان نیاوردند تا محذرات سر اوق سلطنت اند
 آسوده خیال شدند پس از ان اصف الدوله بجانه فخرالدوله رفت
 و اظهار مکارم ملوکانه را بیان نموده حضار ظل السلطان را ابلاغ کرد
 که حضرت شاهنشاه میل ببلاقات عم گرام خود فرموده اند پردکیان حرم
 سلطنتی گفتند جواب عرض کنید که شاهنشاه اجازه فرمایند که چند نفر

از ما همراه ظل السلطان بیاییم و راتنها خواهم گذارد شهر یار تا حدار
 حسب الاستدعای آنها خازن الدوله و سنبل خانم والدۀ شعاع السلطنه
 با فخرالدوله و ضیاء السلطنه حضار بنکارستان فرمود ساعتی از شب
 گذشته این چند نفر محذرات حرم با ظل السلطان روانه بنکارستان
 شدند شاهزاده محمد ولی میرزا هم که در آن هنگام بعضی توهمات
 در خانه محمد باقر خان بیکلریکی مختص بود خود را داخل این اجماع نمود
 بحضور پادشاهی مشرف شدند و والدۀ شعاع السلطنه که همه حرم را
 در آنوقت بملاحظه احترامی که حاصل کرده بود او را خانم میگفتند
 روایت میکرد و قتیکی بیباغ بنکارستان رسیدیم حاجی علی صغیر خوجه
 و حاجی میرزا علی رضا و آغا بهرام بر حسب امر شهر یار انتظار مارا داشتند
 و ما را با کمال احترام بتالار بزرگ صف سلام بنکارستان بردند شاهنشاه
 تاجدار در عمارت وسط باغ بود قدری گذشت اصف الدوله آمد
 و بظل السلطان و شاهزاده محمد ولی میرزا صحبت کرد و رفت بعد
 از لحظه در خدمت شاهنشاه وارد اطاق شدند من بنا بر عالم مادر و
 فرزندی دست بگردن شصت یار انداخته بوسیدم و بی اختیار بگریه
 افتادم سایرین هم بهین قسم رفتار نمودند و شاهنشاه را گریه
 گرفت بعد که بنای شستن شد یا دشاه با احترام تعارف بجمعی
 خود کرد که مقدم بنشیند فورامن و سایر همراهان دستهای مبارک
 شاهنشاه را گرفته مقدم نشانیدیم و همه متفق الکلمه عرض کردیم مسند
 سلطنت ایران را اقا محمد شاه شهید شما و اگذارده چنانچه مکرر از
 از خاقان مغفور بعضی فقرات در این باب شنیده ایم احدیرایاری

آن نیست که بر شما تقدم جوید ظل سلطان با نهایت ادب صریحی هم
قرار گذارد و نشست محمد ولی میرزا نشست بلکه ایستاده شروع بدعا
و ثنا نمود شاهنشاه اصرار فرمود تا او نیز نشست آصف الدوله هم روبروی
پادشاه که محل نشین و زرا میباشد نشست با نظور تا اینکه میسر استیمیت
عرض کردیم شاهنشاه تعزیت را اظهار لطف فرمود و مجلس خواش شده
نه ما نمیتوانستیم اظهار برائت ذمه ظل سلطان و گذشت و غماض
ملوکانه را از رویان بیاوریم نه پادشاه جبهه فرمایش میفرمود بالاخره
ضیاء السلطنه عرض کرد شکرانه بازوی توانا آزادی صید ناتوانست
امیدواریم عفو و رحمت قبله عالم از تقصیر برادرم ظل سلطان بزرگوار
بیش و پیش داشته باشد مخر الدوله عرض کرد هند داریم دهین مجلس قبله
عالم قرآنی مقرر نمایند و ما ظل سلطان را مطمئن داریم بجان خودش
وزرا خازن الدوله یک جلد قرآن کوچک از بغل بیرون آورده روبرو
شاهنشاه گذاشت حضرت شانانه فرآز ابر داشت که نشودند و فرمودند
این قرآن از خطوط بسیار خوب آقا ابراهیم است و معلوم میشود از جمله
قرآنهای بسیار ممتاز خوانه میباشد ما شنیدیم که بجز انهای نقدی است
و رازی شد و بجز انهای دیگر تصرفی نشد خازن الدوله ازین فرمایش
اندکی متوش گشت و عرض کرد بسیار خوانه ما هم دست زده شده ولی
هر کس آمده و هر چه برده و هر کس داده شده با سم و رسم قلم بقیام میدهم
سیکویم و می آیمش از عهده بیرون شاهنشاه با نهایت شرم حضور محترم
تغییر داده فرمودند تاج الدوله این چه مهریست که بعد از فوت
خاقان مرحوم چستیار کرده و این محرابکا غنم زده بود (خاک غنم

ریخت فلک بر سر تاج) از بابت افسردگی خودش حق دارد اما من بخوبیم
این محرابکا غنم بزند شما باصفهان بتاج الدوله بنویسید برای همه شما
وفات مرحوم خاقان با وجود حیات من باید ابد مؤثر نباشد آنوقت
زن با احترام پادشاه بودید حالا جده محترمه پادشاه هستید با غایب
فرمودند برو قایم مقام را بگو باید قایم مقام بیای اری آمد از پشت بخبره آغا
برام عرض کرد قایم مقام حاضر است فرمودند قایم مقام بیایا بیایم
اطاق قایم مقام عرض کرد وقتی در رکاب خاقان مرحوم بسفر سلطانیته
روانه بودم در بین راه بقدر نیم فرسنگ از جاده دور بودم دیدم خواجه
سرایان و غلامان محرم تاخت آوردند فریاد و رشوید کور رشوید بلند شد
چاکر با آنکه کور بودم رو بفرار نهادم و پرسیدم چه هنگامه است گفتند
حرم محترم سلطنت می آید و باید بیج چستی بلباس و چادر آنها بر خیزد
نمیدانم چه شد که باین زودی امثال ما چاکران دولت حق احترام
خاواده سلطنت را میخوانیم بشدتی برداریم که در یک اطاق با چند
نفر بانوان صرخانه و بنات محترمت خاقان مغفور را زانو برانو بنشینم و در
حیرتم که اعلیحضرت شهرباری چگونه کفر اینطور سلوک و رفتار جسورانه ما را
بد مرد جنبی فرامانی از کجا بهیچ مجلسی وارد شود از خدا خواهیم توفیق
ادب بی ادب محروم ماند از فیض رب درین لطف قایم مقام تمام
نکات و تعریضات راجع باصف الدوله بود شاهنشاه سکوت
فرمودند ضیاء السلطنه در جواب گفت قایم مقام مقام این سخنان است
شب گذشت و ما زیاده مضجع اوقات مبارک شدیم خداوند
شما و آصف الدوله را بهما محرم نموده جنبی یعنی چه دو همیشه ما در خانه

اصف الله و شما بستند ماد و خواهر زن و ایند و مادر زن شما بستند قدس
بالا بنده و بالای تشویش فلان سلطان از حسب فرمان سلطان زمان رفع جوی
استوده کن قایم مقام گفت چون تحریرات شاهزاده ضیاء السلطنه را
خیلی دیده ام ازین تقریر چنان بینماید که فرمایش کننده ایشان هستند و
باطاق آمده در اول ورود بحضور مبارکت این قسم عرض کرد (رحم من زامن
ماله الرجاء و سلامه البکاء و جنوده النساء) بعد فخر الله و له مطلب سابق را بیان آورده
استدعای خط امان و محضر بقرآن را کرد قایم مقام فراتر گرفت و قلعه را گذاشت و
بحضور مبارکت باین تفصیل عرض کرد که عهد و پیمان قسام مختلفه دارد شنیده ام
پس از آنکه سعادت قلیخان در قلعه صفی آباد یعنی و برادرش قاضی قلیخان
در قلعه بام طاعنی شد عبد الله خان ارجمند با جمعی مامورین و قلع
مزبور ه شدند برادر متوسط محمد قاسم خان امیر دولو از در تضرع پیش
و کفن درآمد و رقم عفو صادر شد روزیکه شاه پدربزرگوار شما و
ولینحمت کل ایرانیان در کنار باروی قلعه بام تفرج میفرمودند محمد نام
بغایری شاه شاه را دید و شناخت فوراً شهنشالی بقصد آن حضرت آمد
کلوه شهنشال از پادشاه که نشست در پیشانی یکی از ملازمان خورد و او را گشت
محمد نام را که در حضور مبارکت آوردند بجای آنکه سزای او را در کنارش نهند
حضرت خاقان فرمودند چون قلم عفو بر جرایم تمام یاغیان کشیدیم و با میر
قاسم خان در اینخصوص قول دادم بخون این غاین نیز تیغ خون ریز آلوده
نمیشود و همچنین شنیدم که حسنان قلی و اسد خان بخت یاری را که محمد
علیمیرزا خط امان داده بود و قتی که در طاق کتر ارجان بجانستان سپرد
دو ساعت قبل آن دو نفر را خواست و گفت بمکان خودتان بروید زیرا

عصیان شما در نظر شاه می باشد و اندیشه آن دارم که پس از من کسی
شفیع شما نتواند بود و من بعد عهده می از دنیا رفته باشم هم اکنون با و طان
خود بروید آنها را شخصی حاصل کرده رفتند ولی بعضی قسمهای بقرانم در کمال
ستی و نقطه مقابل این عهد و می باشد از جمله شاهزاده محمد و لیمیر زامی حاضر
سوکند نمایا و کرد و قسمها بقران خود که عبد الرضا خان یزدی را شاه
بمن بسیار دو در جس من باشد بجان او کاری ندارم مال خودم را از او
خواهم گرفت عبد الرضا خان با و سپرده شد فوراً بخرمخانه خود برد و تمام
اهل حرم او با سا طور و کار و مطبخ و چاق و و مقراض قلعدان و نجی خیاطی بدن
او را بریز ریز کردند تفصیل تر عبد الرضا خان و جبارت او نسبت بشاهزاده
حکمران یزد هر چند بختی بود که شایستگی همین مکافات را داشت اما
خوردن قسم و مخالفت عهد مطلبی جدا گانه است و چون داستان
عبد الرضا خان و کشته شدن او معروفست محتاج بشرح نیست تقریر
دیگر قایم مقام در حکایت بد عهدی فقره سوکند عباسقلی میرزای جوان
بود با خانلرخان پیر که او هم بعد خود و فاکر دبا آنکه بکشتن آن مرد محترم
فاصل بیچ لزومی نداشت تفصیل آن نیست
پس از آنکه ابراهیم خان ظهیر الله مرحوم شد و عباسقلی میرزای پسرش که
دختر زاده حضرت خاقان بود بکجاست کرمان رسید غرور جوانی و اغوی
پشکار او قاسم خان و مغانی مشار الیه راهبوامی سلطنت اذ هنت و شگری
جمع نموده ترانه خود سری نوخت خاقان مرحوم خانلرخان زنده را بکشت
و نصیحت او فرستاد پسند پدرا نه پیر دنیا دیده را آن جوان کم تجربه نپذیرفت
و خانلرخان مکر و رنجیده شد بالاخره عباسقلیخان با مصحف قسم یاد کرد و

و بخانلرخان گفت تو بطهران رفته از جد تا جد ارمن اطمینان حاصل کن و بنویس من بدون عذر و تاخیر بآستان مبارک مشرف میشوم بهیچ عذر و میثاق عجا سقلی میرزا خانلرخان خاطر جمع شده از کرمان برگشت عسقلی میرزا چهل نفر غلام کهنام با ارباب حصین نام نوکر خود مامور کرد تا خانلرخان در بین راه بقتل رسانند بعد ازین مقدمه شجاع السلطنه مامور کرمان شده محمد قاسمخان دامغانی را دستگیر و بدار الخلافه فرستاده او را زهر دو چشم محروم کردند و مجازات از کردار ناخوار خود یافت عجا سقلی میرزا جای قرار ندید باز نذران فرار نمود چون پدرش ابراهیم خان برادر اخی ملک و خود عجا سقلی میرزا داماد او بود شاهزاده ملک آراشفاعت او را در پیشگاه حضرت کرد و جبرایم او باب عفو حضرت شایانه شسته شد

نگارنده گوید خانلرخان مرزور از زندیه و مادرش عتمه شاه شهید بودند سلطنت آنحضرت در کرمان حبس نظر و سپرده بابر ابراهیمخان ظهیرالدوله بود بجهت آنکه عتمه خاقان شهید بعد از کریمخان زوجه علیراد خان شد شاه شهید از عتمه خود بهم رنجیده خاطر بودند ولی ظهیرالدوله با خانلرخان در کمال احترام رفتار میکرد و خاقان مغفور باطناً در آنزمان با عتمه زاده خود در سال و رسایل و مهربانی مهربانی داشت پس از جلوس سلطنت او را از کرمان احضار فرمودند منصبش غلام پیشخدمتی بود اما در آن اوقات شغل غلام پیشخدمتی خیلی معتبر بود چنانچه جمعی کثیر از امراء و بزرگان ایران مثل دوسر دارایروان و دوسر دار دامغان و غیر آنها بمنصب غلام پیشخدمتی افتخار داشتند شخص خانلرخان در خدمت خاقان مرحوم محبوبیت داشت و احترامش نزدیک بدرجه امیر قاسمخان و ابراهیمخان

بود در اندرون و بیرون و فرو شکار بیشتر اوقات عمر او در حضور مبارک مصروف میشد شکارچی و سب تاز و تیرانداز میشد بلکه در جمیع حالات ماهر و در مدت توقیف کرمان بجهت ایل علوم مشغول بود شعر خوب میگفت و خط خوش مینوشت این رباعی را در اول جلوس خاقان مرحوم گفته

و بعرض رسانیده است رباعی	دیدم که گرفتیم حبس از ایلم
از قطع زمین زباختر تا خاور	بکسبته ز بیم ما دلیران خقتان
بگرفته بیا دما حریفان ساغر	محمد رحیمخان زند بسره خانلرخان

محمد حسن خان حالیه نوه اوست و ملک ایرج داماد و تربیت یافته خانلرخان خاست با جمل از لفظی که قایم مقام کرد در حضور شاهنشاه بمقام دلجویی ظل السلطان برآمده گفت این شاهنشاه مهربان ابد اخیال بدی بجان و مال شما ندارد قسم و قسامه لازم نیست مقصود است دعای شما از خاکپای مبارک چیست ظل السلطان گفت میخواهم در خانه خودم آسوده و محترم باشم و تدارک سفر مکنم که موسم حج میباشد اجازه فرمایند بکه مشرف شوم قایم مقام از جانب اعلی حضرت پادشاهی این مستدعیات را مقبول داشته با اتفاق ظل السلطان و شاهزاده محمد ولی میرزا که او هم در این محاسن آسوده خاطر باشد و مقصودش آن بود که تنخواهی که در زمان قدرت از خزانه باو داده بودند استرداد نشود با آصف الدوله از حضور مبارک ترخص شدند اهل حرم بانها بیت تشکر از مهربانی و التفاتها شایانه بخانههای خود رفتند مرحوم دارا در آنوقت بمنزل قایم مقام بود که ظل السلطان و آصف الدوله و محمد ولی میرزا بجهت رفع خستگی مجلس ساعتی بمنزل قایم مقام آمدند قایم مقام بدارا گفت ظل السلطان

ترخیص زیارت مکه را حاصل کرده دارا بر حسب همان طریقه خود که عرف را
در موقع بی مضایقه میگفت این شعر را خواند ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی
کاین ره که تو میروی تبرکستان است واقعا همانطور شد روز جلوس شایسته
در تخت مرمر بامر همایون و تدبیرات قایم مقام که پادشاه معزول را
سفرای دولتیین روس و انگلیس نیز به بنفید خفتان ترصع خاقان مرخ
که روی ماهوت کلی دوخته شده بود و از ملبوس خاص شاه شهید بود
اکثر اوقات ظل السلطان در سلام زهی با جازه سلطنت او را میپوشیده
حقیقه ترصع که مختص خودش بود بر میگذازد و در آنروز نیز خفتان و حقیقه را
زیب سر و بر کرد و در سلام عام بهمان وتیره که در خدمت پدر بزرگوار
می ایستاد و در حضور برادرزاده تاجدارش ایستاد و پس از چند روز با کمال
احترام روانه زیارت مکه مقرر شد صد نفر غلام و قره قلی یوزباشی حسب
الامر تالیک منزلی بهمان در رکابش بودند از (اق بلاغ) سه فرسنگی
بهمان ظل السلطان را بمرآغه و از آنجا بار دیل بردند تا اینکه بتدبیر دوبر
خود رکن الدوله و اما موردی میرزا و حکم تقدیر از دیل بکافی که امکان
فرار نبود مستخلص شده بخاک روئیده و از آنجا باسلامبول رفته زیارت
مکه و مجاورت عتبات عالیات فایز شدند احترامیکه سلطان محمود
خان پادشاه عثمانی و محمد علی پاشا خدیو مصر در حق این سه نفر شاهزادگان
محترم و در باره شاهزاده الله وردی میرزا که قبل از آنها باسلامبول
رفته بود اگر خواهیم شرح دهیم خیلی سطور خواهد شد این واقعه چون خیلی
محل تعجب بود نوشته میشود و وقتی که خواستند شاهزاده ظل السلطان را
بمرآغه ببرند و معاینه دید که قضیه برعکس مقصود و مقصد کعبه او تبدیل

تبرکستان یافت یک جعبه مقفل را در میان تنور اطافی که منزل داشت
گذاشته بصاحب خانه گفت این امانت بدست تو سپرده باشد
اگر وقتی شنیدی که من در جانی هستم و دست تو بمن می رسد زدن
نمای بعد از پنجال که ظل السلطان بعرکستان آمد آن مرد دهقان متدین
جعبه را بدون غیب و نقص برد و بصاحبش رسانید آلات جواهر
بعضی اسباب نفیسه که میان جعبه بود از قیمت ظل السلطان خارج
شده بود شاهزاده الله وردی میرزا ی ملقب بنواب حکومت شاهرود
و بطام را داشت و ششم بهدستی تراکه و عصیان بجزرت خاقان شد
و باین جهت معزول گردید پس از عزل او شاهنشاه جمجاه اسبابی برای
کشیک شاهزادگان مقیم دار الخلافه فراهم آوردند که شاهزاده نواب
ریاستی بر شاهزادگان اهل کشیک داشته باشد کیمرث میرزا ی
ابو الملوک هم نایب شاهزاده نواب باشد چند نفر از شاهزادگان
منتخب نمودند که شبی بچین بایراق و صلاح برای کشیک وجود مبارک
پدر تاجدار خود در عمارت چشمه که نشین خاقان مرحوم بود حاضر باشند
اطاق و خدمتکاران متعدد و اسباب راحت شب در کشیکخانه
انها موجود بود بعضی از پسران و نای شاهنشاه نیز که در آنوقت جوان و
موقع جانفشانی را درک کرده بودند بدادن پیشکش و توشه پدر
خود در سلک اعمام داخل اهل کشیک شدند مثل سعید میرزا پسر
محمود میرزا و رضاقلی میرزا پسر محمد رضا میرزا و نصر الله میرزا پسر
محمد و لیمیرزا و محمد طاهر میرزا پسر ظل السلطان و غیره مجلس اول که
بهیئت اجتماعیه در حضور مبارک حاضر شدند و شاهزاده

الله وردی میرزا آتشی از سان بیاوونی گذرانید و خاقان مغفور جا و مکان
 و سان ملکرادگان عظام را دیدند بنا بر مناسبت تهنیت عصیانی که
 بآلله وردی میرزا زده شده بود این شعر را با و فرمودند شعری
 و آنم که با من دشمنی جای تو در دل داده ام همان صاحبخانه کشت در خانه منزل داده
 امان الله خان فشار و امیر همدان خان پسرش سفره و خضر بهشت
 در کشیک حاضر میشدند و بمعیت آنها پسرشی خجیر ازواجه سریانان هم
 حاضر کشیک بودند اسامی مشاهیرادگان کشیک که مقیم دربار بودند
 و حکومت و ناموریتی داشتند این است (الله وردی میرزا ملقب بآقا
 کیومرث میرزا ملقب بابو الملوک) (علیرضا میرزا ملقب بحکیم) (کیقبا
 میرزا ملقب بشهریار) (ملک ایرج میرزا ملقب بر رئیس) (محمد مهدی میرزا
 منوچهر میرزا) (حاجی شاه قلی میرزا) (کیخسرو میرزا) (چمر میرزا)
 (بهرام میرزا) (سلیمان میرزا) (شاپور میرزا) (ملک منصور میرزا)
 (سلطان مصطفی میرزا) (سلطان ابراهیم میرزا) (جهان شاه میرزا)
 اما کیومرث میرزای ابو الملوک وقتی با علی عسکر خان سرایدار در کنارشان
 تراهی کرد تغییر خاطر بیاوون در حق او بمرتبه شد که بعد از خوردن چوب
 زیاد که اهدی جرئت شفاعت داشت از شدت تغییر خنجر مرصع را
 از کمر کشیده خواستند بدست مبارک چشمان ابو الملوک را از حقه
 بیرون بیاورند که دارا حضورا فریاد کشید که ای شاه عاقل ای رفیق
 میخوایی تقلید نادار شاه دیوانه را بکنی خاقان مرحوم فوراً از عقیده
 خود منصرف شده خنجر را در نیام گذاردند بعد از چند روزی اهل قلم از
 کیکاوس میرزا شاکلی شدند خاقان مرحوم برای دلجوئی از ابو الملوک

فرمودند قیما را بر مطالبشان را بر سر و در تدارک حکومت قلم باش
 ابو الملوک برای اظهار کمال و کفایت خود چند فرزند از بابت نقد و جنس
 و تفاوت عمل و لایقی با صورت مطالب عارضین بخط خود در آنها
 خوبی نوشت و وقتی که بنظر پادشاه رسانید فرمودند تو میخوایی بهم میرزا
 باشی و بهم حاکم نان اهل قلم را قطع نمیکنم کسی که فرد نویسی کرد بدرد امور
 حکومت بر نمیخورد اهل ولایت از پرتو او نان نمیتوانند خورد و ناموریت
 او بهین بهانه موقوف شد ابو الملوک با نهایت کار دانی و کفایت
 و فضل و فهم در زمان پدر بزرگوار خود بد بخت بود اما در عهد سلطنت
 ابد مدت پادشاه جمیع حکومتها و مناصب بزرگت یافت و کارش
 روز بروز بالا گرفت تا ملک آراشد الله وردی میرزا و کیومرث میرزا
 گذشته از اخوت یک نوع مودت با هم داشتند پس از آنکه وضع
 سلطنت ناقص علیشاه برهم خورد شاهزاده نواب بابو الملوک فرار
 بارزیه الروم رفتند ابو الملوک در همانجا ماند زمانیکه فخرالدوله بک
 رفت از جانب پادشاه عطا بخش جبرم پوش محمد شاه غازی انار الله
 برمانه او را خاطر جمع و راضی بآمدن طهران گرد بقیه احوال الله وردی میرزا
 من بعد نکارشش خواهد یافت چنانکه عرض شاهزاده دارا در موقع
 خاقان مغفور بابو الملوک در خاطر مبارک مؤثر افتاد در بسیاری از
 مواقع نیز مقبول اقتاد مطالب سایر شاهزادگان که حین موقعی در
 سموع شده است از جمله طما سب میرزای مؤید الله و له میکفت
 هنگامیکه با برادر محمد حسین میرزای حشمت الله و له تقاری حاصل کرد
 در سلطانیته زمان ناموریت نشون ببحار به روس خدمت خاقان

مغفور رسیدیم و عریض خود را رسانیدیم حکومت کرمان بجهت تر
شد جبهه پولک دوزی برسم خلعت میرزا غلامشاه پیشینست
آور و گفت فردا صبح باید بجا کپای بهایون مشرف و مخص شود
بر حسب امر رفتار نمودم ولیعهد مرحوم هم چکمه بپا آمدند که مخص
شوند و بالشکری انبوه در مقدمه اردو عزیمت بساحل ارس نمایند
بای مرحوم خاقان را بهوسیدند و عرض کردند سفر جنک خصوص
بادشمن قوی جنک خالی از مخاطره نیست بخواهیم وصیت خود را
بجا کپای مبارک نموده مخص شوم شاهنشاه فرمودند چه وصیت
دارم عرض کرد در این سفر تصدق خاکپای مبارک شوم این معاطه
که بابر ادرم محمد علی میرزای مرحوم میانه طماسب میرزا و محمد حسین
میرزا فرموده و تخم رقابت و مغایرت در دلهای آنها گاشته اید
ما بین محمد میرزا و جهانگیر میرزا انفرمائید خاقان مرحوم فرمودند
طماسب میرزا برو بمنزلت تا بمنزل رسیدم حامل فرمان آمد
و فرمان را پس گرفت و حکومت من سرنگرفت ملتزم رکاب ولیعهد
و سپرده بایشان شدم پس از آنکه الله و ردی میرزا با سلامبول رفت
سلطان محمود خان عثمانی مقدم او را محترم شمرده فرمود من باید
که بدرود عالم را کرده برای تو هیچ فرقی ندارم تمنای خاطر را بکوی و
هر چه مرسوم میجوای خودت تعیین کن تا در آن مضایقت نشود شاید
با کفایت عالی طبع عاقل که صاحب کمالات صوری و معنوی بود
تیر انداز و رشادت داشت و خطب تعلیق را خوب مینوشت و
شعر مطبوع میگفت و تخلص او قیاض بود با آنکه دست و دلش باز

و بسیار لطیف و آراسته بسر میرد و سلیقه کامل داشت در جواب سلطان
عرض کرد برادرانم در اردیل مجبوسند استدعا آنکه این پادشاه بزرگ
از آن شهر یا رستگرتنا کند که نام حبس از آنها مرتفع شده در هر یک از
نقاط ایران اولیای آن دولت مصلحت دانند این مجبوسین را در اردیل را
حکم اقامت دهند تا عیال و اولاد متفرق خود را جمع آوری نموده آسوده باشند
هرگاه باین قسمطمینان حاصل نفرمایند مخص نمایند که در عقبات عالی
توطن جسته من نیز ضمانت نمایم که خطا و خلایق از آنها نسبت بسطنت
ناشی نشود بهمه مارا پدر بزرگوارمان بشاهنشاه ایران محمد شاه سپرد و سلطنت را
حق او قرار داد و ما را جز اطاعت و چاکری مقصودی نیست دیگر آنکه سلسله
سلطنت و اولاد ما را اگر واهمه مستولی شود بجهت جامعه اسلام ناچار فرار
بجاک عثمانی خواهند نمود بهر حد داران عثمانی مقرر شود با آنها مهربانی نمود
عرض آنها را بباب عالی برسانند و تا خبر رد و قبول نرسیده در آن
سرحد محترمانه زیست کرده باشند خودم هیچ تمنائی ندارم زیرا که پادشاه
ایران برادرزاده و بجای پدر ما بر سر سلطنت متمکن است ابد رضی
بکمنای و بی نامی مانخواهد شد هر جا باشیم و هر چه بخواهیم بر ذمه سلطنت
شاهنشاه است که مرحمت بکنند و مرحمت میکنند و مرحمت میکنند از
این تقریرات و استغنائی طبع شاهزاده نواب سلطان محمود خان را
خوش آمد و فرمود همان محترم هستی و مقام فرزندی بمن داری و تفرقه
مطلب شما با کمال محبت پذیرفته است شاهزاده بهم باین وعده
سلطان مستظهر شد ولی شاهزادگانی که استخلاص آنها را میخواست
مقارن همین گفتگوها از اردیل فرار نمودند و سلطان محمود خان و فدا

یافت سلطان عبد المجید خان پسرش سالی پنجهار تومان برای
شاهزاده مقرری و مرسوم تدار داده نواب با نهایت احترام
ببخدا آمده متوطن گردید مثل شاهزاده سلیمان میرزا و اسمعیل میرزا
پسر محمد ولی میرزا بهمان استدعای او صاحب مقرری از دولت
آن عثمان شدند طغیان ثانوی ظل سلطان در کاظمین موجب
گردید که شاهزاده نواب بالباس مبتدل از بخدا بمیان ایل کلهر
آمد تا ایلات آن سرحد را بمظاہرت خوابد و برای برادرش خدمت
گذاری کرده باشد چون اصل عمده پایه و مایه نداشت وضع ظل سلطان
ورکن الدوله و کشیک چی باشی در عربستان برهم خورد و عجبها بعد از بر
منفعت از دور آنها پاشیدند شاهزاده نواب بکاظمین مراجعت کرد از اجازت
دولت علیه ایران ببا بعالی اظهار خواهش دوستانه شد که الله و ردیمیرزا
از آن سرحد بجای دیگر تحویل نماید شاهزاده محترما بشامات رفته در بندر
بیروت اقامت یافت جمعی از برادر و برادر زادگان در آنجا خدمت
او مجتمع شدند اسباب راحت خود را با علی درجه مهیا کرده بودند و مدتی
با کمال بزرگ نشی در بیروت نشین داشت و روزگارش در آنجا

بسر آمد این مطلع از شعار نواب است	ای شه حسن مرا نم زد در خویش خدارا
پادشاهان زد در خویش نراند کدرا	آقای علی آبادی این شعر خود را بشاهزاده
نوشته بخدا فرستاده بوده است	نازکن ناز نوا می غالیه و والیه کز زلف
رونی تبت و آب رخ کشیر بر دی	نواب این دو شعر را در جواب نوشته
شکفت است اگر غالیه و والیه کز زلف	رونی تبت و آب رخ کشیر بر دی
شور تیمور ز خاطر برد و قتل هلاکو	عمه مقبولو اگر غمز چش بکیر بر دی

بعضی بنام
عبد الشاهزاده
نواب

والیه و عمه مقبولو محروم و قند از تیمور و هلاکو مقصود پسرهای فرمانفرما و شجاع السلطنه
بهست اسامی پیران شجاع السلطنه غالباً از نام سلاطین مغول است چنانکه
وصال شیرازی گوید شد ایران دلم از چارترکت جنگ ویران هلاکو خان و
ارغون خان و اکتای و ابا قآن اولاد خاقان مغفور با نهایت کثرت
لیکن نوع طرف مهربانی مخصوص و محبت پدر و فرزندی پادشاه تاجدار
بودند و در میان خودشان هم بیک درجه احترام و جد و جد بزرگی و کوچکی
داشتند که مزیدی بر آن متصور نمیشود اگر هزار بوکت و مکر باطنی بود هر
بیکه که میرسیدند صحبت و محبت و یگانگی و برادر برادر دست نمیدادند
هر یک را در خدمت پدر تاج و خودشان احترامی مخصوص داشتند
و لیعهد جنت مکان در حقیقت پادشاهی مقتدر بود ولی با آن اقتدار
در اجرای کمونات خاطر پدر بزرگوار و اطاعت و انقیاد و احترامات
ظاہری و خوف و خشیت باطنی بر تمام برادران سبقت مینمود بعد از فتح
صفحات خراسان و نظم آن سامان ولایتی که از تحت حکومت مستقل و بیجا
مرحوم خارج ماند ما ز نذران و کیلان و استر با و فارس و اصفهان و قم
و کاشان و عراق و کلپایکان و کرمانشاهان و لرستان و عربستان و طایر
و نهاوند و تو سیرکان بود دیگر ممالک از سمنان و دامغان و شاهرود
و بطام با اقصی بلاد خراسان و قزوین و خنمه تا منتهای آذربایجان
زیر سم توران عسکر ولایت عهد بود عهد الله میرزا و رکن الدوله و
بهاء الدوله و اسمعیل میرزا مشغوف بودند که در جاده دوا یالت بزرگ
برادر بزرگوار خود یعنی آذر بایجان و خراسان و آقشده و مشغول محنته تا
طهران با وجود حکومت ظل سلطان برادر اعیانی و لیعهد مرحوم مال بعید

بود کمران و یزد که از تصرف شاهزاده محمد و لیمیزا و شجاع السلطنه میرزا
بدو برادرزاده و داماد و لیجه سیف الملک میرزا و سیف الدوله میرزا
تفویض شد بعد از مراجعت از سفر خراسان برای تمام برادرزادگان خود
مکرر محدودی از تخمین رقم مهر فرمود و این کار را تا آنوقت نکرده بودند
وقتی سرج نوشن نقل مکان نموده عزیمت خراسان داشت روزی
خاقان مرحوم علیخان امیر آخوند فرمودند که اسب نکار سواری مرا
با تاج قرص و زین و یراق و کوی زر نکار ببر و لیجه رسوا کرده بیای لاله
بیاور که در نزد من صرف نماند زانکه علیخان ابلاغ امر بها فرمود
که در شاهزاده علیخان لقب بطل السلطان و علی نقی میرزای رکن الدوله
و اما موردی میرزا و تمام شاهزادگانیکه مقیم دربار بودند خدمت و لیجه
رضوان محمد حضور داشتند بطل السلطان که همه جهات بر سایر شاهزادگان
حاضر رتبه برتری داشت بنا بر تعلق و تعلق برادری و احترام اسب
سواری خاقان مغفور پیاده بر کباب افتاد آنجا که عقاب پر بریزد
معلوم است از سایر اخوان چه خیزد و بکلی متابعت بطل السلطان نموده
در رکاب روانه شدند و لیجه میرزا و بهمان احترام پادشاهی کتبی
پای مبارک شاهنشاهی رسید و بجا که افتاده غنهای فروتنی را بکار برد
خاقان مغفور احترام بدرانه که در حق سپرد فرمودند ما قوش متصور نبود
ولی ازین فروتنی بطل السلطان کو یا باطن خوششان نیامد شاهزاده محمد
علی میرزای مرحوم متخلص بدولت یا (دولت شاه) کفایت و کار دانی
شخصی خود را بدرجه رسانیده بود که خاقان مغفور هر وقت شاهزاده را
از کار نشانان بطهران حصار میکردند تمام اهل حر محانه میفرمودند چشم

احترامی که در حق من بعل میا و رید محمد علیمیرزا مستحق همان احترام است
بالا خانه مخصوص در عمارت چشمه برای مرحوم شاهزاده سوای بالا خانه
معروف به بالا خانه فخر الدوله که شاهزادگان می نشستند معین بود
پس از وفات دولت شاه تار حلت خاقان مغفور در آن بالا خانه هیچ
باز نشد و وقت شام بر سفره طرف دست راست خاقان مرحوم
که خارج از سه سمت سفره بود و کسی از شاهزادگان درین سمت نشسته
می نشست بعد از شام شاهزاده مغفور خدمت حضرت خاقان فقید
سایر شاهزادگان حصار نمیشدند تا محمد علیمیرزا امر خص میشد آنوقت
مجلس و اسباب صحبت و قمار فراهم می آمد در حقیقت بهمان شعاریکه
میرزا تقی علی آبادی در وفات شاهزاده مرحوم گفته در توصیف

ایشان کافی است و بی بد
همی با مهربانان بی سبب نامهربان
همی غنی بدین را که بی نوش و انس
جهاننا طرفه بیمه و وفادار و جانشین
پس از دوران دولت صبا بگذر بماند
در سن طفولیت با حضرت خاقان

شهید آقا محمد شاه که مردمان شصت ساله از موده غیبتوانستند
تکلم کنند سوآل و جوابی کرده اند که محل حیرت شاه شهید وقتی باد
فرمودند این شمشیر مرصع را اگر بتو بدهم چه میکنی در نهایت جلالت
عرض کردی که شمشیر بدو که بسته نمیشود که درون شمار امیرنم و شمشیر را
بکمر می بندم خاقان شهید بهم برآمدند و در آنروز مادر نوز خان شکست
اقاسی باشی که از نسوان محترمه قاجاریه بود اگر شفاعت نمیکرد و محققا
شاه شهید آن طفل را میکشت ولی حسب الامر ایشان را با محمد ولی میرزا
بشیر از بردند و بحضرت جهانبانی سپردند محمد قلی میرزای ملک ترا

هر وقت شاهزادگان در حضور شاهنشاه نبودند از آن کشیدن قلیان را داشت و وقتی که شاهزادگان مشرف بودند خاقان مرحوم بعد از صرف قلیان بملک آرا میفرمودند بر و بیرون لغی تازه کن دستخطی که بخط امضاء سلطنته برای ملک آرا میفرمودند عنوانش ابوی مقام بود و قلیان این پدر و پسر را هر کس با هم میدید ملک آرا بحسب اقتادگی ضعف بدن مانند پدر بود در سواری بعد از آنکه شاطر قلیان را بشاهنشاه میداد اگر ملک آرا در میان تنیپ بود همان شاطر قلیان شاه را برای ملک آرا می آورد شاهزادگان دیگر این حق را نداشتند در خدمت شاهنشاه با عصا میرفت سایرین را این اجازه حاصل نبود بدون انعقاد مجلس قمار هم ملک آرا از آن جلوس میدادند جای ملک آرا و شاهزاده محمد علی میرزا و فرزند فرما در سفره همان دست راست بود که گفته شد ولیعهد مرحوم هم آنجا نمی نشستند از شاهزاده محمد ولی میرزا شنیدم که میگفتند در سلام شاه شهید ما چند نفر که شاهزاده آن زمان محسوب بودیم باین ترتیب می ایستادیم اول ولیعهد مرحوم بعد از آن ملک آرا و فرزند فرما و شاهزاده محمد علی میرزا و زیر دست او من که محمد ولی میرزا هستم بودم حینقلی خان برادر خاقان مرحوم و ابراهیمخان عموی سلیمان خان عیضا و آله و له و همچنین سایر امراء و بزرگان سلام بهر یک از جانی مخصوص و معین بود که دخلی باین طبقه نداشتند اما احترامات فرزند فرما اینکه در میان تمام اولاد خاقان مغفور فرزند فرما را احمد علیای بزرگ بفرزندی نکاه داشت و وصیت کرد بهمانطور که اسم شاه شهید به پسر عباس میرزا گذارده میشود اسم مرا هم بفرزتر

حسینعلی میرزا بگذاردند ام الخاقان دختر فرزند فرما که گویا قریب نود سال عمر دارد و در کر بلائی متقی مجاور هست بنام آسیه خانم والدۀ ماجده خاقان مغفور نامیده شده و خطاب ام الخاقان یافت دیگر آنکه فرزند فرما در وقت حکومت بهیكل مروراید حایل مینمود و اسب نکاری که گویا ترصع بردمش بود سوار میشد سایرین این اجازه را نداشتند مگر در این اواخر که اقیاز مرزبور بسیف آله دوله حاکم صفهان بهم داده شده که در وقت حکومت این اجازه را داشت اسب نکار سوار میشد و گویا ترصع بردم اسب میرزا تا تمثال مبارک شاهنشاه را سوای مرحوم ولیعهد رضوان همد از طبقه شاهزادگان بهاء آله دوله و از طبقه نوکر سپهدار حاکم عراق حامل این نشان و دارای این افتخار بودند بجز آنها بکسی دیگر التفات نشد شاهزاده محمد علی میرزا از طفولیت حاضر بود و وقتی خاقان مرحوم ملاطفت فرموده یک کلاه درویشی بدست خودشان بر سر دولت شاه گذاشته فرموده بودند این کلاه بر سر تو خیلی خوب میآید در جواب عرض کرده بود بعد درویشی اگر هیچ نباشد شایبی است از طبقات اوسط و او را فرزند فرما شاهزادگان را خاقان مغفور خیلی دوست میداشتند و بمناسبت طفولیت برای آنها لباسهای مروراید و زوکرنا و حقیقها و بازو بندها و خنجرهای ترصع ممتاز و بعضی اسباب تخیل دیگر التفات شده بود که سایرین این وضع را نداشتند و در خدمت پدر بزرگوارشان کتاخ بودند و التفاتها مختلف میدیدند اسامی آنها از فقرار است (فتح الله میرزای شجاع السلطنه) (کیکاوس میرزای بهاء آله دوله) (سلیمان میرزا که در رشادت و حسن

کفتم پسر زاده محمد حسنان قاجارم روز کار بخار با ما نیکنه رفتار نمود
پس نه نفر بیکار و دوست بد غایر داشتند گفتند خداوند آب رفته
شمار بجوی باز آرد و بخت بلند و تاج و تخت نصیب تو باد بجای از آن
صید مار القرف و دو تایی دیگر را بخودم رهنمودند خاقان مغفور باطنا به
بزرگان سلسله عرفا را دت کامل داشت بلکه با جمیع طبقات طوفا
رفتار میفرمود که هر بنده کفنی خدای منت بسلسله علما آن قدر
احترام می نمودند که وقتی اهل طایر و تو سیرکان بعبادت مالوفه و رسم
دیرین از مرحوم شیخ الملوک در مضافان عارض شدند و حاجی سید محمد بقدر
مرحوم واسطه عرض آنها بود خاقان مرحوم بسپه دار فرمودند شیخ الملوک را
که از معتبرین شاهزادگان بود بخدمت سید برده گفت پادشاه چه
شیخه میرزا را معزول فرمود با آنکه ملایر خانه اجداد ما در می آید
از دستش گرفت هر وقت در خدمت شما از کرده پشیمان شد فایده
تبعدهی از رعیت گرفته رهنمود و شما شفاعت کردید حکومت ملایر
با و داده میشود و الا فلا عاقبت بهم همینطور شد و شیخ الملوک را که مرحوم
سید بقال گذاشت و قیل و قال ملایر بیا رفیع شد آنوقت حکومت را
با و مرحمت فرمودند بعد از آنکه شاه خلیل الله پیشوای اسماعیلیه
اهل یزد بقتل رسانیدند حضرت خاقان با علی درجه خوشنواهی و مؤاخذة
قتل سید مزبور را فرمودند و بجهت دلجویی آن سلسله دختر خودشان را
با قاقان پسر شاه خلیل الله داده که آن سلسله دل شکسته و گشته
نشوند بمرحوم میرزا محمد اخباری کمال خلوص را داشتند چنانچه در جنگ
روس میرزای مزبور مشغول ریاضت شده سرایشچند سردار روس را

در روزیکه تعهد کرده بود بدو رکاهه شصت بار آوردند که بدست ابراهیم خان بادکوبه گشته شده بود پس از آنکه شیخ احمد مرحوم در سن بیست سالگی اجازه اجتهاد و تصدیق فقاہت از مرحوم سید بحر العلوم گرفت بعزم زیارت مشهد از بصره بیزد آمدند خاقان مغفور میرزا محمد ندیم را که یکی از رجال آستان و مردی دانشمند و محترم بود نزد شیخ فرستاده نامه در کمال احترام نوشتند این بیت از خود مرحوم خاقان است که بشیخ نوشته شده محرمی خواهم که پیغمبی برد نزد جانان نام کنما می برد ایشان را بدار الخلافه دعوت فرمودند با کمال عزت باتفاق میرزا علی رضای مجتهد معروف یزد بطهران وارد شدند و قدرشان محترم شمرده شد حضرت خاقان بشیخ مرحوم اظهار احترام نمودند که شما باید در دار الخلافه مقیم باشید هر نقطه که مایل باشید محل توقف شما معین شود شیخ متعذر شد که با لحاظ التفات پادشاه مردم مراد در شفاعت و توسط کارهای خود مجبور میکنند و آن تو خطا موجب نقصان اعتبار در حضرت سلطان خواهد شد بالجمله قبول این معنی را ننموده بمشهد اقدس مشرف شدند و پس از مراجعت شاهزاده محمد علی میرزا شیخ را بکربان ایشان برده در مدت توقف در آنجا نهایت تمجید و راز ایشان بعمل آوردند در طغیان آخر مرحوم حسینقلیان برادر خاقان مغفور که بالشرک انبوه از بر و جبر آمد و خاقان خلد مکان با جمعیت کثیر از طهران غریمت فرمود و خبر مرحومه ممد علیا و والدۀ خاقان رسید از سیلوانا با معدودی بطور چایاری بجد و دکاشان که رزمگاه دوسپاه بود رسید هر دو پسر و پادراوردند و آتش حرب فرو نشاند و پسر نارا

باتفاق بقم آورده بدستباری مرحوم میرزا ابوالقاسم قمی شفاعت ممد علیا
در حق حسینقلیان مقبول افتاد شبی ممد علیای مرحومه میرزا قمی را
بقعه مبارکه حضرت معصومه علیها سلام خواسته هر دو پسر را نیز
حاضر فرموده بمیرزای مرحوم گفتند درین روضه مقدسه دعائی میکنم
و توقع دارم شما آئین بگوئید خداوند رحیمی بابل ایران لغزشه باید و بکن
از ماسته نفرزود تر ازین نشاء برویم تا مردم آسوده شوند و این شکر
کشی بامرتفع شود تا من زنده ام فحتملی شاه نمیتواند برادرش را مجازا
دیده برادرش هم دست از تنگنامه و سودای سلطنت برنهدارد
بیچاره مردم گرفتار کار این دو فرزند من مانده اند بعد باتفاق بطهران
آمدند حسینقلیان مغضوب نظر شده در دژ آشوب (در شیب)
شمران منزل گرفت بطور احترام قراول و مستحق داشت آن دعا
تحت قبه حضرت معصومه علیها سلام زود با سبجابت رسید و ممد
علیا رحلت نمود و خاقان مغفور برادر خود را از دیده نابینا نمود و
بعد از کور شدن مهربانی زیاد از حضرت خاقان نسبت باو میشد چنانچه
مرحوم حسینقلیان بعد از کوری بدو سال بیشتر امتداد نیافت محمد
صادق خان بیکدلی که در آنزمان مناد مست و مصاحب او را داشت
بسیار با کمال و خوشخط و صاحب طبع موزون بود و معروفست که در
این دو سال ابدی سخن راجع بچشم و بینائی نگفت که مبادا حسینقلیان
از شنیدن آن متاثر شود و دولتت شود در آخر عمر اجازه زیارت مشهد
خواست و پس از مراجعت بر حمت الهی رفت مشهور است که پس از
اصلاح و عفو تقصیر او نوشتجاتی که دیگران بحین قلیخان نوشته بودند

برای برائت دهنده خود بمهد علیا داد که سجاقان مرحوم بدید و بگویند
اولیای دولت و بزرگان طایفه قاجار را باین حرکت واداشتند
ممد علیا خاقان مرحوم را خواستند و منقلی پر آتش گذارده بپیر تاجیک
خود فرمودند برادرست چندان مقصر نبود این راهبانی از امر و اعظم
ایران شد اما سخن اہم گذشت این نوشتجات را بچوانی که جمعی از تودو
از جمعی بدکمان شویید و تمام آن مراسلات را بروی پادشاه بآتش
سوزانید مقصود از ایراد این حکایت احترام میرزای قمی بود که ممد علیا
با آن جلال او را در شفاعت حسینقلیان باخودش هدست و هدستان
نمود بطبقه حکما خیل اظهار ارادت میفرمود مرحوم ملا علی نوری و مثال
او در نهایت احترام بودند با اینکه در میان این طبقات منافرت بود
ابدأ دخلی بعالم سلطنت نداشت و برای رؤسای هر سلسله احترام
بسیار ملحوظ میشد بلکه در مجلس اگر گفتگوی علمی میان می آمد حضرت خاقان
با هر یک از آنها در مسکات خودشان طوری سؤال و جواب میفرمود
که گویا سالها در آن فن تحصیل فرموده بودند ولی این طالع از تحصیل و درس
نمود بلکه از بسیاری معاشرت و صحبت با اهل فضل و استقامت مقامات
و مقامات آنها از ادبای انجمن حضورشان مانده ضبط خاطر مبارک شده
بود این اشخاص غالباً در خدمت خاقان مرحوم صحبت تواریخ و اشعار
و سایر علوم را میداشتند و هر یک علی قدر مراتبم احترامی داشتند
(فخرالدوله حاجی محمد حسینخان قاجار مرزودی) (معمدالدوله میرزا عابد
الوهاب اصفهانی متخلص بنشاط) (محمد صادق خان دہلی) (محمد
خان دہلی) (فاضل خان کروی) (ملک الشعر افغلیخان متخلص صبا)

(اقا میرزا محمد ندیم) (حاجی علی محمد متخلص به قرقی) (میرزا صادق وقایح
نکار) (میرزا جعفر حکیم آملی) (آخوند ملا علی محمد کاشانی) (آخوند ملا عباس
عرب) این سه نفر علاوه بر مصاحبت و منادست طرف مزاح و جوخی
هم واقع میشدند چنانچه وقتی ملا علی محمد کاشی در حضور مبارک مثل طهارت
میگفت عرض کرد محفل تطهیر را بقدری باید شست که صدای چینی بدهد
خاقان مرحوم فرمودند من بقدری می شویم که صدای کاشی میدهد
در زمان شاه شهید حضرت خاقان بمنصب ولایت و لقب جهانبا
مفخر و در شیراز حکومت داشتند روزی از بازار کفش کران عبور فرموده
جوان خوش سیمانی را دیده قلب مبارک بصورت او میل کرده بودند
در دستگاه خلوت حکومت باشد چون کمال و اهمه را از شاه شهید
داشتند که مبادا کسان پسر نوکری او تن در دهند و شکایتی بعرض پادشاه
برسانند حصول مقصود را بقصد اشکال دیده شبی با ملا عباس عرب
وصف شمایل بچه کفش دوز و میل خاطر خودشان و واهمه از آوردن او
بلباس نوکری شرح میدادند آتش اندر پنبه کی نهان شود بالاخره
فرمودند اگر تدبیری میشد من طرف محبت را بقدر ساعتی از نزدیکت
میدیدم و صحبتی میکردم منتهای آمال بود ملا عباس عرض کرد اگر این
خدمت را بطوری که احدی نداند مقصود چه و میل باطنی جهانبا فی
حیث صورت بدیم چه التفات خواهد شد فرمودند صد تومان نقد
و یک طاقه شال میدهم ملا عباس رفت و پسر را دید و شناخت و پای
خود را برای اندازه نشان داد که یک جفت کفش برای او بدوزد
پس از چند روز رفته کفش را گرفت و پوشید و یک هفته آن کفش را استعمال

نموده پس از هفته بدر دکان آمده کفش را بتغییر پیش آن طفل انداخت
و گفت این کفش اندازه پای من نیست پول مرا پس بده جوان نظر نکرد
که اندازه نبود و زاقول میبایست پوشی حالا که نمدار شده کفش را میدی
و سطلابنه پول میکنی دون مروت است آخوند سیلی بروی طفل زد و از
دکانش بریز آورد کفشان از دحام نموده طفل را برداشتند و بدار
الحکومه آمدند فریاد کنان که هر چه حرکتی از دستگاه حکومت عادلات
جهانبانی و مثل آقا محمد شاه پادشاهی خیلی بعید است تا بعرض مانرسید
و ملا عباس را کیفری بزرگ میدادست نمیشویم و عرض حال بدربار
معدلت میدار خواهد شد نامور حکومت برای حضار ملا عباس رفت
ملا عباس بجهت آنکه خدمت مرجعه خود را کمالا صورت داده باشد دو
سه ساعت از آمدن نفره زد که جهانبا فی عارض را بدقت تماشا
کرده باشد جهانبا فی هم پسر را در پای تالار نکا بداشت مشغول نظر بودند
دیده را فایده است که دلبر بیند و بیند نبود فایده بینانی را
درین بین ملا عباس نفره زنان آمد که صنف کفش دوز سر پای مرا شکسته اند
و بیاید حکومت آنها را تا ویب نماید و از حکومت عمل از اجماع شد که بیند
حکومت با کمال تقریبا که ملا عباس دارد چه حکم خواهد فرمود بقدر دوستی
جهانبانی مشغول استنطاق و ضمنا مشغول نظر بازی شدند بعد فرمودند
چوب بیا و دید چوب آوردند نفراتشان غضب امر شد ملا عباس را بچوب
ببندند ملا عباس از بابت اطمینانی که داشت تبسم میکرد و این حکم را شوخی میبرد
حضرت جهانبا فی ابد بروی او نگاه نمیزمودند که دیده از دیدار جانان بر
گرفتگی مشکل است ملا عباس بچوب بسته شد جهانبا فی فرمودند بچه جرئت

همچو حیای رابر رعیت پادشاه کرده میباید بسای خود برسی ملا عباس
 بعد از خوب خوردن زیاد از زیر فلک فریاد کردند پول میخواستند شال اگر
 جهان بینی چیزی هم دستی میخواهد بنده کی میکنم او را را کردند و فرمودند
 این جوان کفش دوز بسیار طفل محو بی هست با شما جی حکومت باشد
 حاجی علی محمد قرقی تخلص از نجای خوانا راست در جوانی بسیار خوش سیما
 بوده شعر فروش میگفته شخص ادیب صاحب جمال و کمال شمرده میشد و ظل
 چند نفر پیشخدمت خاص بود این شعر از دست حسن کردادی و کریم
 چه بود ریش چون دادی ز حد بلشیم چه بود به عبد الله خان امین الدوله
 اخلاصی نداشت بعضی اشعار در حق او گفته از جمله اینست ای امین شه
 امان از دست تو نیست یکدل شادمان از دست تو از فلان شد دین
 پیغمبر تباہ حالیا کو نیزمان از دست تو بضمیمه اهل خلوت بودن لیل
 عضد الدوله شد چون منتهای محرمیت را خدمت خاقان مرحوم داشت چند
 نفر پیشخدمتی که جواهر پوشش بودند با مرشع یاری حاجی الله از آنها توجه میکرد
 اول این طبقه محمود خان شیرازی بود که گذشته از حسن صوری و طنازی
 محتشات معنوی داشت جوان با جمال و کمال بود شعر بسیار خوب میگفت
 در عین جوانی و تقریب متهم باین شد که قصد جان پادشاه را داشته میل به
 چشمش کشیدند در کوری اشعار خوب میگفت از جمله اشعار او اینست
 تماشای گل خوش برغان گلشن که بستند ما را نظر از تماشا
 ایضا بحکم لا دفاع للسلوک گفته ای خسرو خوبان جفا کردی عفاکت الله
 بعد خود وفا کردی این دو شعر خاقان مرحوم در حق اوست ناز از
 بست و لنوا خوشتر و زخسته دلان نیاز خوشتر خوش بود اگر ای

محمود محمود من از ایاز خوشتر بعد از محمود خان میرزا غلامشاه نوه میرزا
 که منتهای صباحت و ملاححت را با انضمام نجابت و سیادت و دشت لاسا
 حاضرترین بجوهر میپوشید کمر بند ما و منتهای شال مروارید دوز که با صطلاح
 این زمان سلامه داشت می بست بدامادی شاهنشاه افتخار یافت
 بعد فتح خان عتقاری که از نجای کا شان و شاه رخ خان که از اهل رستم آباد
 شمرانست رخت جوهر میپوشیدند که زن از صحنه با اثاث و تجل زیبا
 باین هر دو مرحمت شد زن فتح خان خاله شاهزاده عیال حاجی میرزا
 موسی خان و زن شاه رخ خان خاله کامران میرزا بود فتح خان را خاقان
 مرحوم در سفر خراسان بولیعهد مغفور سپرد و نجابت ذاتی و کار دانی
 او را بلقب امین الدوله و مسند وزارت رسانید دیگر از جواهر پوشان
 ابراهیمخان کرجی و جهانگیر خان کرجی بودند که ابراهیمخان سپرده بفرمان
 و جهانگیر خان سپرده بتاج الدوله بود برای هر دو و شاهزاده خانم از
 اندرون نامزد فرمودند ولی روز کار فرصت این وصلت را نداد و سلام
 عام جهانگیر خان و ابراهیمخان دو شمشیر مرصع بگردن حمایل میکردند و
 اطاق می ایستادند سپرد و بوس مرصع هم می سپردا بود که بر میداشت و
 سرانپیر (میاندری) اطاق جای او بود و دیگر بجز دو شمشیر که بگردن این
 دو نفر و سپرد و بوس که در دست سپردا بود کسی شمشیر بگردن نمی داشت
 و بوس را هم احدی بدست نمیگرفت در زمان شاهنشاه جنت مکان
 سپرد و بوس در دست خانبا با خان سردار داده شد و تا آخر دولت
 شاهنشاه مبرور همین قسم مقرر بود فقره حمایل انداختن شمشیرهای متحد دو
 و مفصل نظامات جدید در این دولت جاوید آیت مرسوم شد در سفر

در سفر صفهان وقتی خاقان مغفور بقم رسیده مقبره که برای خود ساخته بودند دیدند و ترستی که از عتبات عالیات خواسته بودند در قبر خودشان گذاردند و بجای علیحده حضور آورده بودند قرقی اگر تو بعد از من زنده باشی خدمت مقبره مرا باید بجای آن بود که پس از آوردن جنازه شهریار بقم چون این وصیت و فرمایش را ملتزمین رکاب وقت غریت با صفهان شنیده بودند بعد از دفن جسد شهریار و خواندن این شعر آقای علی آبادی بسی ناسزا و اوداد لکشت است جهانی که فحش شسته کش است حاجی علیحده را بر سر مقبره گذاردند چند سال حاجی لاله و بعد میرزا محمد برادر او که در فضل و فهم هم برادر کوچک قرقی بود مشغول خدمت تولیت مضجع خاقان مغفور بودند گویند حاجی لاله در زمان جوانی ایام شکار و شهبانیز برای خاقان خلد مکان تایید میخواند و از پست را بطوری میخواند که صدایش از اطاعتی با طاق دیگر نمیرفت و معذات تمام نکات و مقامات و الحان را بکار میرد و در علم موسیقی مهارتش با علی درجه بود ولی جز او قافی که خیلی خلوت بود این هنر خود را در خدمت خاقان جلوه نمیداد و گویا کمتر کسی میدانت که حاجی علیحده بجلوه سایر کمالات و دارای این فن شریف نیز هست خاقان مغفور با کمال اقتدار و سلطنت و اجلال فقراتی چند از حسن اخلاق و تحمل و حلمشان شنیده شده پسندیدند که هر کس را با کمال میل قبول میفرمودند چند حکایت ازین باب ایراد خواهیم نمود

وقتی در شکارگاه برای سراغ کبک از ملتزمین رکاب دور مانده بودند یک نفر شکارچی بازند را میهنم به شکار رفته بود در میان کوهی شاهنشاه را دید و شناخت با کمال تعجب رو برو شده عرض کرد ای خانه خراب بیچاره

هنوز از خستگی و قصه عمویت آقا محمد شاه بیرون نرفته ایم چرا تنهایی کوه و دشت برای شکار کبک میکردی و نمیدانی که قضا و قدر کسی را خبر نمیکند اگر دشمنی در این بیابان برسد چه خواهی کرد برو بسواران و تیپ خودت برس و بجان و مال ما رحمت آور خاقان مرحوم بهمان زبان بازند را بصدای اظهار مهریانی نموده فرمودند راست میگوئی و فوراً عنان مرکب را بسمت ازین رکاب برگردانیده بودند و در سفر بازند را از پهلوی شخصی قاطرچی عبور فرموده بودند که قاطرش بکل مانده بود و باران شدید می می آمد هر چه میخواست مال خود را از کل بیرون بیاورد کارشکل بود از شدت اوقات تلخی فحش بیاد شاه میداد که این چه سفر شاهنشاه آنچه گفته بود شنیدند و یکی از ملتزمین فرمودند امداد بکن تا مال و بار از میان کل و پرتگاه مستخلص شود ملتزمین آن قاطرچی را خلاصی داده مال و بارش بمنزل رسید در منزل هم اسم و رسم حسب قاطر را معلوم فرمود و مبلغی انعام التفات کرده فرمودند در سفر بنیاید اوقات شخص تلخ شود چه انقدر دست و پایت را کم کرده بودی و یا ده میگفتی دیگر از آنچه قوش طرلان بسیار ممتازی که بانز را باز و شایین برابر بود و تو لکها کرده و در شکار همیشه در دست مبارک شهریار بود وقتی او را بصید کبک را کردند و فوراً قرا قوش قوش را زود شاه از سب فرود آمد فرمودند تا قائل قوش مرا بنیاورند ازین سرزمین برنج اهنم خواست ملتزمین کجا بجهت دست آوردن قرا قوش متفرق شدند اندکی نگذشت که حینان ساری اصلان قرا قوش را زد و بحضور آورد حضرت خاقان بکفاره این صرف که قرا قوش را حتماً میخواستیم سه هزار تومان بتوسط علما بذل فقر

فرمودند که مگر میفرمودند عجب خطائی کردم که پرنده را بچکم خواستم این غرور
و نخوت در درگاه الهی مایه شرمندگی و خجالت شد گویند وقتی خاقان
مغفور بپیر زایشیغ صدر عظم فرموده بودند نمیدانم در طبقه لوگر کسی باشد که
بعد از من مثل صادقان شقایق که پس از شاه شهید بامن رو برو شود
بخیال خود سری و سودای سلطنت افتاد او بهم باو بعهده من این معامله را به
میان آورده صدر عظم عرض کرده بود سر دارهای سمنان و دامغان
مدتی میشود که در تدارک این کار هستند از شدت اعتبار آنها کسی جز
عرض ندارد و خیال ملوکانه بقدری ازین حرف پریشان شد که در چنان
زمستان بخیال سفر دامغان افتاد اعتبار عیسی خان و ذوالفقار خان و
مطلب خان و طایفه آنها بر تپه رسیده بود که بشی خاقان مرحوم یکی
از خواجه سربایان را برای مطلبی نزد ذوالفقار خان فرستاده بودند بعد از
مراجعت پرسیدند سر دار چه میکرد عرض کرد تنها شسته مشغول خوردن
شراب بودم فرمودند چهار نفر از زنانی را که جزو عیال طلب هستند الان
مطلقه کردم با تمام جواهر آلاتی که دارند خودت پیش ذوالفقار خان برده
بگو شاهنشاه فرموده و او نمیدارد بر تو بد بگذرد حال که مشغول میکساری هستی بنا
بر مضنون آبی که صغیرش زنی می بخورد آب نه مرد کم از آب و نه می کمتر
از آب است این چهار زن مطرب و توجشیده شد که بشها اسباب و لوازم
عیشت همیا باشد سیرا و ضاع ملک و مال و دولت و قلاع محکمه
سر داران دامغان و قورخانه و آذوقه قلعه دار می آنها بدرجه بود که در تمام
ایران احدی بآن و تیره اسباب تحمل و اوضاع بزرگی نداشت بالجمله پس
از ورود موبکب خاقان بدامغان بشی زوجة ذوالفقار خان طبعی از انکور رستا

که باصطلاح رساتین و ده نشینان انکور آونک میکویند بحضور مبارک
آورد پادشاه دنیا دیده پست و بلند روزگار سجده دید که درین فصل
انکور باین صفا و طراوت خیلی تازگی دارد فرمودند این تحفه منحصر بجا نشما
میباشد عیال سردار عرض کرد بیشتر خانهای دامغان در زمستان
انکور خانگی دارند فرمودند از هر خانه بیست بهانه بفرست و انکور بیاور
حسب الامراطاعت نموده از پنجاه شصت خانه بل زیاده انکور بخصیر
آوردند حضرت خاقان بدقت ملاحظه فرموده دیدند هیچیک مثل انکور
خانه ذوالفقار خان نیست صدر عظم را خواسته فرمایش کردند هنوز
خداوند عالم عزت و اقبال این جماعت را خواسته است یقین میدنم
عیال فلان که خدا و دهقان اوقات خود را در نکاح بد داشتن انکور رستا
زیاده بر اهل خانه مطلب خان و ذوالفقار خان و علیخان مصروف
میدارند یک شهر و یک خاک و یک هوا بین تفاوت ره از کجاست
تا بکجا دور نیست که اگر باین خانواده آسیمی برسانم برای خودم خوش
بناشد مفتیهای التفات را بسردار ما کرده و زود مراجعت کردند اندکی
نگذشت که اردوی فخری خان سر از افغانستان بدر کرده جمعی از لشکریان
تا مور بدفع او شدند از جمله ذوالفقار خان بود که در آن جنک مثل شکت
حرکت کرد و جمع کثیر را از مردم فخری خان با سپاه بسیار قلیل خود یعنی همان
قشون سمنانی و دامغانی شکست فاحش داد آنها را کردند و کشته شدند
و دولت کزانی بدست لشکریان خستاد پس از چندی که باز بعضی فقرات
از حضرات کوشش زد و معروض پیشگاه شهرباری افتاد و ستاره
اقبال آنها رو بزوالم نهاد روزی ذوالفقار خان را یکی از درختان یو بخانه

بسته و امر شد و ربابا درخت با آره دو نیمه کنند حضرت خاقان بالمشافه
عطای خودشان را با خطایای سردار مزبور تعداو میفرمودند از آنجمله
فرمودند بدین نامی شال عظیمی که آنها که بر طاقه زیاده بر سید تومان
خریداری میشد و از غنایم جنگ فتحی خان بدست افتاد و یک طاقه آنرا
بمحور من نیاوردی و و الفکار خان از من خواستی شال عظیمی که خوا
اگر شال عظیمی که میخواستی در نهایت سهولت از دکان یکت بازار کانی
میخریدیم و میدادیم پادشاه فوراً از قتل او اغراض منبرموده مبلغی جریمه
سردار را بهین عرض صادقانه چاکرانه بخشود اگر چه آن برادران از آن
اعتبار افتادند ولی ملاحظه حال و خدمتشان از نظر مبارکت فراموش
نشدند شاهزاده عالیله سلطان خانم که والده اش شاهر باو خانم از
بزرگ زادگان خوانین خدا بنده بود و برای علیخان عروسی کردند و بخت
امیر آخوری که موروثی علیخان و عیسی خان بود تا وفات شاه پادشاه هم
در دست او بود شخص علیخان در بزدل و بخشش و سلیقه و پاک فطرت
و سیماي خوش و قامت موزون با وجود اما دی شاهر یار و این منصب
بزرگ در فروتنی و تواضع اول شخص روزگار محسوب میشد مولود سلطان
خانم را هم که از بطن ملک جهان خانم اصغرمانیه بود برضا قلیخان پسر
اسمعیل خان دامغانی دادند مقصود شهر یاری ازین دختر و او نهاده

نکته هاری خانواده سرداران دامغانی بود
فصل در سیرت و اخلاق شاه شهید
خاقان شهید با آنکه در حفظ مراتب سلسله جلیله و ملاحظه حقوق بر یک
از امراء نهایت اقدام زاده استند معذرا بمضمون الملک عقیق در

خاقان

مقامی که

مقامی که احتمال میداد نایبای مقررده او راه خللی پیدا کند از انواع
سیاست فروگذار نمیکرد و بجعفر قلیخان برادرش نهایت میل را
داشت جعفر قلیخان هم بسیار مرد رشیدی بود در همه جا خدمات
عمده برای برادر تا جوار خود کرده بود معاندین بتدبیج خاطر پادشاه غیور
بر برادر اشفت ساختند شبی در مجلس شرب لوطی صالح شیرازی که
در عهد کریمخان در شیراز اظهار چاکری بلکه جاسوسی بنحیه شاه شهید
مینمود بعضی مطالب بطور مضحکه در خدمت جعفر قلیخان گفته بودند که
خلاف احترام سلطنت بود و خبر با قاضی شاه رسید و باطنان نهایت
تغیر را بهر سانید در وقت خواب بقانون معمول یک نفر شاهنامه خوان
برای شاه مشغول خواندن شاهنامه شد چنانچه در عهد سلطنت خاقان
مغفور هم عبدالحسین خان تلایری در هنگام سواری در پهلوی رکاب
اعلی با او از بلند شاهنامه میخواند با لجه شاهنامه خوان در خدمت شاه
شهید این بیت را خواند بھر جاسر ننه جوئی که دید برید و بر خننه
ملک چید حضرت پادشاهی بجزر شنیدن این حالتش متقلب شده
در همان شب یا شب دیگرش جعفر قلیخان اطناب افتاد بعد از قتل
برادر برادر زاده خود جهانبانی را خواسته بود و در سر نخش برادر
بر سر و سینه میزد و بجهانبان میفرمود برای تدارک سلطنت تو بین
چهار گرم یکت برادرم بجاک روسیه فراری شد برادر دیگرم از دیدگان
نابینا ماند این یکی را هم بایحالت می بینی مقصود از آن دو برادر دیگر
مرتضی قلیخان و مصطفی خان بود پس ازین قضیه علی قلیخان برادر
شهریار بسیار مشوش شده بجهانبانی پیغام کرد که بشاه پادشاه عرض

کنید شنیده ام وقتی یکی از محارم خود فرموده بودید تا پسرهای محمد حسن
شاه را از صفحه روزگار بر ندارم سلطنت خود را پایدار نمی بینم اکنون این
مطلب را معاینه می بینم و میدانم از من نخواهید گذشت هر چه می کنید رود
بکنید شاه شهید در جواب بجهانباں فرموده بودند بعلی قلی عثمیت
بگو آنچه شنیده صحیح است در حق پسرهای پدرم این خیال را کردم نه در
حق دخترانش من ترا دختر محمد حسن شاه میدانم بعد بر حسب امر علی
قلیخان را در مازندران حبس نظر فرمودند و به جهانباں فرمایند که
برادرم علی قلیخان تا من زنده ام دختر محمد حسن شاه است وقتی نوبت
سلطنت تو میرسد او پسر محمد حسن شاه خواهد خیل زود او را از دیده نا
بینا کن تا بزرگان قاجار و رؤسای ایران ببینند که تو برادر من و پسر محمد
حسن شاه را کور کرده مایه قوت و قدرت تو خواهد شد خاقان مغول
وصیت عم تاجدار را در اقل جلوس سلطنت معمول داشتند

روزی شاه شهید بشکار تشریف میبرد قدری از دروازه دولا ب دور
شده بود شخص عیثی عرض کرد حسین قلیخان برادر زاده شاهرار از شکار
بر میگشت یک مرغ از روی بار من بجف برای طعمه قوش خودش
بزد فوراً مراجعت بشهر نموده حسین قلیخان را بطوری تا دیب کرد
که فرموده بود یقین دارم مرده است یا خواهد مرد برید بدست مادرش
بدید تا مردم بدانند که رعیت من بی صاحب نیست

وقتی جهانباں پلور با خورش در حضور عم بزرگوارش میل فرمود و فوراً
قاب پلور از تغییر بر سر برادر زاده خود شکست و فریاد میکرد که ای
من طاقت و وسعت خوردن خورش با پلور ندارم خورش با پلور

پلور با خورش تفریط مال میشود زمانی که در شیراز برسم کروی بود پادشاه
مهربان کریمخان زنده همیشه بایشان پیران و یسه خطاب میکرد و اکثر
اوقات در پیش خود می نشاند و طرف مشورت خود قرار میداد
وقتی که خبر اعتناش خراسان رسید کریمخان وکیل با قاجار محمد شاه گفته
بود من میدانم خود بسفر خراسان بروم یا سردار و لشکر بفرستم آیا چه
مصلحت میدانی جواب گفته بود که القه تشریف بردن وکیل زودتر
رفع انقلاب مملکت را خواهد کرد وکیل گفته بود ای پیران و یسه میخواهی
با سرباز خودت نزدیک بشوی اگر کاران پیش رفت کفایت
خود را بمن معلوم داشته باشی اگر از پیش رفت خودت را بایل
قبیله خود برسانی این مصلحت خودت بود چیزی که خیر و صلاح مرفعی
آن باشد بگو رفت کریمخان وکیل وقتی مقتضی آن شد که مرحوم
آقا محمد شاه را بجاکومت استرآباد بفرستد فرمان و خلعت داده
معرض نمودند همچنین شاه شهید برادر روانه شد میرزا جعفر وزیر کریمخان
عرض کرد شیراز به پیشه فرستادی و این پشتی است که رویش را دیگر
نخواستی دید فوراً وکیل از کرده پشیمان شد و آقا محمد شاه را مانع از رفتن کرد
پس از آنکه پادشاه جهان دیده بسلطنت رسید میرزا جعفر را خواسته مقرر
و مرسومی التفات فرمودند و فرمودند برود در خانه خودت آسوده بمان
سه سال سلطنت مرا بدو کلمه حرف عقب انداختی چون بولی نعمت
خود خیانت نکردی روانه دارم که ترا بیا زارم بعد از فقره قتل جعفر قلیخان
برادرش لوطی صالح را که آشنای قدیم خودش بود در خلوت خواسته
فرمود و جهت سحر کی و جبهه های که در مجالس اجزای سلطنت زندیه و در حضور

خود و کیل میگردی سرمایه و مکنتم ترا میدانم باید راست و بی کم و
کاست بگوئی و تقدیم کنی تا جان تو بسلامت بماند لوطی صالح عرض
کرد راست میگویم و تقدیم هم میکنم اما خداوند عالم در وجود تو گذشت
خلقت نافرموده میگیری و باز جان مرا تلف میکنی فرمودند تو تکلفه
من میدانم چه داری از ملک و مال و پولی که پیش تجار سپرده قریب پانزده
هزار تومان داری لوطی صالح عرض کرده بود بخدا قسم زیاده بر پشت هزار
تومان ندارم و میدهم فرموده بودند این مبلغ از تو گرفت شود روز دیگر
خواستہ فرمودند بیاید در حق نفقت داری شود که دیگر روی رفتن مجالس
و صحبت مضاحک را نداشته باشی حکم شد دماغ او را بریدند بعد از بریدن
دماغ چون لوطی صالح آشنایام که ققاری بود باز جرئت نموده عرض کرد
دیدم که خداوند تعالی در وجودت گذشت نیا فریده آقا محمد شاه
فرمودند آنچه از تو گرفته شده بود رد کردند و فرمودند برو بعبیات مجاور
اختیار کن زیرا بترسم باز ظرف غضب من واقع شوی و حرف تو راست
شود لوطی صالح بدون آنکه دیناری ضرر مالی تحمل کند با همان دماغ بریده
و کمال تردماغی رفت و در مشهد کاظمین علیهما السلام تا زمان وفات
مجاورت داشت هر چند و کیل با قاجار محمد شاه منتهای مهربانی را میکرد
اما پدر کشته و دشمنی کریمخان از خاطر پادشاه قاجار نفرت کویند هر
وقت در اطاعتی سلطنتی تنها میماندند شمارا با چاقوی خود پاره میکرد
و میگفت حالا میقدر از دستم برنی آید و میکنم تا وقتی که خداوند برآیم
بخوابد و بدانم باین طایفه چکنم پس از آنکه خدا خواست تا هر جا تو هست
در تادیب آن طایفه خود دار نمی نگر و چنانچه غضبهای مختلف و حق

لطف خان زند فرمودند و کرمان بجهت شدت تغییر با و قتل عام شد
رحمن خان یوزباشی بیات را فرمودند سرو استخوان کریمخان در
شیراز بقول حکیم لوزی پیچو ریواج پروریده شده وقت از خاک
برکشیدن اوست برو استخوانهایش را بیاورد و در گریاس محل
عمور من دفن کن که هر وقت از روی آن میگذرم روح او بیادم بیاید
رحمن خان بفرموده عمل کرد و وقتی که شاه شهید بمشهد مقدس
مشرف شد بعد از زیارت حضرت رضا صلوٰه الله و سلام علیه
همینکه از حرم مطهر بیرون آمد از اهل آستانه پرسید قبر بھرامقلی آقا
عزالدینلو کجاست نشان دادند شهریار بکنار قبر نشسته سرش را
ساعتی بر سر قبر گذاشت و برداشت و بر وسای قاجاریه خطاب
فرمود که بھرامقلی آقا میگوید حالا سلطنت بسلسله خودتان رسید
قصاص مرا از بیک جان او زبک اگر نکشید نامردی کرده اید
تمام قاجاریه عرض کردند تا بھرامقلی در رکاب شایانه هستیم
در قصاص خون بھرامقلی آقا و خلاصی متعلقان او که اسیر هستند هستیم
که بھرامقلی حاضر و منتظریم سرمانی برای بیک جان نوشته شد
و نامور مخصوص رفت که اگر کسان بھرامقلی آقا را مرخص و هر چه از
آنها گرفته رد نمائی فیما والا منتظر آمدن شاهنشاه باش بیک جان
بجهد زیارت فرمان بطوریکه امر شده بود اطاعت نمود و باین عبارت
با عیان و کسان خود گفته بود (اخته خان بھرچه کوید کند مرا طاقت
مقاومت با وی نیست) محمد حسن آقا پسر بھرامقلی آقا را با سایر
متعلقان او و اموالی که از آنها گرفته بود رد نمود این محمد حسن آقا

حاجی محمد سخنان ملقب بفرزانه دوله سابق الذکر است که از بزرگان قاجار
 موزوری و از طایفه عزالدینلو و با مهد علیای اول والده خاقان
 مغفور منسوب میباشد چنانچه سابقا شرح داده شده شاه شهید شب
 زنده دار بوده و در نماز شب زیاده کرم میگرفته است از پوشیدنی
 و نوشیدنی و سایر فقرات لذتهای دنیا چیزی مقید نبوده هرگاه که
 رعیت و افرونی مملکت با آنکه عضو مردی نداشت زنهاى معتقد
 در حرمانه او بودند هر زنی را که بخلوت میخواست ارشدت شوق
 او را بدست و دندان زیاد اذیت میکرد و هر وقت حالت خوشی
 از برایش دست میداد و دماغی داشت و تار که زدن این ساز
 در میان ترا که معمولست میزد زنده ولی نه بقر و نو از دیش نه
 نو از دوزند از بهر صوت جان پرورد در مدت عمر خود مطلبی نگفت که
 بان وفا نکند حتی جان خود را براه دست قوی گذاشت که هنگام
 تغییر به نفس خلوتی خود فرمود امشب ستارگان آسمان را و ادع
 کنید که دیگر چشم شما بر آنها نخواهد افتاد آنها بخیال قتل آن پادشاه
 بزرگ افتادند زیرا امید استند که بقول بیگ جان بهر چه گوید
 کند وقتی سان لشکر قراچو خای مازندران را میدید مازندرانها
 که عموها با سلاطین قاجار از بابت بهجاری بکینوع فدویت مخصوص
 داشتند کیفر پیش آمده سر بکوش پادشاه گذاشت و عرضی کرد
 خاقان شهید میرزا اسد الله خان وزیر لشکر نوری که از نوکرانای تفر
 نمره اول بودند امروز حالت دیدن سان ندارم همانند
 بروز دیگر پس از مراجعت بعمارت شامانه فرستادند چند نفر

صاحب منصب و تابین نوکر قراچو خا را خواست مدتی در خلوت
 با آنها مشغول سوال و جواب بودند بعد جهان بان را احضار فرموده
 فرمایش کردند فلان نوکر قراچو خا بمن خبر داد که فلان شخص
 در فلان دسته اسلحه آتش در کر نهمان و قصد کشتن پادشاه جهان را
 دارد از دیدن سان امروز قهقهه زدم و اشخاصی را که لازم بود با خود
 آوردم و تحقیقات بعمل آمده معلوم شد باین بیچاره تهمت زده
 بودند میانه آنها یک خصوصیت ولایتی در میان بوده و خبری که هم
 نامزدی او را داشته بدیگری داده اند باین واسطه کینه وری میکند و
 چندین بار اسباب تلف کردن طرف مقابل را فراهم آورده بوده است
 و این عرض خلاف امروزه که بمن کرد محض غرض باطنی بود حکم این را چگونه
 باید کرد جهان بان عرض کرد در صورت عدم تقصیر و تهمت محض
 آنکه خلاف عرض کرده باید سزای خود بپردازد و آنکه بی تقصیر بوده
 مورد التفات شود فرمودند حکم بعد الت کردی نه حکم بحفظ وجود
 سلطنت بود و بیرون بمان تا ترا بخواهم خاقان خلد اشیان
 میفرمودند حسب الامر بیرون آمده در دیوانخانه نشستم ساعتی
 نگذشت که عارض و معروض و سامع و قایل و بی تقصیر و مقصر را
 فرایشان غضب قطار کرده و بطنا بانداخته نعش آنها را از
 خلوت بیرون کشیدند بعد مرا احضار کرده فرمایش کردند خط کردم
 که طرفین را حضورا بمقام سوال و جواب آوردم وقتی تلفت شدم
 که نجبا عتت آنها و بروی من میگویند ما قصد کشتن پادشاه را
 نکردیم تو بفلان بخته تهمت زدی و گویند مطلب میخواهد بطور ناگفته

میخواهد اشتباه کند تمام آنها را مستحق قتل دانستم زیرا کوشی که در حضور
من بشنود میتواند قصد کشتن پادشاه نمود یا کشت دیگر نمیباید
سرش زنده بماند آن بود که بی تقصیر و مقصود و تحت یک حکم محکوم
شدند (در احترام حضرت شهریار می از جزع و بیقراری و اتمام در بقا
و بردباری) پس از آنکه خبر وفات ولیعهد جنت مکان از خراسان
رسید و شاهزاده علیخان ملقب بظلم السلطان مطلع شد و شبانه
روز از خانه بیرون نیامد و وقت شام و نهار حضرت شهریار می جو یا
حال او میشد می گفتند تکر مزاج دارد خبر ناخوشی ولیعهد هم بدنی بود
بعرض رسیده (حکیم کارمل) بتجلیل برای معالجه روانه ارض مقدس
شده بود روزی تمام اولیای دولت در دیوانخانه جمع شدند که این
خبر وحشت اثر بر عرض برسانند وقت عصری بود که حضرت خاقان
بقاعده معمول در اطاق سرارسی رو بقبله خلوت کریمخانی نشستند
عضد الدوله و کامران میرزا که خدمت پدر بزرگوارشان اکثر اوقات
باید حاضر باشند در همان اطاق ایستاده بودند سه نفر از عماله
خلوت در راهرو اطاق بودند معتمد الدوله و چند نفر از خواجه سرایان
دم در می که رو باندرون میرفت نشسته بودند چون علی الترم هم وقت
خاقان مرحوم در خلوت کریمخانی تشریف داشتند اگر کسی را از
دیوانخانه بحضور مبارک میخواستند یکی از خلوتیان میرفت و خبر
میکرد و آنکه احضار شده بود وقتی وارد میشد کفش خود را همان در
اول میکند و دو جا تعظیم میکرد تا بدراستی بیاید بعد از ورود او در بیان
در بزرگت را که وارد خلوت میشوند فوراً میبست تا وقتی که برای خصوصی

آن شخص در برابر از میکرد و ثانیاً میبست شاهنشاه فرمودند الله یار خان
بیاید آصف الدوله بهمان قاعده که شرح داده شد تا در اراستی آمد
خاقان مرحوم فرمودند چایا خراسان آمده است یا نه عرض
کرد میرزا علی نقی آمده است که مقصود میرزا علی نقی برادر میرزا نقی
ملقب بعلم از دانی زادگان آصف الدوله است خاقان مرحوم
فرمودند چنانچه از تومان حکیم کارمل انگلیس انعام دادم و او را با میرزا
علی نقی پیش عباس میرزا فرستادم از حکیم چه خبر شد احوال
عباس میرزا چه طور است عرض کرد حالت ولیعهد خوب نبود
از قضای آسمانی حکیم صاحب در منزل میامی جبهان فانی را
وداع گفته شاهنشاه فرمایش کرد الله یار خان پس بگو عباس میرزا
مرد عهف الدوله بگریه افتاد عرض کرد خداوند سایه مبارک
قبله عالم را از سر اهل مملکت کم نفسه ماید جان همه ما جا کران
تصدق خاک پای مبارک باشد بحمد الله در هر ولایتی یک
نایب السلطنه دارند شاهزادگان عظام و باز ماندگان آن
مرحوم انشاء الله در زیر سایه مبارک زنده باشند آصف الدوله
بی اختیار گریه میکرد و اشک از ریش او میریخت ولی حضرت شهریار می
ختم ببارونیا ورد میبندید عرض آصف الدوله تمام شد شاهنشاه فرمود الله یار
خان انصاف نکردی که گفتی ده سال ولایت یکت عباس میرزا دار
میبایست عرض کنی بعد از هفتاد سال عمر با این کثرت اولاد و چهل
سال سلطنت دیدی که از دنیا بی اولاد و بلا عقب رفتی تا بهیچ قسم
جزع و گریه نمیکردند و برسم همیشه فرمایشات را بلند میفرمودند آصف الدوله

دستش را بر روی عصا گذاشته بود و داشت یکبارید بعد فرمودند عبد
الرحمن خان و میرزا تقی آقا بیایند آنها هم بحضور مشرف شدند فرمودند
بروید بنشینید و دو طغرافران برای محمد میرزا و میرزا ابوالقاسم و دو طغرا
برای فرید و میرزا و محمد حسن خان زنکینه بنویسید از بابت فوت مرحوم عباس میرزا
آفتاب و غشاشی در امور است نشود سایه مبارک پادشاه کم مباد
برایت در کار حکومت و پیشکاری خود در نهایت اقتدار باشی تا بعد
تکلیف شما در آذربایجان و خراسان مفصل معلوم شود و فرمایش کردند
آغا سعید خواجه برو و همراه از پیش خازن الدوله بیا و میرزا تقی فرمودند
طول مده در تحریر و زود فرامین را با این الدوله بیا و در محضر من فرامین
و نوشتجاتی که بهر شاهنشاه میرسد و در حضور مبارک میرسد در محضر
طلایی گذارده در میان کینه مروارید و زمیکه استند و سرکیه هریش
و باندرون برده بخازن الدوله میسر دهند آنها برای نوشتن فرامین رفتند
میرزا حسین حکیم باشی ملا علی محمد کاشی ندیم شاهنشاه گفته بود قبله عالم
برو باری میکند و میترسم بعضی کلوش را گرفته خدای بخواته فجاء
کند حتما برو با طاق و بدون دایمه مطلبی عرض کن که شاهنشاه بگریه
بیفتد گریه تسلی قلب را بیا نماید ملا علی محمد کاشی وارد شد و بدون دایمه
عرض کرد ای پادشاه بزرگت پیر کو یا اسفند یار روین تنی در ناتمام
مرحوم محمد علی میرزا حق داشتی که هیچ گریه نکردی مثل نایب السلطنه
داشتی حال چیرا استوده نشسته و خودش شروع بگریه کرد و دیکت سمار
بسیار بزرگی در میان طاقنهای خلوت گریختانی بود که همیشه آب گرم
برای وضو و حاجت موجود باشد شاهنشاه در نهایت آرامی فرمودند

آخوند گریه پدر برای پسر مذموم است اما اگر یکت مجرب صادق حاضر
بود و خنبر میداد که اگر من در میان این سما و زمینم و این است
بقدری بچو شد که تمام بدنم تحلیل رود و قتای صرف شوم عباس میرزا
پیرم از دار بقا بدر دنیا رجعت خواهد کرد و بهر مبارک شاه شهید باشد
رضایت بقضا در میدادم این فزانی که ابد امید وصال در آن نیست
و گواه قول من شعر حافظ شیرازی است فرصت شمار صحبت کز این
دوره منزل چون بگذریم دیگر نتوان بهم رسیدن البته بسیار سخت خواهد
بود فردا میگویم آخوند طالقانی بیاید شهادت حضرت عباس را بخواند
گریه بر آن بزرگوار برای عباس میرزا هم خوب است کاری که حاصل
دنیا و آخرت در آن نیست آدم عاقل چرا مرگب شود کو یا رسم بود که
خاقان مرحوم در مطالب عده بسم مبارک شاه شهید قسم یاد
میفرمودند انایا و کردن این قسم بسیار کم بود بیشتر اوقات میفرمودند
بسم مبارک شاه که مقصود بسم مبارک خودشان بود در اطاعتی که
صورت شاه شهید بود و هر وقت وارد میشدند تعظیم میکردند و بالجله
بعد از آنکه فرامین را آوردند و خواندند و بهر مبارک رسید آصف
الدوله را خواسته فرمود از شاهزادگان و طبقه نوکر کسی حاضر است
عرض کرد برای عرض این خبر دلسوز امروز از اول ظهر تمام شاهزادگان
در رؤسای قاجاریه و سایر طبقات نوکر و رؤسای آنها بدیوخانه
اجتماع کرده هستند فرمودند از نیامدن علیخان شاهزاده درین
دو روز نزد من همچو منم که مرگ برادرش را فهمیده است بهیچ
اجتماعی بروید خدمت او و بگوئید قبله عالم میفرماید در عزای محمد علی میرزا

من صاحب عز بودم زیرا که برادری از مادر خود داشت از قضیه عباس
میرزا تو صاحب عز هستی از علما و اعیان و شاهزادگان و بزرگان
طبقه نو کمره روز ترخص هستند در دیوانخانه تور سوم تعزیه داری
بعل بیاورند و قاجاریه خودمان بهمان طریق ایلیت تعزیه داری
کنند ترکمان را هم خبر کنید آنها هم در عزای ما عزادار هستند و ایل
محبوب میشوند آقا سعید خواجه تمام اهل هر خانه اطلاع بدهد که درین سه
روز ترخص هستند بخانه علیخان شاهزاده بروند مجلس تعزیه داری
عباس میرزا مردانه و زنانه در هماغه ایست منعقد شود شاهزادگان و شاهزاده
خانها در آنجا جمع باشند بفرموده شاهنشاه عالم این مجلس عند در خانه
خل سلطان فراهم آید میگویند در آنجا مجلس انائیه خانواده سلطنت
زیاده بر بزرگان از خادمان حرم و خانواده سلطنت و بزرگان انائیه
سلسله قاجار سر برهنه کرده بودند بانگ ناله و آه می رسید مجلس
زنانه که باین تفصیل باشد مجلس مردانه معلوم است چه قدر کربیها باز
و کلاه ببرزین افتاده بود اما حضرت خاقان پس ازین فرمایشات و ترغیب
شدن حضرات و معلوم داشت که تکلیف عزاداری باز در نهایت بر دبار
خواجها برسم معمول و دوازده شمع در طلار روشن کرده پیشاپیش کشیده
تا بجایات چشمه که تا خلوت کریمخانی سه حیات بزرگ فاصله است
تشریف بردند بنمازخانه رفته مشغول نماز شدند حاجیه استاد جدّه
جناب ایلخانی که اطاق نمازخانه و جانماز و قرآن و دعا در دست
ایشان بود روایت کرده که وقتی رفتم جانماز را بر چلیم دیدم مهر نماز از
کریه شاهنشاه مثل است که در آب افتاده باشد این سه شبانه روز

احمدی از شاهزادگان بحضور نیامدند از زنهار و دختران و عروسها
هیچکس را احضار نفرمودند آخوند طالقانی که مردی فاضل و معلم
دخترهای شاهنشاه بود و هر وقت اختاره قرآن مجید میخوانستند باو
رجوع میکردند در این روزها کتاب میخواند و ذکر مصیبت میکرد و شبها
بجز والد شجاع السلطنه و حاجیه استاد جدّه ایلخانی و از دخترها
ضیاء السلطنه که بعضی نوشتجات را محرمانه میداد بنویسد و با چایار دوم
فرستاده شود کسی در حضور مبارک شاهنشاه نبود اما هیچکدام آنها هم کمریه
شاهنشاه را ندیدند مگر آنکه جانماز صبح و ظهر و شام را می انداخت و هیچکس
گفته است از شدت شکت محرم که سهل است تمام جانماز تر بود مصرع
چشم کمریان چشمه فیض خدایت بعد ازین در تعزیه داری محمد باقر خان
بیکلریکی خالومی شاهنشاه جنت آرمگاه با صد لبته جانم خلعی بجز اسان تر
که از تعزیه مرحوم ولیعهد رضوان مهد ولیعهد ثانی و سایرین را از لباس
سیاه بیرون آورد و سالار پسر آصف الدوله با ذریایان روانه و
بهین تفصیل حامل خلعت شد شاهزاده خسرو میرزا بعضی خیالات
واهی و واهمه از بی التفاتی ولیعهد ثانی از خراسان فرار اختیار نموده
بمنزل خل سلطان فرود آمد شاهنشاه هجده او را احضار نفرمود
در خدمت عثم خود بود ولیعهد ثانی و قایم مقام حضار بدر بار شدند
و شاهزاده قهرمان میرزا برادر شاه مرحوم بکرمست خراسان و قهرمان
خان فرامانی به پیشکاری آن مملکت برقرار شدند
در این مدت که در حقیقت زمان پریشانی جمیع خیالات بود شاهنشاه
تاجدار سر بر بستر بیماری نهاد بسیاری از حد و مملکت هرج و مرج شد

خزانة اصفهان را بختیاری بغارت برد و بعضی فقرات دیگر رویداد
 بها تقدیر که حالت شایسته بهبودی حاصل نمود امنیت حاصل آمد
 حضرت ولیعهد با قایم مقام در نهایت احترام وارد دارالخلافه شدند
 امین الدوله مستدعی شده بود که ولایت عمده را بفرمانفرمایان
 کنند ظل السلطان بنا بر حرمت مادر این منصب را از خود میداشت
 پادشاه بهمال خیال خود را وقت میداد و کوشش بآن مقالات نمیداد
 ششی اصف الدوله را خواسته فرموده بودند و در فقره ولایت عمده
 چه صحت میدانی گفت الدوله چون از خط سیر خیالات پادشاهی
 اطلاعی نداشت عرض کرده بود ولیعهد جنت مکان تاجان بجان آفرین
 داد و دست از جان نثاری نکشید و زحمتهای راه دین و دولت
 کشید کسی باید درین میبندستگن بشود که اولاد او را مثل اولاد خود بداند
 و آن کس ظل السلطان است خاقان مرحوم نموده بود و وقتی که از
 شیراز بجهت شرفیابی خدمت شایسته می آمد روز و روز طهران را که تو
 ترا جلو خود سوار کرده بود با استقبال من آورد چرا باید من ترا طرف
 مشورت قرار بدهم که نفی دو ماه قبل فتحعلیخان کاشی فرارش باشی
 و احمد خان سیورسایچی مردند و پسرهای صغیر آنها بجهت قدمت
 خدمت پدرانشان صاحب همان منصب موروث شدند و بجهت
 ایابقدر فتحعلی خان و احمد خانم نشد که پسر او بجای پدر بنشیند و گفت
 الدوله که خالوی شصت و یک ساله بود و ملتقای آرزوی خود را نمکون ضمیر پادشاه
 یافت و با نهایت خوشنودی خیال ملوکانه را تحسین و تشجید کرده بود
 صاحبقران میرزا حامل خلعت ولایت عمده شد در عمارت نگارستان

خلعت پوشان باشکوهی بعمل آمد تمام شایزادگانی که در طهران
 بودند بجز ظل السلطان در آن باغ مجتمع شدند تمام امراء و عیان
 بودند صاحبقران میرزا حامل شمشیر و کمر و خنجر مرصع و قبای مخمل مرصع
 و دوز بجهت حضرت ولیعهد بود و عصر چهارم روز ولیعهد در اندرون بحضور
 مبارک مشرف شد ظل السلطان حاضر بود و همگی که ولیعهد آمد بجا آمد افتاد
 شایسته ظل السلطان را مخاطب کرد و فرمود ولیعهد پیری از دست ما
 رفت ما شاء الله ولیعهد جوانی بدست ما افتاد در همان وقت فرمود
 خسرو میرزا را بیا و برید خیر و میرزا مشرف شد ولیعهد فرمودند
 محمد میرزا بعد از این حق تو در نکاح بداری اولاد مرحوم عباس میرزا معین است
 خسرو میرزا را نزد خودت ببر و مهربانی کن چون ظل السلطان ازین خبر
 بسیار دلتنگی حاصل کرده بود و فرمای آن روز بمنوچهر خان محمد الله ولیعهد
 اقا سنی باشی نموده بودند با محمد میرزا بر و پیش ظل السلطان بگو تو و برادر
 عباس میرزا یکی مشغول زحمات سرحد آذربایجان و دیگری مشغول خدمت
 حضوری دارالخلافه من بودید حالا برادر زاده بجای برادر است میل
 داری تو بر و مشغول خدمات سرحدی باش و بجای عباس میرزا خدمت
 کن محمد میرزا بجای تو در طهران مشغول خدمت باشد بعد از این و بگو
 ظل السلطان اندک از کسالت بیرون آمد و عرض کرد ولیعهد از
 برای خدمت آذربایجان بصیرتش از من بیشتر است من دوری
 از خاکهای مبارک را بر خود نمیتوانم به پسندم بعد از انجام این کار
 شایسته کمال اهتمام را در زود روانه شدن ولیعهد آذربایجان
 فرمودند این فقره محل شبه نیست که در حیات مرحوم ولیعهد حضور نمیداد

حضرت خاقانی بولیجهد ثانی در خلوت بعضی فرمایشات محرمانه میفرمودند
که در حقیقت وصیت بود و اولاد و عیال خود را سفارش میفرمودند
و با وی سپردند و خبر سلطنت بعد از خودشان را با وی میدادند
چون که کارم خلاق شاهنشاه رضوان جایگاه محمد شاه غازی تاجدار بود
شاهنشاه جنت مکان حق پدری خاقان خلد آشیان را بقدر سرسوزنی
فرود گذارنفسه بود در بزرگی و بسنده نوازی و مراعات حال بازماندگان
جد بزرگوارش ذره مضایقه نداشت از تمام عیال و خادمان حرم خاقان
مرحوم که هر یک صاحب جواهر نفیسه و صرمای زر و اجمال و اقبال و مجلا
دیگر بودند هیچ نخوست و نگرفت مگر وقتی که دختر بهاء الدوله را بشا از دود
مقرمان میرزا برادرش شاهنشاه دادند بواسطه آغا بهرام خواجه بکازن الدوله
فرمودند جوهرهای خود را باید به پسرزاده خودت ببخشی خازن الدوله
اطاعت کرد چهار پارچه جوهر و یک رشته تسبیح زر مد که از جوهرهای
دولتی و به نهنه خانم ملقبه بمهد علیا التفات شده بود دریافت شد
جوهر تلج الدوله در همانز و حرکت از هفت دست صفهان باطلال عده
از امراء عظام بسرقت رفته بود بعد از مدت دو سال با بهتمام میرزایی
خان امیر از سلطان آباد عراق پیدا شد و زیاده بر سه کرد قیمت
آن بود پادشاه حاتم خدم تمام آن جوهر را برای تلج الدوله فرستادند
و سر نمودند مال خود تا نسبت تصرف کنید تلج الدوله بدون آن که
یکت پارچه را تصرف کند تمام آنها را پیشکش کرد و عرض کرد بر تمام
خاندان سلطنت همچو معلوم شده بود که این جوهر پیش نیست بسرقت
بردن آنها را دروغ میگویم همینقدر که رفع تهمت از مثل من که دست پرورده

آن پادشاه بزرگوار بودم شده برای من با هزار کرد و برابرست این جوهر
نفیسه برای کسی از خادمان حرم خوبست که حالا منظور نظر و طرف التفات
محبت شاهنشاه واقع باشد هنگام جلوس شخص یا رخلدست تمام زو جات
خاقان مغفور و در هر محانه سلطنتی بودند آلا تاج الدوله که پس از رحلت خاقان
جنت مکان در صفهان مکنین شد چون پیرش در آن مملکت حکمت
داشت بطهران نیامد شاهنشاه حجه حاجی میرزا جیم پیشخدمت خودی را
که در آنوقت از معتبرین علمای خلوت بود با صفهان فرستاده و تسبیح تلج
الدوله نگاشتند باین عبارت (والله مکرمه نهایت شوق را بملاقات شما
دارم با کمال احترام میباید بدار الخلافه بیایید) تاج الدوله اطاعت امر نمود
وقت و دو طهران از مستقبلین ویدکهای سلطنت و آنچه لازمه احترام
آن محترمه بود بعمل آمد عمارت مخصوص که تلج الدوله در زمان خاقان مغفور
در آن منزل داشت ظل السلطان در ایام جلوس خویش آنجا را برای خود
اندرونی قرار داد تمام اثاث و دستکاه تلج الدوله که چشم روزگار
انتهای مایه تجمل را کمتر دیده بود بضبط خادمان حرم علیشاه رفت و شاهنشاه
عادل باذل هم در همان عمارت منزل فرمودند ولی تمام اموال
تاج الدوله را از تصرفاتی که شده بود مستخلص نموده در چندین اطاق بر
روی هم چیده در نمای آن اطاق را بستند تا ورود تلج الدوله عمارت
چشمه را که نشیمن خود خاقان مغفور و بهترین عمارت بود برای اوین
فرمودند بعد از چند روزی قایم مقام بتلج الدوله پیغام فرستاد
که اعلیحضرت شصت یاری تاده روز بیاض لاله زار تشریف میبرند سهیل خان
فرآشباشی با فرآشان هلاوی حسب الامر تمام اموال و سباب شمارا

از حیات قدیم شما درین چند روز بسیار بجمارت چشمه که حالا بشمار
شده نقل نمایند تاج الدوله هم خواجهای خود را فرستاد آنچه بود آورد
ازین امولیکه صد نفر فرستاد روز حمل و نقل میکردند احدی از اجیزی
توقع نکرد ولی از کتاب و قرآن و بعضی اسبابهای بسیار ممتاز خود تاج
الدوله بحضور مبارک شاهنشاه پیشکش و بعهود قری پادشاه و والد
ملک آرامی حالیه تعارف نمود (عمو قری پادشاه) دختر اما مورد
میرزا و مادرش دختر محمد خان قاجار بیکریکی ابرو است والد ملک
از بزرگ زادگان اگراد سرحد آذربایجان و خاک عثمانی هستند بجهت
کثرت قبیل و عشیره و احترامی که داشتند حیمه خانم همیشه بخیی خان
ایل بیکی را ولیعهد جنت مکان برای شاهنشاه مرحوم بزی خواستند چنانچه
نگذشت که او وفات کرد همیشه او خدیجه خانم بعقد شاهنشاه همجاء
در آمد والد شاهزاده عباس میرزای ملک آریا باشد پس از ولایت
خاقان مرحوم از طبقه اهل حرمانه پادشاهی معدودی ملاحظه شئونات
خود را نموده از حرمانه بیرون رفتند چون حال ایشان نکارش یافته است
فقط بگذر اسامی آنها اکتفا میشود (خانم کوچک برادرزاده کریمیان زند)
(طراخانم دختر الله یار خان قلیجلی) (بیکم خانم دختر حنیفلیخان ارومیه)
(خیرنا خانم دختر محسنون خان پازکی) (مهرنا خانم دختر شهابزخان
و بلی) (سنبلی خانم ملقبه بخانم) (کلبه خانم خازن الدوله)
(طاوس خانم تاج الدوله) (منه خانم ملقبه با ستاد) (منه خانم ملقبه
بمهد علیا) (شاه پرو خانم) (هما خانم) (کل پیرین خانم) (این
اشخاص که از حرمانه و سلطنتی بیرون رفتند بر حرمت آنها بقدر امکان

مهرنا خانم

افزوده شد و شاهنشاه خلد آرمگاه آنها را با خادمان محرم خود ابد
فرقی نمیکند داشت و منتهای توجه ملوکانه را مبذول میداشت لیکن
انسانی که از اندرون رفتند و در خارج خانه و عمارتی گرفتند یا در خانه
پسر یا یا دخترهای خودشان مسکن نمودند احترامشان بقدر طبقه سابقه که
از عمارت سلطنت خارج نشدند نبود آنهایی که شوهر چنتیاری کردند دیگر
آن احترامی که باید داشته باشند از آنها منسوب شد ولی مواجب و جیره
و مقرری در حق یکی بفرخوار احوالشان برقرار بود از خادمان محرم خاقان
که گفته شد در خانواده سلطنت مانند و خارج نشدند محض ناخاتم
در سال دوم سلطنت شاهنشاه غازی مجاورت کربلای معطر را اختیار
و دو مرتبه بزیارت بیت الله مشرف شد در کربلا خیل با احترام زیست نمود
خانه و کاروانسرا و دکا کین خریداری بسیار داشت و در همان سرزمین
مبارک وفات یافت تاج الدوله در سال چهارم سلطنت شاهنشاه
مهرور بزیارت عتبات رفت و دو مرتبه بکج بیت الله مشرف شد و
مجاورت نجف اشرف اختیار نموده سالها در نهایت احترام در آن
سرزمین فیض آیین مجاور بود عمارت خوب و بعضی املاک در نجف خرید
و هم اکنون در دست اولاد اوست مقبره او در زمان حیات خود ساخته و در
نجف اشرف معروفست حاجیه استاد جده ایلخانی هم در سال دهم
سلطنت مجاورت کربلا را اختیار نموده با نهایت احترام در آنجا
اقامت داشت و همانجا وفات یافت و همچنین ملک سلطان خانم
همیشه ظمیر الدوله و بعضی دیگر نیز از خادمان حرمانه حضرت خاقان
مجاورت عتبات عالیات را اختیار کردند که از معارف نبودند

و حاجی

و ذکر اسامی آنها موجب اطناست هر چند شاهزادگان را باقتضا
مصالح مملکت از حکومت ولایات معزول نموده بودند لکن رعایت حرمت
و شئون آنها در دار الخلافه از دست داده نمیشد و در سلام خاص
و عام هر یک از پسران خاقان جنت مکان شرفیاب حضور مبارک
میشدند آنها را در نهایت احترام نوازش میفرمودند و اگر عرض و خواهش
داشتند در خاک پای مبارک مقبول بود ظل السلطان را از پسران
بطوری که سمت نکارش یافت بر اعانه بردند و چیزی نگذشت که از
سراغه باردیل بر دکان مجوس اردبیل از نیفر آرا
(علی شاه) (علیق میرزا) (محمد تقی میرزا) (محمد میرزا) (اسماعیل میرزا)
(اماموردی میرزا) (شیخ علی میرزا) (حسین علی میرزا) و از پسران دامادی
خاقان مغفور محمد حسین میرزای حشمت الدوله پسر مرحوم محمد علی میرزا
سلطان بدیع الزمان میرزای صاحب اختیار پسر ملک آرا مادر حشمت الدوله
دختر احمد خان بیکلر بیک ارومیه بود و مادر صاحب اختیار دختر شاه رخ شاه
این پسران را در کفایت و مناعت و شجاعت خیلی حکایت داشتند محمود
میرزا شاهزاده فاضل و مجتهد و از اغلب علوم با خبر بود در تحریر و تفسیر با مزه بلکه
بی نظیر بود و وقتی حضرات ملک زادگان بقرین رسیدند شاهزاده محمد
بقایم مقام نوشته بود معنی تقی بیک و تقی بیک را در کفر قاری خود فهمیدم مقصودش
محمد تقی میرزا و علی تقی میرزا بود ظل السلطان بسیار با رفت و رفت قلب و
مقدس و خوش نیت بود در کن الدوله با عقل و آرام و در ویش سلک بود
کشکی باشی خیلی غیور و تند خو بود اسماعیل میرزا بمناسبت مادرش که ترکمان
بود اسب تاز و تیر انداز و در جمعی بود شیخ الملوک ایل بزم بود حاکم السلطنه

بقدری میانه روی و مال اندیشی داشت که پدرش او را که خدای کل عالم
خطاب میفرمود خیلی با مساکت معروف بوده و قبی و عظمی در حضور
شاهزاده مشغول دعا بود عرض کرد آلهی دولت حاکم السلطنه را بقاء
آل محمد علیه السلام برسان ابو سعید میرزای پسرش بواعظ گفت ضرورت
و عاقبت این دعا ناکرده باشد مستجاب دولتی را که نه خودش صرف
کننده باشد بهر معلوم است تعلق بقاء آل محمد صلوٰه الله و سلامه علیه
خواهد گرفت از طبقه اولاد خاقان مغفور شجاع السلطنه از دیده نابینا
شد شاهزاده جهانگیر میرزا و حسن و میرزا هم که از پسرهای محترم
و لیعهد جنت مکان بودند و از طرف مادر نسب آنها بطایفه ترکمانه
جهان شاهی میرسید و از زنهای محترمه حضرت نایب السلطنه بود
میرد و برادر فاضل و کاروان و زبان آور بودند پیش از ورود اعلام
باردیل مجوس و از دیده نابینا شدند مکرر از پادشاه رحیم کریم
شنیده اند که میفرمودند در کوکوردن عمومی شجاع السلطنه فلان باعث
شد و سبب کوری دو برادرم فلان من هرگز رضی باین فقرات نبودم
بعد از آنکه سه شاهزاده جنت اند گفته شد فرار اختیار کردند حکومت
از دبیل بسیاری ن سخت گرفت آنها بجای کپای همایونی تظلم کردند و امر شد
که امیرزادگان یعنی پسرهای مرحوم ولیعهد را معترضان بتوسیعه کان آوردند
معین الدوله و مصطفی قلی میرزا برادرهای لطیف جهانگیر میرزا هم در اردبیل
بودند بعد از آمدن بتوسیعه کان حضار دار الخلافه و مورد ملت های
مرحمت شدند سایرین را محترمانه تبریز بردند تا صاحب جوب
و مقرری بودند شاهزاده بهمن میرزا بعموما و عموزادان نهایت احترام

مرعی میداشت حاکم السلطنه و شجاع السلطنه در دولت ابد
مدت اعلیحضرت شاهنشاه جمجاه صاحبقران خلد الله ملكه و سلطان
بدر الخلافه حصار شدند شجاع السلطنه در طهران وفات یافت و
حاکم السلطنه نامور بجای خود متشدد مقدس شد ولی بنو زار طهران
بیرون نرفته بود که جهان فانی را وداع نمود محمد قلی میرزای ملک آرا
مقیم همدان شد پس از مدتی اعلیحضرت شهریار بمیل خاطر عم خود را
احضار بدر بار نمود و در زمان ورود لوازم احترام او بعل آید و در دیوان
خانه دولتی منزل برایش معین شد هر وقت شرفیاب حضور میشد
اذن جلوس داشت تا مزاج مبارک شاهنشاه علیل شده بود
وقت ناما را از پسرهای خاقان مغفور و لیعهد مبرور هر روزی چند
نفر در سفره حاضر میشدند ملک آرا در دفعه نخستین که در خدمت
شاهنشاه ناما صرف نمود بملاحظه آنکه اگر برای دست شستن
بیرون برود منافات با عالم شوقیت او دارد و لهذا هیچ دست به
سطبوح نزد عبد الله میرزای دارا بها منظور تا که شاهنشاه را بصحبت
و خنده و امید داشت گفت سرکار ملک آرا اگر میخواهید شستن بخوری
بدیند و در همدانم اسبابش فراهم بود چرا بترسی و غت زانم خوری
شاهنشاه خندیده فرمودند بترسد گویا جسته دیگر دارد و فرزند که بنام
حاضر میشود رفع آن علت خواهد شد روز دیگر که شرفیاب حضور
مبارک شدند ملک آرا شسته و سایر ایتاده بودند سفره انداخته
شد افتاب لکن که رسم است پیش از صرف غذا میآوردند آوردند
شاهنشاه مغفرت پناه دست شستند و به پیشی دست فرمودند پیر

ملک آرا دست بشوید و بادار از یاد صحبت و خنده فرمودند پس
آن مجلس ملک آرا که باضعف بنیه بسیار گول بود آسوده
مشغول خوردن غذا میشد شاهنشاه جهانگیر میرزا در زمان پدر
والا که خود در هر یک از ولایات آذربایجان حکومت کرده هنوز
اهل بلد برای او طلب مغفرت مینماید خیر و میرزا در زمان جد
تاجدار خود بمأموریت بطرز بونخ رفته تشریفاتی که از دولت
روسیه برای این شاهزاده بعمل آمده است در تواریخ قاجاریه
مشروحاً مندرج است از شدت فطانت و ذکا در زمان نابینائی
چیز فانی از او دیده شده است که بهیچ عقلی درست نمیاید شانی
میکند اشتند و تفنگ بدست میدادند و میگفتند لوله تفنگ مقابل
بدف است غالباً تیرش خطا نمیکرد با آن حالت در سب انداز
چابک بود و شطرنج را خوب بازی میکرد و در نزد کسی حریف او نمیشد هر دو روز
در زمان کوری بکه معظمه مشرف شدند جوهر ملک سلطان خانم از جوهر
خوب مرحوم سلیمان خان بود که از امیر قاسمیان مرحوم بدست سلطنت
افتاد حاجی علی اصغر ملک سلطان خانم همشیره طهر الله وله گفته بود
جوهرهای شمار موافق ثبوتی که خازن الدوله داده اعلیحضرت شهریار
میخواهد ملک زاده دختر ملک سلطان خانم بن بختاله بود و الله شد
جعبه جوهر را با او بحضور مبارک فرستاد شاهنشاه بزرگ که عجب کوچک
خود را دید جعبه جوهر را با او رد فرموده ابد التصرفی در آن ننمود
و به سبک خانم جانباچی همشیره محترمه خود فرمودند در جعبه را فخر کن
ملک سلطان خانم بنویس چون تو بعد از خاقان مغفور بعقد پیر عمومت

محمد امین خان پتچی باشی دوللو در آمدی بلا حظه اینکه مباد این جوان
در خانه شوهرت تلف شود و خواستم جعبه مهر را باشد و سپرده خود
هست تا دختر بزرگ شود و بشوهر بدیم این جوان را حق عمت نیست جعبه
مهر بربها نظر که فرمودند توقیف شد تا وقتیکه ملکه زاده را بجهت و خان
فومنی دادند و جوان را با و داده شد بکده مرصعی مال کامران میرزا
بود که بصورت فنی تمام الماس و دو یاقوت بسیار ممتاز بجای چشمهای
آن فنی منصوب بود یکی از خواجیه سدرایان بوالده کامران میرزا خبر داد
که بکده را شاه پناه میخواند و والده کامران میرزا بکده را بدست پسر خود که
نه ساله بود داد و بحضور مبارک فرستاد شاه پناه از شرم حضور بکده را
تصرف نموده در نهایت مهربانی و تلافی بکامران میرزا فرمودند من
توصیف این بکده را شنیده بودم میخواستیم بدیم و بدیم قدره همین
قسمت با زند حال که دیدم بر دار و بر مال خودت است ازین قبیل فقرات
دیگر هم روی داده که شاه پناه چشم از آن کوهر مای بسیار نفیس
پوشیدند و بصاحبانش که خادمان حرم خاقان مغفور بودند بخشیدند
صنای شاهزاده اما موردی میرزا که یکی از زنهای معقوده محترمه نجیبیه
شاه پناه مرحوم و مشهور به قزوینی شاه بود روایت کرده که زنی
بود دلاله معروف به ننه کلابتون وقتی آمد پیش من و گفت دیشب
بیموقع بجان فرخ میر میرزای نیرالدوله فتم دیدم عیال نیرالدوله دختر
مهر علیخان عمو برادرزاده شاه شهید با دو بچه کوچک آتش گری
آنها منحصر بجا کستر دکان نانوائی بود و شام شبشان قدری نان و تا
بمن التماس کرد که مبادا حالت پریشانی مارا یکی بکوی زیر افش

ظاهر خود را نوعی نکاد داشته ایم که احدی کمان فقر با نیرالدوله آماجبت
حکومت کلیایکان و خواستار شیکش کزانی دادیم مرتضی قلی بیگ
قزاقبانی وزیر شوهرم را در دیوان مقصود کردند بخش علیخان یوزباشی
قزاقبانی مامور شد ما را معزول و محبوسا بطهران آوردند مرتضی قلی
بیگ را پادشاه بطنا ب انداخت آنچه ما داشتیم بغارت بخش علیخان
رفت بایخیال شوهر جوان من در دست محصل است شش زن و تا مانع
و مقدار می غله از و میخواستند کلابتون بحالت گریه این فقرات را
بعتمو قزوینی شاه نقل قول کرده بود و بلا حظه عمو می خودش نیرالدوله
و عیال او دختر مهر علیخان عمو شبانه در وقت خلوت و خواست
بعرض حضور مبارک رسانده بود شاه پناه رؤف مهربان بجزو شنیدن
بر خواسته در رختخواب نشسته و فرموده بودند تف بر دنیا بعد این شعر را
خوانده گفت پیغمبر که رحم آید بر کل من کان غنیاً و فقیراً
بعد از آن فرموده بود وقتیکه میرزا ابوالقاسم قایم مقام از ولیعهد
جنت مکان رنجیده شد و پناه بدر بار معدلت مدار آورد تاج الدوله
واسطه کار او بود و من حاکم همدان بودم معزول شدم نیرالدوله را
بسن چهار سالگی حکومت همدان دادند قایم مقام را خاقان مغفور
بلقب اتابک اعظم خطاب فرموده وزارت نیرالدوله را با و داد
با نهایت جلال وارد همدان شد و من باستقبالش رفتم حال باین
حالت است که تو میکوی و من میشنوم فوراً یک کیسه که سیصد شرفی
در میانش بود از طاقچه برداشتم بمن فرمودند عیال این مبلغ را فردا
بتوسط ننه کلابتون بدختر مهر علیخان برسانید تا بعد در حق شوهرش

بدانچه باید کرد فردای آن روز میرزا موسی ستوفی که حساب کلیایک
و خوانسار در عهده او بود احضار شد و با و فرمایش کردند که
حساب نیرالدوله را بیاور و ببینیم چه باقی دارد کتابچه را میرزا موسی
از نظر مبارکت گذرانیده بود و شاهنشاهی بخط مبارکت نوشته بودند
تمام این مبلغ و مقدار بخشیدم بعد از آن نیرالدوله را احضار فرمود
فرمایش کردند مواجب تو چه قدر است عرض کرد دو هزار تومان
ولی برایت میدهند نیمه سد فرمودند از کجا تیول میخوای عرض کرد چون
سیف الدوله بیدکل کاشان را تیول دارد اگر از کاشان مرخص شود
تراست بمیرزا نظر علی فرمودند امروز فرمان شاهزاده را بگذاران
و تیولی از کاشان با و داده شود و نیرالدوله را هم بتومی سپارم هر دو
عرضی داشته باشند بمن بگویند آباد کاشان هماغه وقت تیول نیرالدوله
شد رفع پریشانی او همان مختصر توجه ملوکانه کردید

رسم شاهنشاهی جنت جایگاه این بود که جمعه سلامی داشتند باین
تفصیل که روزهای جمعه تمام عنوان قاجاریه از منصبین سلطنت
بارعام در خدمت شاهنشاهی داشتند همگی شرفیاب میشدند
بریک راعرض و استدعائی بود و عرضیه میکردند تمام عرایض را
خانم والدۀ شعاع السلطنه بدست پادشاه جمعا میداد و جواب
میکرفت و تسلیم آغا بهرام خواجه که در آن زمان امین دیوان بود
میشد که بجای میرزا آقاسی برساند بعضی عارض برسند مبلغی
بذل و عطیه در آنروز میفرمودند از پسران و لیعهد مرحوم
هر کس در طهران بود به جمعه سلام می آمد از پسرهای خاقان مرحوم

عبدالله میرزای دارا که طرف صحبت شاهنشاهی بود و محمد رضا میرزا
که آنوقت شاهزاده باشی بود حاضر میشدند و عتضا و تسلطه
و عصنه الدوله و کامران میرزا و عباسقلی میرزا و جلال الدین میرزا
و جهاننور میرزای امیر تومان و اورنگ میرزا چون والد های آنها
در حرمخانه بودند و خودشان هم نزد مادرهای خود
بودند در جمعه سلام حاضر میشدند شاهنشاهی جنت مکان از مهر باب
وصله ارحام همچو مضایقه میفرمودند اگر میدادند پیرشانی بآنها
روی داده انعام و احسان میفرمودند زنانی که در خدمت شاه
مرحوم اذن جلوس داشتند از جده های خودشان یعنی زوجات
خاقان مغفور باین تفصیل بودند (خانم کوچک نوه کریمخان زند)
(طهران خانم دختر الله یار خان غلیجلو) (بیکم خانم دختر صادق خان
شقایق) (دختر حسینقلی خان فشارا رومی) (مادر عبدالله میرزا
دارا که سیده بود) (ننه خانم ملقبه با ستاد جده ایلمانی) (خیرا
خانم جده صدرالدوله) (مهر خانم خواهر محمود خان دینلی)
(نوش آفرین خانم دختر بدرخان زند مادر قمر السلطنه) (خیرا
خانم مادر نجم باشی رشتی) (اینها در یک سمت می نشستند و در سمت
دیگر که جای دخترهای خاقان مغفور بود اول سنبل خانم والدۀ شعاع
السلطنه بعد خازن الدوله والدۀ بهاء الدوله بعد تاج الدوله والدۀ
سیف الدوله می نشستند بعد از این سه نفر خانم محترمه مزبوره شاهزاده
خانمهای که عمو شاهنشاهی مرحوم و دختران خاقان جنت بیکان
بودند می نشستند اسامی عثمانی شاهنشاهی خلد آرا مگاه که اذن

جلوس داشتند باین تفصیل است (نواب متعالیه همشیره حسینعلی میرزا
فرمانفرما) (شاه بی بی همشیره ولیعهد جنت مکان) (حاجیه شایزاده
خاله ایلخانی مادر محمد قلیخان امیر الامراء) (حاجیه شایزاده والد
ایلخانی) (والیه همشیره شعاع السلطنه) (حاجیه شایزاده همشیره
حسام السلطنه زن آصف الدوله) (مردود همشیره مرحوم ملک آرا
(فخر الدوله) (ضیاء السلطنه) (نواب عالییه همشیره شایزاده مرحوم
محمد علی میرزا) (عصمته الدوله والدۀ صدر الدوله) (خورشید خانم
زن عباسقلیخان مشهور بشایزاده خمس) (شایزاده سادات زوجه
حاجی میرزا موسی خان) از عروسهای خاقان مغفور این اشخاص اذن
جلوس در حضور شاهنشاه مرحوم داشتند (نواب حاجیه زوجه
شیخ الملوک که خاله شاهنشاه بود) (زوجه محمد رضا میرزا خاله شاهنشاه
(حاجیه رقیه خانم) و (حاجیه سرای ملک) دختران مرتضی قلیخان برادر
شاه شهید و از همشیرهای خود شاه مرحوم بیکم خانم طبقه بجایباجی که در
بطنی شاهنشاه بود و سلطان خانم همشیره فریدون میرزای فرمانفرما
می نشستند از زوجات محترمت ولیعهد مرحوم دختر علیقلی خان
برادر شاه شهید که زوجه معقوده بود و والدۀ معز الدوله که از اهل
اصفهان و از زنان محترمه ولیعهد جنت مکان بود خدمت شاهنشاه
مرحوم می نشستند از انانییه اشخاصیکه خدمت شاه شهید می نشستند
اول مهد علیای نخستین بود که بعد از شادادت جهاننور شاه بعقد
شاه شهید درآمد و دیگر والدۀ مصطفی خان که از بزرگ زادگان قاجار
دولت و زن پدر شاه شهید محسوب بود و سیم عمه شاه شهید که زن کیکاووس

زند و والدۀ خانلرخان سابق الذکر است زنان محترمه که در خدمت
خاقان مغفور اذن جلوس داشتند یکی مرتضی خانم همشیره عضد الدوله
بود که هنگام رفع کدورت طایفه دوللو و قوالو و خورشادندی میان آنها
این قاجاریه محترمه را برابر بهم خان سردار پسر محمد ناصر خان داد
و سیم زمان خویش استیه خانم دختر فتحعلیخان همشیره امیر خان
سردار قوالو را برای مرحوم خاقان آوردند که والدۀ مرحوم ولیعهد
جنت مکان است دیگر والدۀ خانلرخان سابق الذکر که در خدمت
حضرت خاقان می نشست خاقان مغفور بر وقت خدمت مهد علیا
طاب ثرا و والدۀ ماجده خودشان میرسیدند ملتها عظیم و تکریم را
می نمودند و بی اجازه نمی نشستند شاهنشاه جنت مکان هم در احترامات
مهد علیای ثانی که در حشمت و عصمت اول شخص روزگار خود بود نهایت
مراقبت را میفرمودند بعد از آنکه صادق و عباس و خدا داد قاتلین شاه
دستگیر شده و آنها را در کرباس خلوت کربخانی حاضر کردند و خود
علیای مرحومه والدۀ حضرت خاقان با مرتضی خانم همشیره سلیمان خان
اعتضاد الدوله و والدۀ خانلرخان عمه شاه شهید با خنجر و کار و در عمارت
مربوره بودند و امر شد که چهار نفر از خواجه سریان آن سه نکت بحرام
یکت یکت بخلوت کربخانی آورند و این سه نفر قاجاریه محترمه بدست
خودشان آنها را قطعه قطعه کردند و در حین مجازات و قتل آنها با کربیه و
زار می میفرمودند خون شاه شهید بهما می رسید تا بدست خود از قاتل
او انتقام نکشیم دلهای ما آرام نخواهد یافت
عمر خاقان مرحوم بهشت دوز رسید سلطنت ایشان قریب چهل سال

امتداد یافت پس و دختر خودش زمان رحلت خاقان مرحوم کصد
نسر بودند و با آنکه زیاده برد و لیست تن از اولاد امجادش در زمان
حیات آن حضرت وفات یافته اند بعد از آنکه برای رضوان رحلت
فرمود قریب به هفتصد نفر پسر و دختر و پسرزاده و دخترزاده و پست
زنهای دانه و منقطعه آنحضرت که سر بر لبه خاقانی گذارده بودند
از نجبا و غیره کو یا از پانصد زیاده باشند هر چند سپهر در تاریخ قاجاریه
تا به از این بختنیم نوشته است از طبقه اول اولاد خاقان مغفور
اکنون که آخر سال ایت شیل ششمه هجری است زیاده بر نوزده نفر
که پانزده و دختر و چهار پسر باشد باقی نمانده ولی اگر کجوا هستند عدد
اشخاصی که نسب آنها باین پادشاه غفران جایگاه میرسد معلوم
نماید که پسرزادگان و دخترزادگان از نوه و نتیجه و نیره در مملکت
ایران و سایر ممالک چه قدر خواهند بود و عدد آنها معلوم شود
خیلی مایه تعجب خواهد شد که تعداد اولاد باین درجه برسد تعیین انهم
کو یا اشکالی نداشته باشد بحکام هر ولایت امر شود بدقت برسد
و باسم و رسم نوشته صورت آن را بدر بار معدلت مدار بفرستند از
تعداد کل نفوس که مکرر معلوم داشته شده مشکل تر نخواهد بود و طبع
و نشر انهم در جراید و روزنامه های مطلب غریب و عمده است
در حقیقت این طبقه بر انتساب بسلطنت عظمی بکینوع مرتبت بر سایر
طبقات دارند و وقتی در حکومت قزوین خواستم معلوم کنم اشخاصی که
نسبشان بخاقان مغفور میرسد در قزوین چند تن خواهند بود و ظاهر
قریب سیصد نفر در همان یک شهر به تعداد آمد اگر چه در هندوستان

در و سیه هم از شاهزادگان قاجاریه هستند ولی در مملکت عثمانی
خصوص عراق عرب جمعیت کثیری مجاورند از دخترها و پسرهای
خاقان مرحوم جمعی در آن زمین بهشت آئین مجاورت اختیار نمود
همانجا بدر و دجهان قانی را کردند از پسرهای خاقان مغفور ظل سلطنت
بود و رکن الدوله و اماموردی میرزا و سلیمان میرزا که در منازعه با
اعراب عینره بعد از آنکه چهار نفر را کشت خودش کشته شد از دختران
حضرت خاقان حاجیه شمس الدوله اول کسی است که ازین سلسله
رجال و نساء مجاورت اختیار نموده و اکنون شصت سال میشود
که در نجف اشرف مشرف است اسامی سایر دختران خاقان
مرحوم که مجاورت عقیبات شده اند این است (حاجیه ضیاء السلطنه
(حاجیه شاه سلطان خانم) (حاجیه مولود سلطان خانم) (حاجیه
شاهزاده والدۀ الیمانی) (حاجیه شاهزاده خاله الیمانی) (حاجیه
شاهزاده شمس بانو خانم) از پسرزادگان و دخترزادگان خاقانم
که مجاور بودند جمعی کثیر بدار بقا رفتند و جمعی از طبقه ثانیه و ثالثه
و رابعه هنوز شرف مجاورت دارند

حضرت خاقان از خوبی اندام و پیشانی کشاده و چشم و ابروی
ممتاز و محاسن مشکین بقدری خداوند جهان آفرینش خوب آفریده بود
که اگر در میان هزار نفر حاضر میشدند هر چشمی که بران چهره مبارک
می افتاد میدانست که این پادشاه است اولاد امجادشان هم دریا
و اندام بقتی بودند که بر کس میدید می گفت ثمره همان شجره هستند بلکه
در غیر طبقه اول هم در سایر طبقات از همان چهره نموداری هست

دختر تائی که بعد از فوت خاقان مرحوم در حرمانه ماندند شاهنشاه
جنت مکان آنها را بکاخ اشخاص مفصله در آوردند و تمام عتبه با
خودشان از تدارکات جواهر آلات و غیره آنچه لازم بود عنایت
فرمودند و از برای سلطنت لبرای شوهاشان فرستادند اول
حاجیه ضیاء السلطنه بود که تفصیل مزاجت او با حاجی میرزا
مسعود انصاری وزیر امور خارجه سمت تحریر یافت سایرین
با اسامی شوهرهای آنها از قرار تفصیل است (جهان سلطان
خانم) که بعقد حاجی محمد باقر خان دولو بیکلر یکی خالوی شهربار در آمد
(مرصع خانم) بعقد حاجی محمد قلیخان آصف الدوله ثانی خالو زاده
شاهنشاه در آمد (سار سلطان خانم) بعقد پسر بیکلر یکی ارومیه
پسر دانی خودش در آمد (ماه حاجی همشیره بطنی ایضاً در جهانه
محب علیخان ماکوئی در آمد) (خرم بهار خانم احترام الدوله) با صاحب
دیوان میرزا فتحعلیخان مزاجت یافت (ماه تابان خانم قمر السلطنه)
بعقد حاجی میرزا حسینخان شیرالدوله صدر عظم در آمد (رضاره
بیکم خانم زمینت الدوله) بعقد محمد خان سردار ماکوئی در آمد (مهر
چرخان خانم) بعقد زین العابدین خان پسر قاسمخان قولدر
اقاسی باشی در آمد (ملک زاده) بعقد محمود خان فومنی رشتی در آمد
(خاور سلطان خانم) بعقد میرزا نظر علی حکیمباشی در آمد
پسرهای خاقان مغفور که شاهنشاه جنت اراکمه بهمان یاسای جده
بزرگوارش اسباب عیش و مجلس عروسی برایشان فراهم فرموده
از جواهر و اسباب آنچه در زمان پدر تاجدارشان رسم بود و میدادند

از صندوقخانه دولتی با تمام مخارج عروسی حتی قیمت خانه التقات شد
عمومای خودشان را که بچشم فرزندان ملاحظه میفرمودند بدست مبارک
خودشان باز نهای آنها دست بدست دادند چون حسب و نسب
کلیه خانها یعنی عروسهای خاقان مرحوم سابقاً ذکر شده تکرار آن
لازم نبود و اسامی شاهزادگان ازین قرار است (اعضا و السلطنه
علینقی میرزا) عضد الدوله سلطان احمد میرزا (نیرالدوله پرویز میرزا)
(امان الله میرزا) محمد مادی میرزا (خلال الدین میرزا) کامران میرزا
این چند نفر شاهزادگانم که میل بگرفتن زن معقوده نکردند باز هم
تدارکات و مخارج عروسی آنها بخودشان التقات شد (جهان نوز میرزا
امیر تومان) عباسقلی میرزا (اورنگ میرزا) سلطان حسین میرزا
ولی در تدارکات و التقاتی که در حق آنها شد و ذکر مرجمت شد ملاحظه
شان شوهرها در خصوص انانیه و ملاحظه شان شخصی خود شاهزاده کاکان
زن تائی که برای ایشان گرفته شده میفرمودند صاحبان اطلاع از
اسامی داماد و عروسها معلوم خواهند داشت که از مرجمت شانمانه
کدام یک بیشتر قیمت برده اند معلوم است جواهر و تدارکی که در التقات
شاهزاده متعلقه محمد باقر خان بیکلر یکی خالوی شاهنشاه یا صاحب
دیوان که بریکت وزیر این وزیر بودند التقات شده با تدارکات
شاهزاده متعلقه بغلان و بهمان تفاوت از زمین تا آسمان است
این عروسها اکثر با عروسی دختران و پسران و لیعهد جنت مکان توام
انفعا دیافته نیر التمام اولاد مرحوم و لیعهد که در حیات ایشان عروسی
و داماد نشده بودند همه را شاهنشاه حجه مانند عموم ما و عمهها چنانچه

کتابخانه
مجلس شورای ملی
شماره ۱۳۲

شرح داده شد باز علی مرتضیٰ آنچه لازم بود از نسیم و در و کفر
مرحمت فرمودند
الحمد لله تعالی و المنة که درین اوان میمنت بنیان این نسخه شریف موسوم
بتاریخ عضدی و شجون عبارات دلنشین و لای زکین از تالیفات
درخشانده کوهر دریای معرفت و سخندان و سرور زند اختر آسمان
معدلت و جهان بینی سر و کستان دانش و هنر و رمی و شمس فلک
ایالت و سروری مقرب الخاقان و معتمد السلطان شاهزاده آزاده
عصه الله و له دامت شوکت و اجلاله در شرح احوالات زوجات
و بنین و بنات محترمت خاقان معفور انار الله برمانه حسب الغر بایش
بندکان معنی مکان نواب فلک بواب شایسته شاهزاده جلیل و سلالة
و دومان حضرت خلیل نقیحة الخواقین و استلاطین المستنیرین باسم جده خاتم
النبتین و سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه و علی اله طاهرین
اجمعین شمساً بسماء العظيمة و الشوکت و البلال اعنی حضرت سلطان محمد شاه
که وجود و سخا بر که را بنیم بود شرم منده احسان او جاه او شایسته است
که فرط جلال غیر بر قیصر نماید بند و می در بان او ادام الله عمره و اقباله
و زاد الله عزه و اجلاله لبعی و اهتمام عالیشان عزت و سعادت توانان
عمدة الاعاظم و الاعیان جناب اشرف الحاج و العمار حاجی محمد کریم صاحب
شیرازی الشیرخاژی بخط اقل الفقراء امیرزا علی اکبر شیرازی المتخلص بکسر
در مطبع احمدی واقع بمبئی بریو طبع آراسته گردیده

بتاریخ هفتم شهر شعبان الثمینی سنه ۱۲۸۵

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله



